نقد و پژوهش
دفتر ششم

رهایی زنان

جدال ها و چشم اندازها



امید بهرنگ

رهایی زنان؛

جدال‌ها و چشم‌اندازها!

(مجموعه مقالات)

امید بهرنگ

عنوان: رهایی زنان؛ جدال‌ها و چشم‌اندازها!
نویسنده: امید بهرنگ
نقد و پژوهش، دفتر ششم / اسفند ۱۳۹۹
نشر اینترنتی پنج بهمن
آدرس تماس: Behrang۱۳۸۴@yahoo.com
آدرس کانال تلگرامی:: @obehrang

فهرست مطالب

پیشکش به زنان زندانی سیاسی

این دفتر اختصاص به نوشتارهایی دارد که تاکنون در مورد مسئله زنان نگاشته‌ام. این نوشتارها تلاشی برای تبیین مسئله زن از منظری جدید است. این نوشتارها عمدتاً تحت تأثیر جمع‌بندی‌هایی است که رفیق باب آواکیان از گذشته جنبش کمونیستی – تحت عنوان سنتز نوین - ارائه داده است. بی‌شک سنتزهای او- مشخصاً در زمینه رابطه جنبش کمونیستی با مسئله زن – یک راهگشایی تعیین کننده محسوب می‌شود. بدون تکیه به متد و رویکرد علمی که وی به کار گرفته امکان مفهوم‌سازی‌های نوین تئوریک در این زمینه نیست.

بی‌شک هنوز مسائل تئوریک زیادی هستند که باید پاسخ صحیح گیرند. هنوز کمونیست‌ها موظفند که به این پرسش‌های پایه‌ای پاسخ دهند که آیا سیستم سرمایه‌داری می‌تواند بدون اعمال ستم بر زنان امورات خود را به پیش برد و این ستم را از بین ببرد؟ چه نسبتی میان برخی خطاهای جنبش کمونیستی در این زمینه با برخی محدودیت‌های تاریخی موجود در بدنه علم کمونیسم برقرار است؟ چگونه و با چه متدی باید روشن‌بینی‌ها و دستاوردهای فمینیسم در زمینه تبیین ستم بر زن را جذب کمونیسم کرد و این علم را غنای بیشتری بخشید و به تئوری‌های رادیکال‌تر و عمیق‌تر در زمینه مسئله زنان و

به‌طورکلی رهایی بشریت دست‌یافت؟ شاید نوشتارهای این مجموعه کمکی باشد به نسل جوان انقلابی که با این پرسش‌ها دست و پنجه نرم کند.

قابل‌ذکر است که بخش مهمی از این مجموعه قبلاً در چند شماره از نشریه پژوهش‌های سوسیالیستی «سامان نو» منتشر شده و بعدها در کتابچه‌ای تحت عنوان "جنبش کمونیستی و مسئله زنان، تجربه‌ها و نقدها" در بهار سال ۱۳۸۹ توسط حزب کمونیست ایران (مارکسیست – لنینیست – مائوئیست) گرد آوری شد. نوشتارهایی که طی دهساله اخیر نگاشته‌ام به این دفتر افزوده شد.

با تشکر از رفقایی که در ویراستاری، صفحه بندی و انتشار این مجموعه مرا یاری داده‌اند.

امید بهرنگ
هشت مارس ۲۰۲۱ (۱۷ اسفند ۱۳۹۹)

معمای ستم جنسیتی و ستم طبقاتی!

پاسخ به نشریه پیام فدایی

از نشریه حقیقت دوره سوم، شماره ۵۳، اسفند ۱۳۸۹

چندی قبل در نشریه "پیام فدایی" مقاله‌ای تحت عنوان «آیا ستم جنسیتی معلول ستم طبقاتی نیست؟» به قلم سهیلا دهماسی منتشر شد. این مقاله به نقد یکی از تزهای پیشنهادی حزب ما برای نوسازی جنبش کمونیستی در ارتباط با مسئله زنان اختصاص دارد.[۱]

در شرایطی که بی‌تفاوتی تئوریک سراپای جنبش چپ ایران را فرا گرفته نمی‌توان از چنین نقدی استقبال نکرد. اگرچه مقاله مذکور حاوی نظرات تئوریک جدی و پیشرویی نیست و در جنبش زنان کمتر کسی را می‌توان یافت که به چنین دیدگاهی باور داشته باشد؛ اما جنبه مثبت مقاله این است که در آن نویسنده روشن و صریح دیدگاه‌های سنتی و غلط و تقلیل گرایانه خود را در

---

[۱]. رجوع شود به نشریه پیام فدایی شماره ۱۳۸، آذر ۱۳۸۹، «تزهای پیشنهادی حزب ما برای نوسازی جنبش کمونیستی در زمینه زنان» به همراه مقاله‌ای به نام «اقتصاد سیاسی ستم بر زن» نخستین بار در نشریه حقیقت شمار ۳۹، اسفند ۱۳۸۶ به چاپ رسیده است. این دو مقاله به همراه مجموعه مقاله‌های دیگر اخیراً در کتابی به نام «کمونیسم و مسئله زنان، جهت‌گیری‌های نوین» باز تکثیرشده‌اند.

مورد مسئله زنان جلو می‌گذارد. دیدگاه‌هایی که بدون نقد آن جنبش کمونیستی نمی‌تواند نقش پیشروی خود را در قبال جنبش زنان ایفا کند. متأسفانه «چریک‌های فدایی خلق» پس از چند دهه سکوت در مورد مسئله زن، اکنون رسالت سیاسی خود را در ارتباط با جنبش زنان حمله مدام به فمنیسم (از نظر آن‌ها به‌عنوان جریانی بورژوایی) قرار داده و آتش بیار سطحی‌ترین نظرات تئوریک و سیاسی در این زمینه شده است.[۲]

رئوس اصلی انتقادات طرح شده توسط «چریک‌ها ...» به تزهای پیشنهادی حزب ما از این قرار است:

۱ - ما هیچ سند و نوشته‌ای را به‌عنوان «تحقیق» و مبنای تزهای خود ارائه نداده‌ایم.

۲- ما با تکیه به علم تقلبی فمنیسم می‌کوشیم مارکسیسم را کنار زده و فمنیسم را به‌جای نظرات انقلابی مارکسیسم در ارتباط با مسئله زنان و رفع ستم از آنان بنشانیم. در حالی که (از نظر "چریک‌ها.....") «هر فرد آگاه در زمینه جنبش زنان به‌خوبی می‌داند که در واقعیت، دانشی به نام "فمنیسم" وجود خارجی ندارد. آنچه فمنیسم خوانده می‌شود، علم و دانش نیست، بلکه مجموعه‌ای از نظرات غیرعلمی در ارتباط با مسئله زنان و ستم بر آنان، همراه با ارائه راه‌حل‌های تخیلی و غیرواقعی می‌باشد.»

۳ - تزهای حزب ما غیر مارکسیستی است و نظرات انگلس در کتاب «منشأ خانواده مالکیت خصوصی و دولت» را تحریف کرده است.

---

[۲]. رجوع شود به مصاحبه اخیر تلویزیون کومله با رفیق اشرف دهقانی برنامه افق برابری. گفتگو با رفیق اشرف دهقانی پیرامون جنبش رهائی زن و نقش گرایش سوسیالیستی به تاریخ ۲۰۱۰/۱۰/۷. آماج اصلی این مصاحبه را فمنیست ها تشکیل می‌دهند. همچنین رجوع شود به پیام اشرف دهقانی به مناسبت هشت مارس ۲۰۰۶ و نقد آن توسط امید بهرنگ.

۴ - حزب ما تقسیم‌کار «برحسب "طبیعت" میان زن و مرد» را منشأ نابرابری (و یا حامل نطفه‌های نابرابری) می‌داند، نه مبارزه جهت نابودی جامعه طبقاتی برای رفع ستم از زنان؛ و مبارزه برای آنچه "بذر فرودستی اولیه زنان را در خود داشت"، (یعنی تقسیم‌کار "خودبه‌خودی" و برحسب "طبیعت" بین زن و مرد را) موضوع کار سیاسی خود در این زمینه قرار داده است.

کشف حقیقت؛ متد علمی!

اول باید بگوییم که هدف اصلی تزهای پیشنهادی ارائه شده توسط حزب ما، معرفی اسناد، کتاب‌ها و مقالات مختلف مورد اتکا نبوده است. بلکه ارائه یک جمع بست اولیه تاریخی – انتقادی از خط و عملکرد غالب بر جنبش کمونیستی بین‌المللی – به‌ویژه در قرن بیستم – بوده است. هدف ارائه یک چارچوبِ اولیه تئوریکی بوده تا زمینه برای درک عمیق‌تر از ستم بر زن فراهم آید. ۷ تز طرح شده بسیاری از دیدگاه‌های نادرست رایج و مسلط در میان کمونیست‌ها را نسبت به مسئله زن به چالش می‌گیرد.[۳] این دیدگاه‌های نادرست تاکنون نتایج زیانباری برای جنبش کمونیستی ببار آورده است. پافشاری بر آن‌ها فقط موجب عقب‌ماندگی بیشتر کمونیست‌ها از تحولات زمانه خواهد شد و مانع از آن خواهد شد که کمونیست‌ها به پیشاهنگ آینده بدل گردند.

---

[۳]. این هفت تز ازاین‌قرارند: «ستم جنسیتی معلول ستم طبقاتی نیست»؛ «تولید فقط تولید وسایل معاش نیست»؛ «طبقه کارگر مرد نیست»؛ «سرمایه‌داری بدون استثمار زن قادر به تولید و بازتولید خود نیست»؛ «مسئله زنان یک مسئله بورژوایی نیست»؛ «مسئله زنان یک مسئله رفرمیستی نیست»؛ «تنها راه رهایی زنان سوسیالیسم است اما!» جا داشت که «چریک‌های فدایی خلق» نظرات خود را در مورد دیگر تزهای ما می‌دادند تا بهتر به خط و افکارشان پی می‌بردیم.

البته نگارنده مقاله انتقادی، انتظار صحیح و عادلانه‌ای را طرح کرده و خواهان ارائه منابع تحقیقاتی قابل اتکا ما شده است. کسانی که در مورد مسئله زنان حساسیت و جدیت بیشتری دارند و با تفکر و ادبیات سیاسی حزب ما مقداری آشنایی دارند، می‌توانند دریابند که چه منابع تئوریکی نقطه رجوع ما بوده‌اند. به‌طور مشخص می‌توان از دو کتاب مهم نام برد. کتابی به نام «از گام‌های اولیه تا جهش‌های بعدی – درباره ظهور انسان، سرچشمه ستم بر زن و راه رسیدن به رهایی» اثر آردی اسکای بریک[۴] و کتاب «نیمی از آسمان – درباره رهایی زنان در چین» اثر کلودی بورواایل.[۵]

نویسنده کتاب اول کمونیست انقلابی و فارغ‌التحصیل رشته بیولوژی تکاملی است که تلاش کرده با تکیه بر داده‌های جدید علمی نگاهی دوباره به منشأ ستم بر زن کند و کتاب "منشأ خانواده ..." انگلس را مورد بازبینی قرار دهد. کتاب دوم که نویسنده آن یک فمینیست فرانسوی است به بررسی تحولات انقلابی در زمینه رفع ستم بر زنان در چین سوسیالیستی زمان مائو اختصاص دارد. این کتاب درک عمیق‌تری از تبیین ستم بر زن و مبارزه علیه آن ارائه می‌دهد. با خواندن این کتاب خواننده درمی‌یابد که چگونه کمونیست‌های چینی

---

[۴]. آردی اسکای بریک از فعالین حزب کمونیست انقلابی آمریکاست. او در زمینه تاریخ تکامل و تاریخ هنر نیز کتاب‌های مهمی به چاپ رسانده است. کتاب "گام‌های اولیه؛ جهش‌های بعدی» برای نخستین بار در سال ۱۹۸۴ میلادی توسط انتشارات بنر در شیکاگو به چاپ رسیده است. بخش‌هایی از این کتاب در شماره‌های اولیه نشریه «هشت مارس» ارگان سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) توسط مریم جزایری به فارسی ترجمه‌شده است. قابل‌توجه است که این کتاب نقش مهمی در بازسازی ایدئولوژیک سیاسی اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) در زمینه زنان ایفا کرده است.

[۵]. برای دسترسی به ترجمه فارسی کتاب «نیمی از آسمان» به سایت سربداران - بخش کتابخانه – رجوع کنید. این کتاب در سال ۱۹۷۳ میلادی به زبان فرانسه منتشر شد. در سال ۱۹۹۹ توسط منیر امیری به فارسی برگردانده شد.

با نقد تجربه شوروی سوسیالیستی – دوران لنین و استالین – به درک پیشرفته‌تر و رهایی‌بخش‌تری در این زمینه دست‌یافت‌اند.

ما از این دو کتاب بسیار آموخته‌ایم. در عین اینکه تلاش کرده‌ایم به نسبت توان خود آثار گسترده‌ای که توسط شاخه‌های مختلف فمینیستی تولید شده را نیز مطالعه کنیم. یکی دیگر از کتاب‌های مهم در این زمینه کتاب «کالیبان و ساحره – بدن و انباشت اولیه» اثر سیلویا فدریچی است. که نویسنده آن علیرغم برخی کمبودها و اشکالات در زمینه به کاربست متد ماتریالیسم تاریخی، تلاش دارد جایگاه ستم و استثمار زن را در اوان شکل‌گیری جامعه سرمایه‌داری تبیین کند.[٦]

اما برای کسی که پیشاپیش مهر بطلان بر هر نظریه و دانش فمینیستی زده، بجای حرکت از واقعیت‌ها، از ذهن بسته و دگم حرکت می‌کند، معرفی منابع چه اهمیتی دارد؟ از کسی که به این پیش‌داوری مبتلاست که «آنچه فمنیسم خوانده می‌شود مجموعه‌ای از نظرات غیرعلمی است» (نقل از مقاله موردبررسی) چگونه می‌توان انتظار قبول واقعیت‌های سخت زمینی را داشت؟

از دهه هفتاد میلادی تاکنون سالانه صدها کتاب و مقاله در زمینه ستم بر زن توسط شاخه‌های مختلف فمنیسم تولید شده و مرتب بر حجم آن‌ها جهش وار افزوده می‌شود. فهرست آثار منتشر شده در ایران، تنها نوک کوه یخی است که بدنه عظیمش زیر آب پنهان است. کمتر کسی می‌توان جست که مدعی باشد همه این آثار را مطالعه کرده و بدتر از آن کمتر کسی را می‌توان یافت که نخوانده حکم ابطال ارزش علمی همه این آثار را با چنین قاطعیتی اعلام کرده باشد.

---

[٦]. رجوع کنید به معرفی کتاب «کالیبان و ساحره» در نشریه حقیقت، شماره ٣٩

این احساس کسانی است که فکر می‌کنند بالای قله نشسته و نظاره‌گر همه امور هستند اما در واقعیت به غاری پناه برده‌اند. تفرعن در هر کاری موجب عقب‌ماندگی ذهنی و عملی می‌شود. به‌ویژه در زمینه علم و پژوهش‌های علمی. پیشرو کسی است که ذهن خود را به روی پدیده‌های نو، پدیده‌های نادیده شده باز می‌گذارد و همواره در جستجوی کشف حقایق علمی جدید است. فهم این مسائل، بشر را در رسیدن به رهایی کمک می‌کند. داشتن ذهنی آزاد، نهراسیدن از نتایج هر پژوهشی علمی اولین شرط پا به میدان گذاشتن برای کشف حقیقت است. چگونه می‌توان به آزادی دست‌یافت اگر حقیقت آزاد نباشد.

پایه‌ای‌ترین اصل علم، برخورد به جهان (و همچنین ایده‌ها) به همان صورتی که هست می‌باشد. نمی‌توان با تحریف نظرات دیگران بحث جدیی به پیش برد. نگارنده مقاله با یک چرخش قلم "آگاهی و دانش فمنیستی" که ما بدان اشاره داریم را به‌راحتی به "علم فمنیسم" بدل می‌کند و بعد نتیجه‌گیری‌های دلخواه را صورت می‌دهد. علم، علم است و هیچ پسوندی را نمی‌توان به آن وصل کرد - چه پسوند "فمنیستی" و چه پسوند "پرولتری" یا "طبقاتی" و از این قبیل. دانش یا آگاهی فمنیستی، دانش و آگاهی و یافته‌های مربوط به ستم بر زن، اشکال گوناگون این ستم در جامعه کنونی و در طول تاریخ، جایگاه آن در اقتصاد، سیاست، دین، آموزش، تبلیغات، فرهنگ، ادبیات و ... درهم‌پیچیدگی آن با ستم‌های طبقاتی و نژادی و ملی و غیره و راه‌های مبارزه با آن است.

بسیاری از این تولیدات علمی هستند به این معنا که واقعیات عینی را به‌درستی منعکس می‌کنند و بسیاری نیستند. مثلاً به کتاب آردی اسکای بریک رجوع کنید تا نقد او را به فمنیست‌های آب زیستانی و غیره ببینید. وظیفه کمونیست‌هاست که از این تولیدات فکری عظیم نقادانه بیاموزند یعنی با استفاده از متدولوژی علمی ماتریالیست دیالکتیکی جوانب درست را از جوانب نادرست

جدا کنند. همان کاری که به‌طور مثال مارکس با تئوری‌های آدام اسمیت و ریکاردو هگل و فوئرباخ انجام داد.

بین دانش یا اشکال گوناگون کسب شناخت و آگاهی بشر – مانند هنر - با علم فرق است. البته اشکال دیگر از آگاهی روی علم تأثیر می‌گذارند. برای مثال نمی‌توان از تأثیرات فمنیسم بر تکامل علم پزشکی غافل بود. تا مدت‌ها پزشکی تحت تأثیر دیدگاه‌های مردسالارانه، بدن مرد را پایه تحلیل از بیماری و آزمایش‌های مختلف قرار می‌داد. در این زمینه حتی توجه خاص به بیماری‌های زنانه نمی‌کرد. نگرش فمنیستی نه‌تنها این علم را تا حدی از روابط اجتماعی ستمگرانه و محدودکننده (در این زمینه مشخص) رهانید بلکه موجب رشد و تکامل این علم در درک از بدن انسان به‌طورکلی شد.

مارکسیسم نیز به‌عنوان یک علم بر مبنای نفی دیگر اشکال آگاهی به وجود نیامد. بلکه از همان ابتدا حداکثر تلاش خود را برای فهم تمامی دانش‌ها و تئوری‌های علمی بکار برد؛ تلاش کرد حقایق علمی (علوم تجربی و علوم اجتماعی) گوناگون کشف‌شده توسط دانشمندان و متفکران رشته‌های مختلف را در بدنه تفکر خود قرار دهد و بر غنای خود بیفزاید. طبق گفته خود مارکس و انگلس کشف سلول، اختراع ماشین بخار و یا تئوری تکامل داروین موجب دگرگونی‌های عظیم انقلابی در تفکر آنان شد. چرا حقایق علمی تولید شده توسط فمینیست‌ها نمی‌تواند چنین جایگاهی در رابطه با تکامل تئوری‌های مارکسیستی داشته باشند؟ هرچند از چپ‌هایی که رویکرد التقاطی و هم‌زمان مذهب گونه به مارکسیسم دارند بعید به نظر می‌رسد این جنبه‌های پررنگ را در مارکسیسم (که خود مارکس و انگلس بسیار بر آن‌ها تأکید داشتند) را دیده، درک و جذب کرده باشند.

کتاب «منشاء خانواده ...» تنها یک نمونه از برخورد مارکس و انگلس به استفاده از شناخت‌های تولید شده در زمانه خود بود. آن‌ها بر مبنای اینکه چه کسی این حقایق (علمی یا اجتماعی) را فرموله و تدوین کرده، کاشف آن بورژوا

یا پرولتر یا انقلابی و ضدانقلابی بوده بدان‌ها برخورد نمی‌کردند. آن‌ها به‌درستی رابطه دیالکتیکی و حیاتی میان علمی که خود بنیان گذاشتند با دیگر دستاوردهای بشر را عمیقاً درک کرده بودند و می‌دانستند که مارکسیسم بدون در برگرفتن حقایق دیگر نمی‌تواند سرزندگی، تکامل و پویایی خود را حفظ کند. بعدها مائو تسه دون به‌درستی رابطه میان مارکسیسم با دیگر اشکال آگاهی را به‌درستی این‌گونه فرموله کرد که «مارکسیسم حقایق علمی را دربرمی‌گیرد اما جایگزین آن‌ها نمی‌شود.» اینکه امروزه کسانی یافت می‌شوند که ارزش دانش و نگرش فمنیستی را تحت عنوان "علم تقلبی فمنیسم" به کلی رد می‌کنند، بیشتر جهل مرکب خود را به نمایش درمی‌آورند. کشف بسیاری از حقایق مربوط به مبارزات اجتماعی مرهون فمینیست‌های آگاهی چون سیمون دوبووار بوده است. او بود که برای نخستین بار بر این حقیقت پایه‌ای انگشت نهاد که «زن، زن زاده نمی‌شود بلکه زن می‌شود» و زن به‌عنوان یک وضعیت اجتماعی، فرهنگی، زبانی و به‌طورکلی جنسیتی در برابر مرد با موقعیتی متفاوت روبروست. او بود که برای نخستین بار درک مردانه از «سوژه» در فلسفه را به نقد کشید. زنان فمینیست از دهه ۱۹۷۰ به این سو با تحقیق و تفحص در زمینه‌های گوناگون فی‌المثل در ارتباط با نقش کار خانگی در روند تولید و بازتولید نظام سرمایه‌داری، بر غنای اقتصاد سیاسی افزوده‌اند. در ایران، هیچ جریانی به‌اندازه پژوهشگران فمنیست مارکسیست استقرار پدرسالاری دینی و مضحکه «فمنیست‌های اسلامی» حکومتی را به‌طور مستدل و پیگیر افشا نکردند. آیا می‌توان این حقیقت را که «امر خصوصی امر سیاسی است» و فمنیست‌ها بر آن پای فشردند را به کناری نهاد؟ حقیقتی که موجب ارتقا معیارهای روابط میان مرد و زن در جنبش‌های اجتماعی گوناگون شد. آیا چنین حقایقی توسط کمونیست‌های امروز به رسمیت شناخته خواهند شد و سنتز خواهند شد یا خیر؟ نفی حقایقی که توسط فمنیست‌ها کشف‌شده نه‌تنها پوششی است برای

نفی ستم مرد بر زن، بلکه بیان برخورد مذهبی و دگماتیستی به مارکسیسم نیز هست.

و نکته آخر، علیرغم اینکه مدت‌هاست از ظهور شاخه‌های مختلف فمنیسم مانند فمنیسم لیبرال، رادیکال، مارکسیسم و غیره می‌گذرد، هنوز عده‌ای پیدا می‌شوند که همه را یک‌کاسه کرده و فمنیسم را به مقوله‌ای بورژوایی تقلیل می‌دهند. سؤال این است که این جان‌سختی معرفتی از برای چیست و تاریخا از چه فرهنگ سیاسی برخاسته است؟ چه نیروهایی تخم لق «فمنیسم یعنی انحراف بورژوایی» را بر زبان نیروهای چپ ایرانی شکانده‌اند؟ اگرچه این فرهنگ تا حدی ریشه در گذشته چپ جهانی - به‌ویژه دوران انترناسیونال دوم و بخشا انترناسیونال سوم دارد. (دورانی که چپ عمدتاً با فمنیسم بورژوایی روبرو بوده است.) اما تاریخا این فرهنگ در میان نیروهای چپ جامعه ما توسط حزب توده فراگیر شده است.

حزب توده این کار را عمدتاً با تکیه بر آثار رویزیونیست های روسی به جامعه روشنفکری ایران سرایت داده است. این روس‌ها بودند که در دایره المعارف های خود واژه فمنیسم را برابر با جنبش بورژوایی قلمداد کردند.[۷] این تعریف تحت تأثیر گرایشات مردسالارانه‌ای بود که در جنبش کمونیستی به‌ویژه پس از دهه سی میلادی رشد و گسترش یافت. گرایشی که توجیه‌گر عقب‌گردهای جامعه سوسیالیستی شوروی در زمینه برخورد به مسئله زنان بود. گرایشی که در دهه سی میلادی در شوروی به تبلیغ مادریت پرداخت، حق سقط‌جنین را ممنوع اعلام کرد، همجنسگرایی را جرم قلمداد کرد و تقریباً بسیاری از حقوقی را که انقلاب اکتبر برای رهایی زنان به رسمیت شناخته بود، به کنار نهاد.

---

[۷]. Feminism, The Great Soviet Encyclopedia, Volume ۲۷, ۱۹۸۱, p. ۱۴۲

بعدها این گرایش غلط در حزب کمونیست شوروی به یک خط آشکارا بورژوایی در زمینه زنان ارتقا یافت. این رویزیونیستهای شوروی بودند که همواره فمنیسم را به‌عنوان "انحرافی بورژوایی" معرفی می‌کردند. متأسفانه این فرهنگ یا "دانش سیاسی" در میان بخشی از چپ‌ها فراگیر شد و بی‌تفاوتی آنان را نسبت به جنبش زنان دامن زد و همچون چشم‌بندی مانع از دیدن حقایق توسط آنان شد.

البته رشد جنبش زنان در دهه شصت میلادی ضربه سختی بر این تفکر وارد آورد. کمونیست‌هایی که تحت رهبری مائو از رویزیونیسم خروشچفی بریدند، پیشتاز گسست از ایده‌های کهن در جنبش کمونیستی بودند.[۸] اما این

---

[۸]. دائره‌المعارف بزرگ شوروی «فمنیسم» را در سه پاراگراف این‌گونه تعریف می‌کند که خلاصه‌اش ازاین‌قرار است:

فمنیسم، جنبش زنان برای به دست آوردن حقوق برابر با مردها در جامعه بورژوازی [است]. [فمنیسم] در قرن ۱۸ پیدا شد ابتدا در آمریکای شمالی در دوران جنگ استقلال (۱۷۷۵-۱۷۸۳) و بعد در فرانسه در طی انقلاب فرانسه.... سازمان‌های فمنیست معمولاً" به مسائل مبرم روز نمی‌پردازند و فعالیت خود را به رهائی زنان محدود می‌کنند.

در این تعریف فمنیسم با فمنیسم لیبرالی اشتباه شده و حتی منشأ آن را هم اشتباه فهمیده‌اند. اول باری که مسئله فرودستی زنان به شکل مسئله حقوق در فکر و تئوری ارائه شد توسط مری ولستنکرافت انگلیسی در ۱۷۹۲ بود.

کتاب(Vindication of the Rights of Women)

در کمینترن فمنیسم به معنی جنبش زنان بورژوا (انحراف بورژوائی در جنبش زنان) درک می‌شد.

همچنین این حضرات دائره‌المعارف نویس «فدراسیون دمکراتیک بین‌المللی زنان» را چیزی غیر از سازمان‌های فمینیستی می‌دانند چون‌که "مسائل عمومی" را مدنظر داشت یعنی دفاع از اردوگاه شوروی. حزب توده و سایر احزاب واقعاً برادر عضو این فدراسیون بودند و مثل طوطی برنامه‌های بوروکرات های زن‌ستیز مسکو را در نشریات زنان خود تکرار می‌کردند.

واقعیتی است که کماکان اغلب کمونیست‌ها - من‌جمله حزب کمونیست چین - درمجموع نظر مساعدی نسبت به جنبش فمنیستی غرب نداشتند و تلاشی برای نزدیکی و درگیر شدن با افکارشان نکردند. آنان بدین گونه خود و جامعه چین را از امتیازی که می‌توانست نقش مؤثرتری در زدودن افکار و ایده‌های سنتی ایفا کند محروم کردند. افکار و ایده‌های سنتی که نیروهای بورژوایی درون حزب و جامعه چین از آن طرفداری می‌کردند.

اینکه جریان «چریک‌ها ...» امروزه "یکه‌تاز مبارزه علیه فمنیسم به‌عنوان جنبشی بورژوایی" شده است، نشانه عدم گسست آنان از افکار و ایده‌های کهنه – مشخصاً فرهنگ و دانش سیاسی – است که حزب توده در جامعه ما نزدیک به هفت دهه معرف آن بوده است. مقاومت در برابر افکار و ایده‌های نو در زمینه زنان، نشانه زمختی و سرسختی فرهنگ و افکار عقب‌افتاده ضد زن است که مدام در جامعه و جهان تولید و بازتولید می‌شود. یکی از اشکال بروز این فرهنگ در صفوف مبارزین این است که مدام هشدار دهند که فمینیست‌ها در حال تفرقه انداختن در صفوف مردم هستند و می‌خواهند علیه مردان مبارزه کنند نه سیستم. امری که از پایه عینی برخوردار نیست.

حراست از ایده‌های کهن یا دفاع از نظرات انگلس؟

در نگاه اول به نظر می‌رسد که رجوع «چریک‌های فدایی خلق ایران» و نویسنده این مقاله به انگلس را باید به فال نیک گرفت. اما واقعیت آن است که این رجوعی است برای تبدیل آثار مارکسیستی به آموزه‌های دگم مذهبی.

مشکل اینجاست کسانی در مقابله با تزهای پیشنهادی ما پرچم انگلس را برافراشته‌اند که خط ایدئولوژیک سیاسی‌شان در زمینه زنان، هیچ خورندی با مباحث انگلس ندارد.

برای نخستین بار در تاریخ، انگلس با تکیه بر یادداشت‌های مارکس توانست تحلیل علمی در مورد یکی از پایه‌ای‌ترین شکافه‌ای جامعه بشری را در کتاب

«منشأ خانواده ...» ارائه دهد و آغازگر خدمت عظیمی به درک انسان از علل انقیاد زن باشد. او چارچوبِ اولیه ولی راهگشا و تعیین کننده‌ای برای تبیین این انقیاد و ستم جلو گذاشت.

برای مثال انگلس نشان داد که شکل‌گیری ستم مرد بر زن مقارن بود با شکل‌گیری ستم طبقاتی، هیچ تقدم و تأخری در این رابطه موجود نبود. ستم بر زن هم‌زمان بود با ظهور مالکیت خصوصی بر ابزار تولید. او نشان داد که هر شیوه تولید، شکل متفاوتی از ستم بر زن را ببار می‌آورد و شکل خانواده و روابط بین دو جنس توسط روابط تولیدی - اجتماعی هر دوره تاریخی رقم می‌خورد. او ثابت کرد که شکل‌گیری نهاد خانواده همراه بود با بردگی زن و در جامعه سرمایه‌داری زن به پرولتر مرد بدل شده است؛ و تنها با نابودی نهاد خانواده است که این بردگی از بین خواهد رفت و می‌توان به جامعه کمونیستی دست‌یافت.

از همین نکته آخر شروع کنیم. آیا «چریک‌ها ...» قبول دارند که در خانواده «مرد بورژوا است و زن پرولتر» و خانواده محلی است (یا فشرده روابط اجتماعی است) برای انقیاد زن؟ شک داریم. چراکه آنان نه‌تنها هیچ زمان در هیچ‌یک از آثار خود تأکیدی بر آن نکرده‌اند بلکه مدام علیه این حکم تبلیغ کرده‌اند.

«زن پرولتر مرد است» بیان شکافی بنیادین در جامعه است. این شکاف همه طبقات جامعه - من‌جمله طبقه کارگر- را نیز در برمی‌گیرد. مرد کارگر در خانه در برابر زن خانه همچون بورژوا عمل می‌کند و ستم روامی‌دارد. بدون به زیر کشیدن این رابطه نمی‌توان صحبت جدی از مبارزه علیه روابط بورژوایی در کل جامعه کرد. سرمایه‌داری این امتیاز را به مردان جامعه می‌دهد که از این شکاف و نابرابری سود برند، همین امتیاز و منفعت مادی است که مردان را به ستمگران خانگی بدل می‌کند. شکاف و تفرقه بین زن و مرد یک شکاف عینی است. این فمنیست‌ها نیستند که این شکاف را به وجود آورده‌اند. آن‌ها این شکاف را نمی‌پوشانند بلکه عریانش می‌کنند. بسیاری از آن‌ها با تکیه بر همان

حکم پایه‌ای انگلس یعنی «زن پرولتر مرد است» ما را نسبت به این شکاف و تبیین جوانب گوناگون از آن آگاه می‌کنند و زنان را نسبت به اشکال گوناگون نابرابری و ستم برمی‌انگیزانند. اینکه هر یک از شاخه‌های فمینیستی چه راه‌حل‌هایی برای برطرف کردن این ستم‌ها جلو می‌گذارند و تا چه حد این راه‌حل‌های واقعی و عملی هستند، امر درجه دومی است و قطعاً مهر راه‌حل‌های طبقاتی معین را بر خوددارند. اما این امر ذره‌ای از حقانیت شان- در زمینه افشای اشکال گوناگون ستم – نمی‌کاهد.

پیش از آنکه به نکته اصلی مقاله انتقادی (رابطه تقسیم‌کار طبیعی میان زن و مرد و شکل‌گیری ستم بر زن) و ربط آن به بحث‌های انگلس بپردازیم لازم به تأکید است که باید نگاه تاریخی به اثر «منشأ خانواده ...» داشته باشیم. این اثر مانند هر اثر دیگر علمی علیرغم ژرف‌بینی‌های اساسی‌اش، مهر محدودیت‌ها و کم بینی‌های زمانه را بر خود دارد. بدون شک اگر امروزه انگلس می‌خواست آن کتاب را دوباره بنویسد، بر آخرین دستاوردهای علمی – تاریخی که در این زمینه تولید شده، تکیه می‌کرد؛ عمیقاً به نقدهای وارده گوش می‌داد؛ به پراتیک جنبش کمونیستی به‌ویژه جوامع سوسیالیستی در قرن بیستم در ارتباط با زنان و نقاط قوت و ضعف آن توجه می‌کرد و تلاش می‌کرد هم خطاهایی که در کتاب «منشأ خانواده ...» موجود است را اصلاح کند هم با استفاده از یافته‌های جدید، بر نقاط کور آن مقطع از شناخت بشری فائق آید و اثر تکامل‌یافته‌تری را تولید کند. برخورد مارکسیست‌ها به آثار کلاسیک مانند برخورد مذهبی‌ها به کتب مقدس نیست که هیچ اشتباهی در آن‌ها نیست و برای همه دوره‌ها صادق است.

بگذارید از چند محدودیت تاریخی آن زمان اسم ببریم. انگلس زمانی کتابش را به رشته تحریر درآورد که به گفته خودش تنها حدود ۲۰ سال از رشته‌ای به نام تاریخ خانواده می‌گذشت. تا قبل از آن چنین رشته‌ای موجود

نبود.[۹] علوم انسان‌شناسی، فسیل‌شناسی و بیولوژی دوران آغازین خود را طی می‌کردند. از آن زمان تاکنون مواد خام زیادی انباشت شده که می‌تواند و باید مجدداً مورد مطالعه و تحلیل قرارداد. آردی اسکای بریک جزو معدود تئوریسین‌هایی است که تلاش کرده در پرتو این مواد خام انباشت شده، کتاب انگلس را مورد بازبینی قرار دهد.

نفی خدمات انگلس خطای فاحشی است. اما کار کسانی که به معرفت گذشته قانع هستند و دنبال آن نیستند که آن معرفت را به جلو سوق دهند، به همان اندازه مهلک است. این دسته دارای فکری منجمد بوده و هیچ درکی از متد مارکسیستی ندارند. اگر انگلس همچون «چریک‌ها ...» به تحقیقات علمی روز خود نگاه می‌کرد و همه را "مجموعه از نظرات غیرعلمی" تلقی می‌کرد، اثری به نام «منشأ خانواده...» خلق نمی‌شد.

علاوه بر گسترش تحقیقات علمی در مورد دوران اولیه جوامع انسانی، کارکرد سرمایه‌داری در زمینه تولید و بازتولید ستم بر زن و تلاش پرولتاریا در چین و شوروی برای از بین بردن این ستم بر درک و دانش همگانی از مکانیسم‌های این ستم و جایگاهش در کل جامعه افزوده است. همه این موارد باید به بخشی از سنتز نوین از علم کمونیسم بدل شوند.

امروزه کسی نمی‌تواند از درک انگلس در مورد «اهمیت نقش ارث در شکل‌گیری نهاد خانواده و عملکرد اقتصادی این نهاد» دفاع کند. یا بر پایه چنین استدلالی روابط اجتماعی میان زن و مرد را در خانواده کارگری ایده آلیزه کند و

---

[۹]. باید توجه داشت که هنوز در آن دوره تاریخ خانواده تحت تأثیر «پنج کتاب» موسی بود. شکل خانواده پدرسالار که در آنجا به‌طور مفصل‌تر از جاهای دیگر تشریح شده بود، نه‌تنها به‌صورت قدیمی‌ترین نوع خانواده پذیرفته‌شده بود، بلکه همچنین - بعد از کنار گذاشتن چند همسری - این نوع خانواده، با خانواده بورژوائی کنونی یکی تلقی شده بود. گوئی که خانواده ابداً مشمول حرکت تاریخی نشده است.

مدعی عشق جنسی زن و شوهر در میان طبقات ستم‌کش به‌عنوان یک قاعده باشد. یا همجنسگرایی را انحراف بداند. یا شرکت زن در «صنعت همگانی» را رهایی زن قلمداد کند.[10] خطایی که بعدها دستاویز انحرافی قدرتمند در جنبش کمونیستی (به‌ویژه در تجربه ساختمان سوسیالیسم در شوروی) شد. انحرافی که رهایی زن را به رهایی اقتصادی تقلیل داد.

اهمیت تحلیل ماتریالیستی از رابطه میان دو نوع تولید!

این مارکس و انگلس بودند که برای نخستین بار پایه مادی روابط اجتماعی میان انسان‌ها را در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» توضیح دادند. آنان گفتند، بقای جامعه بشری وابسته به تولیدات گوناگون است که مهم‌ترین آن‌ها تولید نیازهای مادی و تولید مثل است. هر دوی این تولیدات در چارچوب یک‌رشته روابط اجتماعی جریان می‌یابند. تقسیم‌کار برای انجام این تولیدات، بیان این روابط اجتماعی است. این روابط اجتماعی ازلی و ابدی نبوده بلکه در مقاطع گوناگون تاریخ بشر دستخوش تغییر شده است. انگلس در کتاب «منشأ خانواده ...» تلاش کرد تا رابطه دیالکتیکی بین این دو نوع از تولید و تناقضات و تضادهایش را نشان دهد.[11]

---

[10]. برای آشنایی با برخی از این انتقادات به مجموعه مقالاتی که تحت عنوان «ریشه‌های ستم کشیدگی زنان» گردآوردی شده رجوع کنید. این مجموعه مقالات توسط «سامان نو- نشریه پژوهش‌های سوسیالیستی»، در شماره‌های مختلف ـ تجدید چاپ‌شده و در سایت اینترنتی این نشریه قابل‌دسترس است.

[11]. مارکس و انگلس در «ایدئولوژی آلمانی» روابط عمده یا جوانب اساسی فعالیت اجتماعی را اینطور نام می‌برند: تولید ابزار معیشت، تولید نیازهای جدید، تولید انسان (خانواده). از نظر آنان «این سه جنبه از فعالیت اجتماعی را البته نباید به صورت سه مرحله جدا از هم در نظر گرفت، بلکه آنها سه جنبه ... سه لحظه هستند که از زمان پیدایش تاریخ و اولین انسان وجود داشته‌اند و هنوز در تاریخ امروز خود را تحمیل می‌کنند» و ادامه می‌دهند «تولید زندگی، هم

او نشان داد که از دوره ظهور سلسله مراتب اجتماعی مبتنی بر مالکیت تا به امروز قوانین و مقرارت اجتماعی حاکم بر روابط جنسی نه فقط ابزاری برای تضمین بازتولید افراد بلکه ابزاری برای بازتولید مناسبات مالکیت بوده است. انگلس در حد توان خود تلاش کرد نقش تقسیم‌کار طبیعی بر شکل‌گیری ستم بر زن را تحلیل کند. اینکه چگونه این تقسیم‌کار به تقسیم‌کارهای اجتماعی معین در جوامع اولیه پا داد و چگونه راه برای شکل‌گیری طبقات باز شد. انگلس در کتابش نه‌تنها تأکید کرد که «نخستین تقسیم‌کار میان مرد و زن برای تولید مثل است.» بلکه ثابت کرد که «نخستین دوگانگی طبقاتی که در تاریخ پدید آمد هم‌زمان است با تکامل دوگانگی میان مرد و زن در ازدواج تک همسری و نخستین ستم طبقاتی هم‌زمان است با ستم جنس نر بر جنس ماده.»

البته انگلس فرصت و امکان آن را نیافت که درجات متفاوت جبر و اختیاری که زن و مرد در ارتباط با فرزندان داشتند را دقیق موردبررسی قرار دهد و تأثیرات آن را بر شکل‌گیری دیگر تقسیمات کار اجتماعی و نقش این تقسیم‌کارها (و نقش متفاوت زن و مرد را) در انباشت مازاد اولیه به طرز همه‌جانبه‌ای نشان دهد.

نخستین تقسیم‌کارها که بر مبنای جنسیت صورت گرفت، قاعدتاً ناموزونی معینی بین زن و مرد را در برداشته است. این ناموزونی‌ها بذر نابرابری‌های اولیه را در دل خود داشتند. که بعدها همراه با ظهور تقسیمات طبقاتی، آن تقسیم‌کار اولیه (که بذر نابرابری در خود داشت) به پایه‌ای برای ستمگری همه‌جانبه و

تولید خود در جریان کار است و هم تولید زندگی تازه در جریان زائیدن......». (ایدئولوژی آلمانی - ص ۴۸ انگلیسی)

برای بحث بیشتر در این زمینه می‌توانید به مقاله رفیق امیر حسن پور در مورد واژه طبقه و رابطه بین دو نوع تولید رجوع کنید. این مقاله در شماره ۲۴ نشریه دانشجویی بذر – بهمن ۱۳۸۶ – قابل دسترس است.

منظم بر زنان تبدیل شد. دقیق‌تر بگوییم اگر جامعه طبقاتی شکل نمی‌گرفت، بیولوژی زن پایه‌ای برای تحت ستم قرار گرفتن وی نمی‌شد. ولی شد. هر بذری برای اینکه ببار نشیند نیازمند شرایط معینی است. بسیار مواقع بذرها می‌توانند هرگز ببار ننشینند. سرنوشت زن به دلیل بیولوژی‌اش از قبل تعیین‌شده نبود، عوامل دیگری به‌جز نقش مشخص زنان در بازتولید انسان لازم بود تا ستم بر زن ظهور کند.

منتقدین ما را متهم می‌کنند که حزب ما «مبارزه برای آنچه "بذر فرودستی اولیه زنان را در خود داشت" را موضوع کار سیاسی خود قرار داده است.» چنین تحریفاتی فقط نشانه سبک‌کار غلط و عدم رعایت اسلوب علمی در بحث و جدل جدی است. هر کسی با نگاهی کوتاه به مجموعه تزهای پیشنهادی ما می‌تواند دریابد که خط پایه‌ای حزب ما چیست.

قبل از اینکه به اهمیت بحث "بذر نابرابری‌های اولیه" بپردازیم لازم به اشاره است که «چریک‌ها...» حتی در سطحی که انگلس به نقش این نابرابری‌ها و رابطه دیالکتیکی بین دو نوع تولید پرداخته، باور ندارند. از لابه‌لای تمام نقل‌قول‌هایی که آنان از انگلس در نقد نظرات ما آورده‌اند، می‌توان نحوه نگاه شان به رابطه بین این دو نوع تولید را فهمید. تقریباً همه این نقل‌قول‌ها به جنبه‌ای می‌پردازند که انگلس در جهت اثبات تابعیت تولید مثل از تولید نیازهای مادی می‌آورد. حال آنکه انگلس در سراسر کتابش تلاش کرده رابطه دیالکتیکی میان این دو، تضادها و تناقضات میان آن‌ها و پروسه تاریخی تأثیرگذاری‌شان بر یکدیگر را (و نه یکی بر دیگری را) موردبررسی علمی قرار دهد. همان‌طور که گفتیم هر دوی این تولیدات «اجتماعی» اند زیرا در چارچوب روابط اجتماعی معینی جریان می‌یابند و لحظات گوناگون از روابط اجتماعی میان انسان‌ها هستند.

معروف است که دگماتیست ها مانند مذهبی‌ها زمانی که سراغ کتب مقدس خود می‌روند بدترین آیه‌ها را بیرون می‌کشند. این شامل نویسنده منتقد

ما نیز شده است. او از انگلس نقل می‌کند که «کار "طاقت‌فرسای زنان" با تفوق زنان بر مردان تضادی ندارد و خانه کمونیستی، بنیان مادی تفوق زن است، که عموماً در زمانه‌ای اولیه به وجود آمد.»[۱۲] زمان برد تا روشن شود که پدرسالاری آنتی‌تز مادر سالاری نبوده است. پدیده‌ای به نام مادر سالاری موجود نبود. مادر تباری رابطه مادرسالارانه نبود. در جوامع اولیه فرزندان تنها از طریق مادر شناخته می‌شدند. این نشانه تفوق یا برتری یا اعمال قدرت زن بر مرد نبود. مفاهیمی چون برتری و اعمال قدرت (و "برابری" و "آزادی" که منتقد ما بی‌جا استفاده می‌کند) محصول جوامع طبقاتی بوده‌اند و محلی از اعراب در دوره مادر تباری نداشتند. این یکی دیگر از محدودیت‌های کتاب «منشأ خانواده ...» است.

---

[۱۲]. ترتیب و ترجمه دقیق جمله نقل‌شده انگلس ازاین‌قرار است: «در خانه کمونیستی، بیش‌تر و حتی همه زنان به یک تیره وابسته‌اند. درحالی‌که مردان از تیره‌های مختلف دیگرند. بنیان مادی برتری زن رخدادی است که بیش‌تر در زمانه‌ای نخستینی پدید آمد و این کشف باکوفن سومین خدمت بزرگ او است. من هم‌چنین می‌افزایم که گزارش‌های جهان گردان و مبلغ‌های مذهبی درباره زنان در میان وحشی‌ها و بربرها – در زمینه کار طاقت‌فرسای آن‌ها – به‌هیچ‌روی با آنچه در بالا گفته شد تضادی ندارد.» (منشأ خانواده - برگردان خسرو پارسا، چاپ اول ویراست نوین ۱۳۸۶ نشر دیگر، صفحه‌های ۶۲ و ۶۳) انگلس نکات فوق را در چارچوبِ اثبات اینکه زن از آغاز برده نبود طرح می‌کند. او در این قسمت از کتابش بارها از کلماتی چون «خانوار، خانه و خانه‌داری کمونیستی» استفاده می‌کند.

اینکه مفاهیم امروزی چون "خانه و خانوار و خانه‌داری" تا چه حد قابل کاربست برای آن دوران است، قابل فکر است. اما کم نیستند چپ‌هایی که با تکیه به چنین عباراتی روابط خانوادگی در کمون‌های اولیه را ایده آلیزه می‌کنند. کم نیستند کسانی که تحت تأثیر افکار سنتی، خانواده را اوج تعاون و همبستگی میان انسان‌ها قلمداد کرده و حتی صحبت از خانواده کمونیستی می‌کنند. اینکه عباراتی چون "خانه کمونیستی" این‌چنین توسط نویسنده مقاله انتقادی مورد تکریم قرار می‌گیرد، بیان چنین تأثیرپذیری‌های ایده آلیستی است.

اهمیت بحث "بذر نابرابری‌های اولیه" در چیست؟

کسانی که به ماتریالیسم مکانیکی آغشته‌اند بحث "بذر نابرابری‌های اولیه" را درک نمی‌کنند. عموماً نتیجه‌گیری‌شان از این بحث آن است که «پس بیولوژی عامل تعیین کننده است!» نقد «چریک‌ها ...» انعکاسی از چنین برداشت مکانیکی است. از نظر آنان «کسی که معتقد است تولید مثل از طرف زن باعث فرودستی زنان شده و "بذر فرودستی اولیه زنان را در خود داشت"، اصولاً باید برای از بین بردن فرودستی زنان، حمل‌کننده بذرهای اولیه آن، یعنی نقش زن در حمل جنین در رحم، دنیا آوردن آن و تغذیه دوران اولیه زندگی کودک را متوقف کند.»

این تفکری است در سطح این درک ابتدایی که «خط راست کوتاه‌ترین فاصله دونقطه است». آیا از این مکانیکی‌تر می‌توان به روابط اجتماعی پیچیده و چندلایه برخورد کرد؟

اولاً، ما از این واقعیت نتیجه نمی‌گیریم که ستم بر زن با توقف زایمان حل می‌شود. آنچه زایمان را تبدیل بازتولید کننده ستم بر زن می‌کند، شرایط تولید است. تولید امری اجتماعی است و تحت روابط اجتماعی معین صورت می گیرد. به خودی خود تقسیم‌کار اجتماعی برای تولید معیشت ستم گری را بازتولید نمی‌کند. تقسیم‌کار در چارچوب روابط اجتماعی معینی تبدیل به تقسیم‌کار ستمگرانه می‌شود.

ثانیاً، رابطه‌ای میان واکنش ستم دیدگان و تئوری‌های مربوط به ستم دیدگی آنان موجود است. آیا مبارزه دیرینه و جهانی زنان برای توقف بارداری و خواست آزادی سقط‌جنین چیزی به شما می‌گوید؟ آیا این واکنش انسانی در افکار شما تأثیری می‌گذارد و شما را به فکر وامی‌دارد؟ یا اینکه از نظر شما این

واکنشی "انحرافی" است؟ آیا رواج "رحم اجاره‌ای" به شما در زمینه استفاده نظام طبقاتی از «طبیعت زن» جهت بهره‌کشی از او، چیزی می‌گوید؟[۱۳]

ثالثاً، آیا شما معتقد به نقش ابدی زن در تولید مثل هستید؟ آیا در ذهن شما نمی‌گنجد که روزی انسان بر این عقب‌ماندگی فائق آید و نسل انسان از طریق رحم زن تولید نشود؟ یا اینکه این تصور در نظام فکری شما "کفر" است؟ آیا به اعتقاد شما چنین تصور یا آرزویی که کاملاً با واقعیت‌های زمینی ارتباط دارد، در تضاد با "مبارزه طبقاتی" است؟

بگذارید رک و صریح بگوییم هر مبارزی که در این زمینه‌ها جسورانه وسیع فکر نکند، سرانجام محکوم خواهد شد که نظم موجود را ابدی تصور کند.

اهمیت بحث «بذر نابرابری‌های اولیه» در دو نکته اساسی است.

---

[۱۳]. سرمایه‌داری قادر است بر هر رابطه‌ای مهر کالایی کوبد. این امر اکنون شامل مادریت نیز شده است. طی چند دهه اخیر ما با گسترش پدیده‌ای به نام "رحم اجاره‌ای" روبروییم. زنانی که رحم خود را برای کاشت تخمک و زایش فرزند، اجاره می‌دهند. اجاره دادن رحم علیرغم اینکه در برخی از کشورها به دلایل اخلاقی ممنوع اعلان‌شده، در مناطقی از کشور هند - مانند احمدآباد و گجرات – رو به گسترش است. سرمایه‌داری اکنون این توانایی را به دست آورده تا نرخ دستمزد زن برای حاملگی را محاسبه کند و بر مبنای سود به مناطقی مراجعه کند که نیروی کار در این زمینه ارزان‌تر است. دراین‌ارتباط می‌توان به تحقیقات «شیلا ساراوانان» در سال ۲۰۱۰ در ارتباط با پدیده «سروگیسی» رجوع کرد. او در زمینه «مفهوم‌سازی اجتماعی برای گذار به تجاری کردن رحم اجاره‌ای در هند» تحقیق می‌کند. او در تحقیقات خود شرح دقیقی از موقعیت طبقاتی زنانی که به این کار روی می‌آورند، روابط حاکم میان کلینیک‌ها و این زنان، رابطه با همسران و فرزندانشان و رابطه زوج اجاره‌کننده با مادر اصلی، و حتی تغذیه اجباری و حبس اجباری این زنان ارائه می‌دهد. "رحم اجاره‌ای" فشرده مناسباتی است که بر پایه ستم طبقاتی، ستم جنسیتی و ستم ملی (ستم ملل امپریالیستی بر ملل کشورهای تحت سلطه) شکل‌گرفته است.

یکم، لازم است که کمونیست‌ها همواره به درک علمی از پدیده‌ها و جهان مادی دست یابند و امور را همه‌جانبه‌تر و ماتریالیستی دیالکتیکی‌تر تبیین کنند. جنبش کمونیستی نیازمند مفهوم‌سازی بیشتر در رابطه با ستم مرد بر زن است. ستم مرد بر زن و مسئله تولید مثل توسط زن، امر پیچیده‌ای است و مدام با دیگر روابط ستمگرانه و استثمارگرانه تداخل می‌کند. نهاد خانواده (که یکی از وظایف پایه‌ای‌اش تنظیم تولید مثل است) در جوامع مختلف شکل‌های مختلف به خود گرفته است. ولی همواره "محل" اعمال سلطه مرد بر زن بوده و هست. شرط تغییر یک پدیده، نیازمند شناخت همه‌جانبه از تضادها و محرک‌های اساسی است که آن پدیده را شکل می‌دهد.

دوم، طرح ابدی نبودن تولید مثل توسط زنان، چالش فکری تحریک‌آمیزی برای مقابله با تئوری "طبیعت بشر" به‌عنوان رکن اساسی جهان‌بینی بورژوایی و دینی است. بدون به زیر سؤال کشیدن "نقش طبیعی زن" نمی‌توان با انواع و اقسام تفکرات ارتجاعی از نوع بنیادگرایان مذهبی یا فاشیستی مقابله کرد. جریاناتی که نقش "خدادادی و طبیعی زن" بخش مهمی از تفکرشان است. نکته آن است که ساختار بیولوژیک تقدیر نیست و عوض خواهد شد. جنبش کمونیستی نمی‌تواند و نباید از بحث‌های پیرامون جنسیت و "نقش طبیعی زن" دوری جوید.

در دورانی که مارکس و انگلس به مسئله ستم بر زن پرداختند حتی تصور اینکه زمانی بشر امکان آن را خواهد یافت که تولید مثل را از دوش زنان بردارد، غیرممکن بود. گسست همه‌جانبه از تفکر "امر طبیعی" در زمینه تولید مثل بسیار مشکل بود. در صورتی که امروز در همین سرمایه‌داری به اشکال مختلف این مسئله مورد خطاب قرار گرفته است. مسلماً جامعه سوسیالیستی جدی‌تر و قاطعانه‌تر برای این مسئله راه‌حل جستجو خواهد کرد. روشن است که شرط گذر به جامعه کمونیستی برداشتن وظیفه تولید مثل از دوش زنان نیست. بشر با امکانات کنونی که به دست آورده از طریق اجتماعی کردن بسیاری از وظایف

مربوط به نگهداری فرزند و تغییر افکار مردم می‌تواند ستم بر زن را از میان برد. اما مسئله تولید مثل توسط زن، کماکان بیان عقب‌ماندگی بشر است که روزی باید بر آن فائق آید. شکل‌گیری هسته خانواده به درجات زیادی به این نوع تولید مثل ربط دارد. به این مسئله نمی‌توان کم بهایی داد. باید درک علمی از این مسائل داشت. روشن است که وظیفه احزاب کمونیست شرکت در آزمون‌های علمی برای حل این مشکل نیست. اما این عرصه‌ای است که کمونیست‌ها باید در مورد آن فکر کنند و نظر داشته باشند زیرا این‌ها مسائلی هستند که حصارهای شناخت بشر را برمی‌دارند و بر شکل‌گیری افکار اجتماعی تأثیر دارند. کافی است کتاب «دیالکتیک طبیعت» نوشته انگلس را بخوانید تا این را بفهمید. در هر حال روزی بشر در حیطه آزمون‌های علمی به این هم دست خواهد یافت. حتی ممکن است تا قبل از رسیدن به جامعه کمونیستی نیز این مسئله حل شود.

زمانی لنین در افشای ماهیت ستمگرانه کار خانگی بر تکرار و یکنواختی‌اش و نقش محدودکننده و خرفت کننده آن انگشت نهاد. آیا تولید مثل از این خصوصیات مبری است؟ منظور فقط ۹ ماه بارداری (فرضاً سه بار در طول عمر یک زن) نیست. منظور کل تفکر در مورد نقش زن (و آماده شدن یا غرق شدن ذهنی زنان در این کار ویژه از زمانی که خود را می‌شناسند تا وقتی که بچه‌داری می‌کنند) است. فکر مادریت و مادر شدن تا زمان ازدواج. فکر نگهداری و مراقبت از فرزند در سنین مختلف بعد از ازدواج، همه جوانبی از این یکنواختی و محدودکنندگی را در خود دارد.

مهم درک این مسئله ماتریالیستی است که موقعیت بیولوژیک زن در جامعه طبقاتی به مبنای تقسیم‌کاری بدل شده است که زن مجبور به تبعیت برده‌وار از آن است. مسلماً زمانی که این تبعیت برده‌وار از بین رود، زن هر طور که بخواهد بچه‌دار خواهد شد. همان‌طور که هر کس اوقاتش را هرگونه که خواست می‌گذارند و از تقسیم‌کارهای اجتماعی برده‌وار تبعیت نمی‌کند. عدم

تبعیت برده‌وار از تقسیم‌کار از جمله شاخص‌های اصلی جامعه کمونیستی است که مارکس بر آن انگشت نهاد.

بی‌جهت نیست که تاریخا یکی از نشانه‌های زنانی که آزادی خود را می‌طلبند، دوری جستن از بچه‌دار شدن است. یا در جوامع اروپایی اغلب زنان تمایلی ندارند در دوره جوانی بچه‌دار شوند. اریک هابسبام در تحقیقات خود در مورد موقعیت زنان در قرن نوزدهم بر نکات مهمی انگشت گذاشته است. او می‌گوید در کنار تحولات اقتصادی اجتماعی عمیقی که اروپا از سر گذراند و موجب تغییر ساختار خانواده شد و از نیاز به خانواده پرجمعیت دهقانی کاسته شد، رواج شعار فرزند کمتر در میان زنان شهری فرانسه، خود یکی از مؤلفه‌های مهم برای شکل‌گیری ایده آزادی زن بود.[۱۴] در دهه ۶۰ میلادی نیز بی‌شک رشد تحولات فناورانه در جلوگیری از بارداری ناخواسته نقش مؤثری در رهایی زنان از سنت‌های خانوادگی و روابط جنسیتی سنتی داشت. به این واقعیات نباید بهای کمی داد.

کمونیسم، بازگشت به دوران کمون‌های اولیه نیست!

اغلب کمونیست‌ها با این انگیزه که نشان دهند تاریخ جوامع همواره تاریخ جامعه طبقاتی نبوده، به تجربه کمون‌های اولیه رجوع می‌کنند. در جریان این قیاس برخی مواقع کمون‌های اولیه بیش از اندازه ایده آلیزه می‌شود. ایده آلیزه کردن کمون‌های اولیه مانع از آن می‌شود که بر پیچیدگی‌های واقعی جهان امروز و پیچیدگی‌های فرآیند انقلاب سوسیالیستی و گذار از عصر سرمایه‌داری

---

[۱۴]. دوره چهارجلدی بررسی تاریخ سرمایه‌داری در قرن نوزده و بیست اثر اریک هابسام، اطلاعات جالبی در زمینه موقعیت زنان و تحولاتی که در این زمینه صورت گرفته، دربر دارد. هر چهار جلد به نام‌های «عصر انقلاب»، «عصر سرمایه» «عصر امپراتوری» و «عصر نهایت‌ها» به فارسی برگردانده شده‌اند.

به کمونیسم پرتو افکنده شود. یکی از این پیچیدگی‌ها، موقعیت کیفیت متفاوت زن در دنیای امروز با دوره‌های اولیه بشر است. جامعه کمونیستی آینده تکرار کمون‌های اولیه نیست. قرار نیست زن به موقعیتی که در دوران کمون اولیه داشته بازگردد و به‌اصطلاح "ارج‌وقرب تاریخی" که داشته به او بازگردانده شود.

به یک نمونه از این ایده آلیزه کردن‌ها توسط «چریک‌ها...» بپردازیم:

«بنا بر قوانین تکامل و قانون بقای نسل، زندگی جمعی طبیعی انسان در جوامع بی طبقه، مبتنی بر نیاز فرد به جمع و نیاز جمع به فرد، و مبتنی بر برابری و آزادی همه افراد بوده ... در آن جوامع هیچ دلیل و عامل مادی برای نابرابری و ستم وجود نداشت. نه‌تنها زنان و مردان هیچ دلیلی برای ستم بر یکدیگر نداشتند و سودی از آن نمی‌بردند، بلکه به‌طور غریزی (غریزه‌ای که به‌طور طبیعی و درنتیجه قوانین تکامل و زندگی اجتماعی نصیب انسان‌های ماقبل جوامع طبقاتی شده بود) از ستم و خشونت که بزرگترین خطر برای بقای نسل آن‌ها بود، دوری می‌جستند .هر نوع ستم و خشونت و عدم اتحاد، و حتی زندگی فردی و دوری از زندگی متحدانه جمعی، ادامه زندگی انسان اولیه را که دائماً در معرض خطرات طبیعی بود و با دشواری فراوان برای بقای نسل خود تلاش می‌کرد، به خطر می‌انداخت.» (همانجا – تأکید از ماست).

این غیرعلمی‌ترین تصویر از شکل‌گیری "جامعه" (یعنی گردهمائی انسان‌ها و تقسیم‌کار برای تولید و بازتولید بقای خود) و مشخصاً کمون‌های اولیه است. برای اولین بار است که یک مدعی مارکسیسم خصلت کمونی جوامع اولیه را به قوانین تکامل طبیعی ربط می‌دهد. منتقد ما که از ایجاد هرگونه اتصالی (حتی اتصال «بذر وار») میان بیولوژی و شکل‌گیری روابط اجتماعی جنسیتی خشمگین بود یک‌باره "قانون تکامل طبیعی" را زیربنای تحلیل از جامعه کمونی می‌کند! قانون تکاملی که ناظر تکامل موجودات زنده و مشخصاً تکامل انسان از اجداد حیوانش است. "زندگی جمعی طبیعی انسان" یعنی چه؟ زندگی جمعی انسان، اجتماعی است. یعنی بر پایه برقراری روابط تقسیم‌کار است.

منتقد ما برای نخستین بار در تاریخ کشف می‌کند که اصل "تنازع بقا" در تکامل طبیعی همان "قانون بقای نسل" است. طبق صلاح‌دید این "کاشف بزرگ"، روابط اجتماعی به غریزه تقلیل داده می‌شود و عامل غریزه مسبب دوری جستن از ستم و خشونت قلمداد می‌شود و حتی بدتر از آن قوانین زندگی اجتماعی طی پروسه‌ای بدل به غریزه می‌شود. در حالی که تمایز یا شکاف بزرگ انسان از اجداد حیوانیش در شکل‌گیری شعور است. به همین دلیل می‌تواند طرح اجتماعی بریزد. می‌تواند پرواز کند. می‌تواند بارداری را متوقف کند و....

نویسنده مانند اغلب کسانی که کمون‌های اولیه را ایده آلیزه می‌کنند، چشم بر یک شکاف آنتاگونیستی و پایه‌ای موجود در آن جوامع می‌بندند. بین جوامع گوناگون کمون‌های اولیه همواره بر سر سرزمین و منابع درگیری بود. این آنتاگونیسم از هیچ خصلت طبقاتی برخوردار نبود، انسان‌ها جانورانی را که زندگی و منابعشان را به خطر می‌افکندند می‌کشتند. به همین دلیل انسان‌های دیگر را نیز به قتل می‌رساندند. تنها زمانی که مازاد تولید شکل گرفت - یعنی هر فرد می‌توانست اضافه‌تر بر نیازهایش تولید کند – این درگیری‌ها مبنای به اسارت گرفتن برده شد. تا قبل از شکل‌گیری مازاد و طبقات در هر یک از جوامع اولیه، روابطِ بین آن‌ها خوش و خرم نبود و آن‌گونه که نویسنده سطور فوق قلمداد می‌کند بشریت (در کل) عاری از خشونت و سرشار از اتحاد نبود. بهتر است گفته شود آنچه مهر غریزه را بر خود داشت زمینه‌ساز شکاف های بعدی شد. سؤال این نیست که بشر چقدر امکان دوری جستن از مسیر بعدی تکامل را داشت یا خیر، مسئله این است که در عمل واقعیت تاریخی این‌گونه به پیش رفت. انسان کمون اولیه در اسارت طبیعت بود، جبر جنبه اصلی زندگی‌اش را تشکیل می‌داد و از این زاویه تقریباً از هیچ گونه آزادی برخوردار نبود. بشر اولیه امکان آن را نداشت که آگاهانه و داوطلبانه زندگی خود را انتخاب کند و جامعه را تغییر دهد. این فرق اساسی بین کمون اولیه با جامعه کمونیستی آینده است که اساساً پدیده‌ای جهانی است.

به‌واقع، نفی "بذر نابرابری‌های اولیه میان زن و مرد" نیز شکل دیگری از ندیدن شکاف های موجود در جوامع اولیه است که با ظهور طبقات تبدیل به تمایزات و سلسله مراتب ستمگرانه شد. موقعیت متفاوت زن و مرد در حیات آن جوامع حتی در شکل‌گیری اولیه مازاد نقش متفاوتی ایفا کرد. برای مثال همین واقعیت که نوزادان برای مایحتاج اساسی خود طی یک دوره زمانی نسبتاً طولانی به شیر مادر به‌عنوان غذای اصلی وابسته بودند. به قول آردی اسکای بریک این نوع نیاز به‌احتمال‌قوی محرک اولیه اسلاف نخستین ما برای یافتن طرق جمع‌آوری و انبار کردن نباتات خوراکی بوده است. این فعالیت‌ها در مقطعی نقش تعیین کننده‌ای در ایجاد انباشت اولیه مازاد بازی کرد و جامعه را از محدودیت‌های بقای تنگ دستانه رها کرد؛ و در نهایت راه را برای تکامل بیشتر تقسیم‌کار و نیروهای مولده گشود. همه این موضوعات یاری‌رسان ما در درک ماتریالیستی‌تر از نقش شکاف جنسیتی در جامعه و چگونگی تغییر آن است.

تأکید اصلی تزهای ما این است که جنبش کمونیستی نیازمند تبیین اقتصاد سیاسی ستم بر زن است. همان‌گونه که بسیاری از اقتصاددانان مارکسیست به تبیین شکاف میان ملل ستمگر و ملل ستمدیده در انباشت سرمایه می‌پردازند، در این زمینه نیز باید چنین کاری صورت گیرد. به‌ویژه آنکه تقسیم‌کار میان زن و مرد نقش مهمی در انباشت و تقسیم ثروت در همه جوامع بخصوص در سرمایه‌داری ایفا کرد. سرمایه‌داری زن را بدل به پرولتاریای مرد کرد. نیروی کار مرد را آزاد کرد اما نیروی کار زن را به شکل درگیر شدن زن در کار خانگی به درجات زیادی وابسته به مرد کرد، هنوز این وابستگی ادامه دارد و نقش مهمی در انباشت سرمایه ایفا می‌کند. برای مثال در کشوری مانند سوئد ساعات کاری که زنان در خانه انجام می‌دهند حدود ۲۳۴۰ میلیون ساعت است که نزدیک به دو برابر ساعات کار تخصیص داده‌شده (معادل ۱۲۹۰ میلیون

ساعت کار) در صنایع این کشور است.[۱۵] یا در ایران طبق یک برآورد اولیه سهم کار زنان خانه‌دار در تولید ناخالص ملی نزدیک به ۱۷ در صد می‌باشد.[۱۶]

حتی زمانی که زنان پا به عرصه تولید می‌گذارند و درگیر نظام کار مزدی می‌شوند، در حیطه سازمان‌دهی اجتماعی کار در پله‌های پائین تر قرار می‌گیرد و ما شاهد شکاف و انشقاق جدی در طبقه کارگر هستیم. این تفاوت در میزان دستمزد، نوع کار، زمان کار و کارهای پاره‌وقت خود را نشان می‌دهد. بخشی از این تفاوت‌ها دقیقاً به خاطر درگیر بودن زنان در انجام وظایف دیگری مانند تولید مثل، نگهداری از فرزند و افراد کهن‌سال خانواده و کار خانگی است. وظایفی که موقعیتشان را به‌عنوان پرولتر مرد تثبیت می‌کند.

اگرچه مارکس در کتاب سرمایه پایه‌های اساسی نظام سرمایه‌داری را تحلیل کرد اما به این قبیل موضوعات نپرداخت. تبیین مارکسیستی از اقتصاد سیاسی ستم بر زن نقش تعیین کننده‌ای دارد تا بتوانیم با این ستم در کلیه اشکالی که تولید و بازتولید می‌شود مقابله کنیم؛ و بدانیم که جامعه آینده را چگونه سازمان دهیم که در آن گام بگام این نابرابری‌ها و پایه‌های عینی ستم بر زن محدود شود و نهایتاً از میان برداشته شوند.

به‌طور مسلم نقش، تأثیر و کارکرد "بذر نابرابری‌های اولیه" در جامعه سوسیالیستی پیشرفته‌یا کمونیستی همانند کمون‌های اولیه نخواهد بود. تحول در روابط اجتماعی و ایده‌ها مانع از آن خواهد شد که این بذر آن‌گونه که در جریان گذر از جامعه بی طبقه به جوامع طبقاتی ببار نشست، عمل کند. اما بدون

---

[۱۵]. - برگرفته از مقاله‌ای به نام «کار خانگی مبنای مشترک سرمایه سالاری و مردسالاری» – ۱۳ مرداد ۱۳۸۶ - درج‌شده در سایت آفتاب.

[۱۶]. خبرگزاری دانشجویان ایران - نقل‌شده از مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، این آمار متعلق به سال ۱۳۸۵ می‌باشد. درج‌شده در سایت اطلاعات.

درک تئوریک همه‌جانبه از جوانب گوناگون نابرابری‌های میان زن و مرد نمی‌توان آگاهانه و داوطلبانه خود و جهان را تغییر داد.

مارکسیسم علت و معلولی یا مارکسیسم عامیانه!

علت نفی تمام بررسی‌های علمی طی ۱۵۰ ساله گذشته و نفی کلیه واقعیت‌های تاریخی کشف‌شده در زمینه انقیاد زن توسط «چریک‌ها ...» از آن روست که بگویند: «منشأ همه نابرابری‌ها و ستم‌ها (من‌جمله ستم بر زن)، ظهور مالکیت خصوصی و به وجود آمدن جامعه برده‌داری می‌باشد که اولین شکل جامعه طبقاتی هم بود. از این روست که انگلس معتقد بود که برای نابودی ستم جنسیتی (و همه انواع دیگر ستم‌ها و نابرابری‌ها) در اساس، جامعه طبقاتی باید از بین برود.» ظاهراً این جملات تأکیدی دوباره بر بحث‌های انگلس است. اما این تأکید امروزه بیشتر بکار عامیانه کردن مارکسیسم می‌آید تا پاسخ مشخص به چگونگی حل ستم جنسیتی و تداخلش با راه‌حل‌های طبقاتی گوناگون. درک عامیانه و رایج بسیاری از نیروهای چپ این بوده که با حل ستم طبقاتی به‌طور خودبه‌خودی ستم بر زن نیز حل خواهد شد. این درک تاریخا متعلق به رویزیونیست های روسی و پیروان ایرانی‌اش یعنی حزب توده بوده است. این میراث رویزیونیستی را باید قاطعانه به دور افکند. علیرغم گسستی که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو در این زمینه انجام داد، این گسست در جنبش کمونیستی ایران فراگیر نشد. حزب کمونیست چین در جریان ساختمان سوسیالیسم و تکیه بر درس‌های مثبت و منفی شوروی سوسیالیستی دریافت که نمی‌توان رفع ستم بر زنان را به رفع ستم بر طبقات واگذار کرد. این دو پدیده درهم‌تنیده‌اند و از همان آغاز حل مسئله زنان به‌عنوان پدیده‌ای مشخص و لحظه‌ای خاص از مبارزه علیه جامعه طبقاتی نیازمند برخورد آگاهانه است. بدون دامن زدن به آگاهی در مورد ضرورت رهایی زن، بدون محدود کردن مدام نابرابری میان زن و مرد و اجتماعی کردن امور مربوط به خانواده نمی‌توان از

جهت‌گیری جامعه سوسیالیستی به سمت کمونیسم سخنی به میان آورد. برای همین مائو بارها تأکید کرد که «تا زمانی که یک زن در دنیا تحت ستم باشد، کسی آزاد نیست» و در رابطه با پیشرفت بیشتر جامعه سوسیالیستی بر انقلاب فرهنگی در زمینه خاص زنان انگشت نهاد.

مجموعه تزهای پیشنهادی ما تلاشی است برای تئوریزه کردن این تجربه پیشرفته کمونیستی و پیش‌تر رفتن است.

زمانی که انحرافات در زمینه برخورد به مسئله زنان و کم بهایی به این نیروی اجتماعی در مبارزه طبقاتی بیداد می‌کند، کسانی پیدا شوند و مدام تکرار کنند «برای از بین رفتن ستم جنسیتی منتظر از بین رفتن جامعه طبقاتی» باشید. کارشان حکم همان کسی را دارد که به قول لنین «در کتاب چه باید کرد؟» هنگام تشیع جنازه به تشیع کنندگان می‌گفت خدا به کارتان برکت دهد.

نسبت دادن چنین حکمی حتی به انگلس روا نیست. انگلس یک ماتریالیست دیالکتیسین بود. تمام تلاشش در بررسی واقعیات چندلایه این بود که مسائل پیچیده را ساده نکند و آن‌ها را به یک علت فراگیر و یک دست کاهش ندهد. این متدولوژی بود که در سراسر کتاب «منشاء خانواده ...» به چشم می‌آید. تنها عده‌ای رویزیونیست یا دگماتیست می‌توانند از این کتاب چنین نتایج زمختی گیرند و برطرف کردن همه ستم‌ها را به برطرف کردن ستم طبقاتی حواله دهند. این، آن متد تقلیل گرایانه ای است که حزب ما تحت عنوان «ستم جنسیتی معلول ستم طبقاتی نیست» به چالش گرفته است. با تفکر «علت که برطرف شود، معلول نیز تکلیفش مشخص خواهد شد» نمی‌توان واقعیت‌ها و پروسه تغییر آن‌ها را بازشناخت و توضیح داد. این متد و تفکر موجب عقب‌ماندگی مفرط جنبش کمونیستی در زمینه زنان شده است. این تفکر موجب فلج شدن ذهن بسیاری از کمونیست‌ها شده است.

همان‌گونه که در تزهای پیشنهادی و مقاله اقتصاد سیاسی ستم بر زن تأکید کردیم، نه می‌توان مسئله جنسیتی را یک اثر جانبی روابط استثماری

میان کارگر و سرمایه‌دار تقلیل داد و نه اعلام کرد که با حل مسئله طبقاتی این مسئله نیز اتومات حل خواهد شد. مسئله جنسیت و طبقه به شکل تنگاتنگی درهم‌تنیده شده‌اند؛ یکی بدون دیگری موجود نیست. از بین رفتن یکی منوط به از بین رفتن آن دیگری است. قریب صدسال است که جنبش کمونیستی انقلابی دریافت که: «اگر رهایی زنان بدون کمونیسم قابل تصور نباشد، کمونیسم نیز بدون رهایی زنان قابل تصور نیست.»[۱۷] این حقیقت را باید دوباره در دست گرفت. این است جدل اساسی میان ما با جریاناتی مانند «چریک‌های فدایی خلق ایران» در زمینه مسئله زنان که هنوز از دیدگاه‌های سنتی و محافظه‌کارانه در این زمینه گسست نکرده‌اند.

[۱۷]. این جمله برای نخستین بار توسط آنیسا آرماند و پس از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه بیان شد. او از زنان بلشویکی بود که به همراه الکساندرا کولنتای رهبری تحولات انقلابی در رابطه با زنان را در کشور شوراها بر عهده داشت.

از نقد فمنیسم بورژوایی تا نفرت از امتیازهای مردانه

انقلاب اکتبر و مسئله زنان

اسفند ۱۳۸۶

پیش‌درآمد

تغییر در ترتیب این نوشتار تا حدودی بررسی تئوری و پراتیک بلشویک‌ها را دشوار می‌کند، زیرا حزب بلشویک تا پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در مورد مسئله زنان تحت تأثیر نظریه‌های رایج انترناسیونال دوم بود. درنتیجه بدون بررسی آن نظرگاه‌ها، نمی‌توان به درک عمیق‌تری از عملکرد بلشویک‌ها دست‌یافت. افزون براین، نمی‌توان گسست انقلابی لنین از درک‌های رفرمیستی غالب بر انترناسیونال دوم در مورد زنان را به قدر کافی برجسته کرد.

به هرروی، ترتیب روشمند این سلسله نوشتار بر این مبنا بود که نخست به نظریه‌های مارکس و انگلس و عملکرد انترناسیونال اول و دوم در مورد زنان بپردازد و پس از آن تجربه شوروی موردبررسی قرار گیرد. اما با اختصاص یافتن شماره چهار نشریه "سامان نو" به اکتبر ۱۹۱۷ به مناسبت نودمین سالگرد انقلاب شوروی، موجب شد که این بخش زودتر منتشر شود.

برای پرهیز از طولانی شدن مقاله، در این متن به‌طور عمده به مشی و عملکرد بلشویک‌ها در دوران اولیه انقلاب اکتبر می‌پردازیم. نیاز به تأکید است که بررسی انقلاب اکتبر بدون توجه به تحولات سه دهه پس از انقلاب جامعه

شوروی ممکن نیست. زیرا برخی معتقدند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، در همان فردای پیروزی شکست خورد. به نظر نگارنده، این بی مسئولیتی نسبت به تاریخ است که بدینسان تلاش میلیون‌ها زن و مردی که آگاهانه می‌خواستند جهان را دگرگون کنند، نادیده انگاشته شود. بدیهی است که نخستین تجربه طبقه کارگر برای پی‌ریزی جامعه نوین با اشتباه‌های بسیار (در برخی زمینه‌ها سنگین) همراه بود. اما با مشاهده این اشتباه‌ها نمی‌توان بر این تجربه تاریخی خط بطلان کشید. طبقه کارگر بدون برخورد دیالکتیکی به جنبه‌های مثبت و منفی این تجربه تاریخی و سنتز آن‌ها در سطحی بالاتر نمی‌تواند مدعی سازمان‌دهی جامعه سوسیالیستی در قرن بیست و یکم باشد.

بلشویک‌ها در مورد مسئله زنان با تضادهای واقعی، پیچیده و عظیمی دست و پنجه نرم کردند. تضادهایی که امروز نیز طبقه کارگر در سطح و شکل دیگر و شرایطی به‌مراتب پیچیده‌تر با آن‌ها روبروست. درنتیجه، کمونیست‌ها بدون نگرش عمیق و همه‌جانبه از این تجربه بزرگ بشری نمی‌توانند به درک درستی از مسئله زنان دست یابند.[۱۸]

---

[۱۸]. گفتنی است که منبع بیشتر اطلاعات و آمارهایی که در این نوشتار به آن‌ها اشاره‌شده به فصل‌های ششم و نهم کتاب "مبارزه طبقاتی و آزادی زن" اثر تونی کلیف مربوط است.

Class Struggle and Women s Liberation – Tony Cliff

این کتاب به زبان انگلیسی و در سایت‌های اینترنتی قابل‌دسترس است. این اثر اطلاعات ارزنده‌ای در مورد مشی و عملکرد جنبش بین‌المللی کمونیستی در مورد زنان در بردارد. البته این کتاب فقط محدود به تجربه اروپا و آمریکا تا دهه ۶۰ میلادی است. ناگفته نماند که تونی کلیف به خاطر گرایش‌های اکونومیستی و درک‌های محدود از رابطه مبارزه طبقاتی با رهایی زنان قادر به ارائه سنتز درستی از این تجربه‌ها نیست.

آغازی نو

بدون شک انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، نقطه عطف نوینی در مسیر رهایی زنان محسوب می‌شود. تاریخ بشر به‌طور مشخص جنبش رهایی زن تا آن زمان چنین جهشی را تجربه نکرده بود. زنان - به‌ویژه زنان کارگر - پیشگامان این انقلاب بودند. آذرخش انقلاب در فوریه ۱۹۱۷، توسط زنان کارگر شعله‌ور شد. انقلابی که به انقلاب سوسیالیستی اکتبر منجر شد و مسیر تاریخ قرن بیستم را رقم زد. زنان کارگر و دهقان نقش مؤثری در پیروزی و تثبیت این انقلاب ایفا کردند.

برای نخستین بار در طول تاریخ جهان، انقلابی به وقوع پیوست که رهایی زن، آگاهانه در دستور کار آن قرار داشت. طی فرمان‌های انقلابی کوتاه و قاطع در همه عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی حقوق زن و مرد برابر اعلام شد. به رسمیت شناختن حق رأی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق طلاق و ممنوع شد ن ازدواج اجباری، آزادی سقط‌جنین، از میان برداشتن تقاوت حقوقی میان کودکان "مشروع و نامشروع"، برابری دستمزد میان زن و مرد، به رسمیت شناختن مرخصی دوران بارداری و ایجاد مهد کودک‌ها و آزادی همجنس گرایان و ... مجموعه‌ای از قوانین انقلابی بودند که به رهایی زنان یاری‌رساندند.

لنین در جولای ۱۹۱۹، گفت: «هیچ حزب دمکراتیک، حتی در پیشرفته‌ترین جمهوری‌های بورژوایی نتوانست طی دهه‌ها یک صدم کاری که ما در اولین سال حکومت‌مان در مورد حقوق زنان انجام دادیم را انجام دهد.»[۱۹] وی در دومین سالگرد پیروزی انقلاب افزود: «ما در یک کشورعقب‌مانده اروپایی در طول دو سال کارهایی جهت رهایی زنان و دستیابی به برابری زنان با "جنس قوی" انجام دادیم که طی ۱۳۰ سال درمجموعه "جمهوری‌های پیشرفته" دمکراتیک جهان انجام نگرفت.»[۲۰]

---

[۱۹]. «درباره رهایی زنان»، لنین، چاپ مسکو، ۱۹۷۷، انگلیسی، صفحه ۶۵

[۲۰]. «قدرت شوراها و موقعیت زنان»، لنین، مجموعه آثار، انگلیسی، جلد ۳۰، صفحه ۴۰

هرگز ادعاهای لنین غلوآمیز نبودند. پس از گذشت نزدیک به یک قرن از انقلاب اکتبر، هنوز در بیشتر کشورهای جهان این حقوق با چنین صراحت و شفافیتی رسمیت نیافته است. شاید برای کسانی که امروز در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری زندگی می‌کنند، برآورده ساختن چنین حقوقی کار چندان مهمی نبوده است. اما برای پرهیز از چنین قضاوتی باید روسیه ۱۹۱۸ را با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری آن زمان مقایسه کرد تا عمق دستاوردهای انقلاب اکتبر را در مورد زنان بهتر درک کرد. زنان، در آن دوره فقط در کشورهایی چون فنلاند و نیوزیلند حق رأی داشتند. در فرانسه، مهد انقلاب بورژوایی تا پس از جنگ جهانی دوم، یعنی حدود سی سال پس از انقلاب اکتبر هنوز زنان از حق رأی محروم بودند و حدود نیم قرن پس از آن یعنی تا سال ۱۹۷۴، سقط‌جنین در این کشور غیرقانونی بود.

انقلاب اکتبر، چشم‌انداز نوینی به روی آزادی بشریت گسترد و معیارهای نوینی برای رهایی زنان ارائه داد. تا آن زمان هیچ انقلابی به این میزان نقش سنتی زن را به چالش نکشیده بود. در همین انقلاب بود که روابط اجتماعی میان زن و مرد و کلیه اندیشه‌های سنتی مرتبط با آن به‌طور مستمر زیر سؤال قرار گرفتند. زنان و مردان طی دوره کمونیسم جنگی و سال‌های پس از آن در کلوب‌های عمومی، مجموعه مناسبات اجتماعی میان زن و مرد را به نقد می‌کشیدند و ایده‌های مردسالارانه را به مصاف می‌طلبیدند، از نقد نقش کار خانگی در برده نگهداشتن زن گرفته تا نقد اخلاق پوسیده روابط جنسی و نقد افکار و فرهنگ سنتی در عرصه‌های مختلف میان زن و مرد.

در سپتامبر ۱۹۱۹، آنیسا آرماند یکی از رهبران برجسته جنبش رهایی زن در کشور شوراها، در کشاکش جنگ داخلی اعلام کرد: «اگر رهایی زنان بدون کمونیسم قابل تصور نباشد، کمونیسم نیز بدون رهایی زنان قابل تصور

نیست.».[۲۱] دیدگاهی که هنوز بسیاری از "کمونیست‌های" امروز نیز از درک آن عاجز هستند. این دیدگاه دیالکتیکی عمیق، حاصل پراتیک انقلابی میلیون‌ها زن کارگر و دهقان در روسیه بود که به صحنه مبارزه طبقاتی گام نهاده بودند. انقلاب اکتبر (همچون کمون پاریس) بیان گسستی تاریخی از انقلاب‌های بورژوایی قرن هیجده و نوزده بود و به همین دلیل نقطه عطف نوینی برای رهایی بشریت و به‌ویژه رهایی زنان محسوب می‌شود. ناگفته نماند که این آغاز نوین تاریخی از همان نخست با محدودیت‌های عینی و ذهنی مشخصی روبرو شد.

در انقلاب اکتبر رابطه تنگاتنگ بین مشی عمومی و پایه‌ای انقلاب (چگونگی نابود کردن ساختار کهن و پی افکندن طرح نو سامان‌یابی کلی جامعه) با خط مشخص انقلاب در مورد رهایی زن چشمگیر بود. چگونگی برخورد به مسئله زنان، به میزان‌سنج این انقلاب نیز بدل شد. به جرات می‌توان گفت درجه درستی و نادرستی عملکرد کلی بلشویک‌ها در زمینه ساختمان سوسیالیسم در ارتباط با مسئله زنان نیز قابل ارزیابی بود. بی‌جهت نبود که اولین محدودیت‌های عینی در سال‌های آغازین انقلاب در مورد مسئله زنان، هر چه برجسته‌تر آشکار شد و اولین عقب‌نشینی‌ها از دستاوردهای انقلاب نیز در مورد مسئله زنان رخ داد و سرانجام، شکست زنان در امر رهایی خویش، به نشانه شکست این انقلاب در اهداف خود بدل شد. چنانچه پیشاپیش هدف رهایی زنان تضعیف نمی‌شد و طی پروسه‌ای به کنار نهاده نمی‌شد، شوروی از یک کشور سوسیالیستی نمی‌توانست به کشوری سرمایه‌داری تغییر ماهیت دهد.

اما برای بررسی این روند، اشاره‌ای کوتاه به مشی و عملکرد بلشویک‌ها در دوره پیش از انقلاب ضروری به نظر می‌رسد.

---

[۲۱]. "فمنیست‌های بلشویک: زندگی الکساندرا کولنتای"، جی. ای. کلمنتس، انتشارات بلومنتان، ۱۹۷۹

پیش از انقلاب اکتبر

همان‌گونه که اشاره شد، چگونگی برخورد بلشویک‌ها با مسئله زنان تحت تأثیر اندیشه‌های غالب انترناسیونال دوم بود. به دلیل رشد و گسترش مبارزات زنان، توجه انترناسیونال دوم به مسئله زنان جلب شد و شعار حق رأی برای زنان، توسط انترناسیونال مورد قبول واقع شد. شعاری که زمانی مورد مخالفت برخی از رهبران انترناسیونال دوم قرار داشت. دفاع از حق رأی زنان، کارکردی متناقض برای انترناسیونال دوم داشت. از یک سو بیان تأکید بر اهمیت مسئله زنان و توجه طبقه کارگر به این موضوع بود و از سوی دیگر گرایش‌های رو به رشد پارلمانتاریستی و رفرمیستی درون انترناسیونال دوم را نیز پاسخ می‌داد. گرایشی که به زنان به‌ویژه زنان کارگر به مثابه منبعی برای جمع‌آوری رأی می‌نگریست نه به‌عنوان یک نیروی اجتماعی که می‌تواند محرک انقلاب پرولتری باشد.

افزون بر این، بلشویک‌ها مانند بیشتر احزاب سوسیال دمکرات عضو انترناسیونال دوم، مسئله زنان را یک مسئله‌یِ رفرمیستی و فقط دمکراتیک می‌پنداشتند.[۲۲] از نظر سوسیال دمکرات‌ها مطالبات زنان خصلتی بورژوا دمکراتیک داشت که می‌توانست در چارچوب نظام سرمایه‌داری تحقق یابد. آنان برای مقابله با نفوذ زنان بورژوا در جنبش زنان بر مطالبات اقتصادی زنان کارگر (مانند برابری دستمزد میان زن و مرد و ایجاد مهد کودک‌ها و...) تأکید داشتند.[۲۳] زنان سوسیالیست در آن دوره تصور می‌کردند تنها از این طریق

---

[۲۲]. اکثریت چپ ایران همچنان بر این باوراند که مسئله زنان یک مسئله بورژوا دمکراتیک و رفرمیستی است. در ادامه این سلسله نوشتار به نقد این دیدگاه خواهیم پرداخت

[۲۳]. در ادامه این مجموعه شعار "برابری دستمزد میان زن و مرد" در جامعه سرمایه‌داری و پیچیدگی‌های عملی کردن این شعار در جامعه سوسیالیستی موردبررسی قرار خواهد گرفت. این شعار به‌طور اساسی ناظر بر موقعیت کار زن است. میان کار زن با رهایی زن تفاوت کیفی

می‌توان تمایز خود را با زنان بورژوا نشان داد و مانع سازش طبقاتی و دنباله‌روی زنان کارگر از زنان بورژوا شد. از نظر سازمانی نیز مدافع ایجاد تشکلات زنان کارگر بودند که مستقل از زنان بورژوا باشد.

حزب بلشویک، این دیدگاه و مشی را در مورد مسئله زنان، طی سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷، به پراتیک گذاشت. برخورد بلشویک‌ها به مسئله زنان تحت تأثیر ویژگی‌های مبارزه طبقاتی در روسیه نیز بود. استبداد تزاریسم جای چندانی برای پارلمانتاریسم باقی نمی‌گذاشت. درنتیجه برای بلشویک‌ها بسیج زنان فقط بر مبنای حق رأی چندان کارکردی نداشت. ویژگی دیگر، رقابت شدید میان بلشویک‌ها با بورژوازی لیبرال روسیه بر سر رهبری مبارزات علیه تزار بود. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شکاف عمیقی میان طبقه کارگر و بورژوازی لیبرال را نشان داد، شکافی که با حمایت بورژوازی از جنگ جهانی اول بسیار عمیق‌تر شد. این شکاف زمینه سیاسی چندانی برای اتحاد بلشویک‌ها با فمینیست‌های بورژوا باقی نگذاشت. همین شرایط سیاسی مشخص به موازات روش انقلابی لنین در فراز و نشیب و تدارک انقلاب، موقعیت بلشویک‌ها را در مورد جنبش رو به رشد زنان روسیه تعیین کرد.

جنبش زنان تا سال ۱۹۰۵، در کشور روسیه وجود نداشت. پیش از آن تشکلات محدودی از زنان تحصیل‌کرده موجود بود که بیشتر شامل فمنیست‌های آریستوکرات بودند. این تشکلات، سواد آموزی زنان را تبلیغ می‌کردند، به سازمان‌دهی کارهای خیریه می‌پرداختند و در مواقع جنگ، زنان را برای تولید یونیفورم ارتش تشویق و آماده می‌کردند. بیداری واقعی زنان به‌طور

وجود دارد. تکیه کردن بر شعار دستمزد برابر، لزوماً به معنای رهایی زنان نیست. این شعار موقعیت زن را در مناسبات تولیدی، به‌طور مشخص توزیع درآمد، بهبود می‌بخشد و تا حدی در همین رابطه ایده‌های مردسالارانه را زیر سؤال می‌برد. اما رهایی زن - به‌ویژه در زمینه مناسبات اجتماعی - جنبه‌های مختلفی را در بردارد که تنها با دستمزد برابر پاسخ نمی‌گیرد.

گسترده با آغاز انقلاب بورژوا دمکراتیک ۱۹۰۵ آغاز شد. برای نخستین بار روسیه، شاهد جلسه‌های عمومی‌بود که زنان در مورد حقوق‌شان سخن می‌گفتند. در فوریه ۱۹۰۵، یک تشکیلات سراسری فمنیستی به نام «اتحادیه زنان برای حقوق برابر» توسط زنان طبقه متوسط (روشنفکران، معلمان، خبرنگاران) ایجاد شد که به سرعت رشد کرد و توجه بسیاری از زنان کارگر را به خود جلب کرد. این تشکل، خواهان اصلاحات بورژوا رادیکالی در زمینه حقوق سیاسی زنان بود، حقوقی مانند برابری در مقابل قانون، حق رأی بدون تبعیض جنسیتی، ملی و مذهبی. هرچند بیشتر فعالان این اتحادیه به خواسته‌های اقتصادی زنان کارگر توجهی نشان نمی‌دادند، با این حال همین تشکیلات با ۸۰۰۰ عضو نقش فعالی در انقلاب ۱۹۰۵ ایفا کردند. جهت‌گیری‌های کلی سیاسی این تشکل به طیف چپ روسیه نزدیک بود.

هم‌زمان، تشکل لیبرال فمنیستی «حزب مترقی زنان» فعالیت می‌کرد که علیرغم پافشاری بر خواسته‌های اقتصادی زنان کارگر و دهقان و خواسته‌های حقوقی زنان، سیاست سازشکارانه‌ای را تبلیغ می‌کرد. «حزب مترقی زنان» تشکلی قانون‌گرا بود و با مبارزه انقلابی مخالفت می‌کرد. حتی با این استدلال که اعتصاب کارگران به زیان زنان و کودکان است با آن مخالفت می‌کرد. این تشکل قادر به گردآوری نیروی چندانی نشد ولی رهبران آن همواره در برابر احزاب چپ جبهه می‌گرفتند.

با گسترش صفوف زنان کارگر در مراکز تولیدی و صنعتی، نقش زنان در مبارزات کارگری برجسته‌تر شد. کارگران طی اعتصاب‌های پی درپی توانستند تزار را وادار کنند که کار شبانه زنان و کودکان را به‌طورقانونی لغو کنند. باوجود اینکه زنان همانند مردان در انقلاب ۱۹۰۵ و اعتصاب‌های کارگری شرکت داشتند، اما سوسیال دمکراسی روسیه نفوذ چندانی بین زنان نداشت. این ضعف تا زمان انقلاب اکتبر و حتی پس از آن نیز پابرجا بود. زنان کارگر تمایلی به عضویت در حزب یا سندیکاهای کارگری نداشتند. برای مثال در سال ۱۹۰۷،

فقط ۴/۴ درصد از اعضای سندیکای صنایع نساجی را کارگران زن تشکیل می‌دادند که هیچ تناسبی با تعداد گسترده زنان کارگرشاغل در این بخش نداشت. در کنگره ششم حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷، ازتعداد ۱۷۱ نماینده، فقط ده تن یعنی حدود ۶ درصد نمایندگان، زن بودند. حتی پس از انقلاب یعنی در سال ۱۹۲۲، تعداد زنان عضو حزب به ۸ درصد رسید.

بلشویک‌ها تلاش می‌کردند زنان کارگر را از جلسه‌های فمنیست‌های بورژوا دور کنند. آنان روی خوشی به تشکل مستقل زنان نشان نمی‌دادند، حتی با تلاش‌های رفقای زنی چون کولنتای نیز چندان همراهی نمی‌کردند. برای مثال زمانی که اولین تلاش کولنتای به بار نشست و توانست تعدادی از زنان کارگر را در پترزبورگ متشکل کند فعالان محلی حزب از همکاری برای برگزاری جلسه زنان دریغ کردند. وقتی که کولنتای و زنان کارگر به محل جلسه خود در یکی از کلوب‌های کارگری رسیدند بر سر در محل نوشته بود: «جلسه زنان ملغی شد و جلسه فردا فقط برای مردان است.» به همین دلیل فعالیت کلوب زنان کولنتای چندان پا نگرفت.

ولی علیرغم این مانع‌تراشی‌ها، زنانی چون کولنتای به تلاش‌های خود ادامه دادند و سرانجام این تلاش‌ها منجر به کلوب مطالعاتی شامل ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر از زنان و مردان آگاه آن دوره شد که دو سوم شرکت کنندگان، زن بودند. این کلوب نیز به‌واسطه اختلاف‌های آشکار و شدید سیاسی میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها از رونق افتاد. عده‌ای نیز تحت عنوان اینکه زنان روشنفکر نباید در جلسه‌های زنان کارگر حضور داشته باشند مانع از شرکت کولنتای در این گردهمایی‌ها شدند.

طی سال‌های انقلاب ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸ زنان یک پنجم اعضای کلوب‌های کارگری (که شش هزار تن عضو داشت) را تشکیل می‌دادند. بیشتر این زنان، باسواد و زیر ۲۵ سال بودند.

نخستین کنگره زنان روس که در دسامبر ۱۹۰۸ تشکیل شد آئینه تمام‌نمای رابطه زنان فمنیست با زنان سوسیالیست بود. این کنگره، توسط گروه‌های مختلف زنان برای اتحاد با یکدیگر تشکیل شده بود. شعار کنگره این بود: «جنبش زنان، چه پرولتری، چه بورژوایی، باید برای همه زنان باشد.»

بلشویک‌ها در ابتدا مخالف شرکت در این کنگره بودند، اما زمانی که با علاقه زنان کارگر به حضور فعال در این کنگره روبرو شدند به‌ناچار در این کنگره شرکت کردند. ریاست هیأت نمایندگی بلشویک‌ها در این کنگره بر عهده یک مرد بود. این امر نشانه ضعف و محدودیت آشکار این حزب با موضوع زنان بود. هیأت نمایندگی تلاش داشت بر توهم زنان کارگر نسبت به فمنیست‌های بورژوا غلبه کند و همکاری میان آن‌ها را به حداقل رساند. ضمن اینکه آماده بود تا در اولین فرصتی که کنگره با خواسته‌های آنان به توافق نرسد آنجا را ترک کنند. در مقابل، منشویک‌ها خواهان اتحاد وسیع و دمکراتیک میان زنان در کنگره بودند که منطبق بر مشی سیاسی‌شان مبنی بر اتحاد با بورژوازی لیبرال بود. حدود ۵۰ جلسه پیش از برگزاری کنگره تشکیل شد که ۵۰۰ تا ۶۵۰ زن در آن شرکت کردند. با این وجود، تعداد نمایندگان زن کارگر در کنگره بسیار محدود بود. از ۱۰۵۳ نماینده حاضر در این کنگره فقط ۴۵ نفر نماینده زنان کارگر بودند. زنان از سه قشر متفاوت در این کنگره حضور داشتند، عده‌ای از زنان طبقات حاکم، تعداد محدودی از زنان کارگر و اکثریت با زنان روشنفکر و تحصیل‌کرده وابسته به اقشار مرفه جامعه بود که تمایلی به اتحاد سیاسی با بلشویک‌ها نداشتند.

جلسه‌های کنگره شاهد مشاجرات سیاسی شدید بود. فمنیست‌های بورژوا بر حقوق فردی و مشترک زنان تأکید داشتند و خواهان اتحاد زنان، صرف نظر از پیوندهای حزبی و طبقاتی بودند. در مقابل، بلشویک‌ها باور داشتند که زنان طبقات مختلف از حقوق متفاوتی برخوردارند و باید به اشکال مختلف، برای حقوق جمعی خود مبارزه کنند و بر تشکل جداگانه و مستقل زنان کارگر تأکید داشتند. در روز پایانی کنگره، نمایندگان بلشویک جلسه را ترک کردند. اما

منشویک‌ها در جلسه ماندند. کولنتای در آن دوره با منشویک‌ها سمت‌گیری داشت، اما مواضع وی در این کنگره با هر دو جناح حزب سوسیال دمکرات متفاوت بود. گرچه نظریه‌های کولنتای در مورد مسئله زنان از نظر کیفی با دیگر سوسیالیست‌های آن دوره متفاوت نبود، اما کولنتای تأکید داشت که در مورد مسئله زنان، باید تضاد بین سوسیالیست‌ها و فمنیست‌ها را مشخص کرد.

با شکست انقلاب ۱۹۰۵، رکودی در اوضاع سیاسی کشور صورت گرفت و فعالیت‌های سیاسی، یا سرکوب و یا بسیار محدود شدند. این وضعیت تا اعتلای دوباره جنبش کارگری در روسیه ادامه داشت. طی سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴، پدیده جالبی در جنبش کارگری این کشور اتفاق افتاد. در بسیاری از اعتصاب‌های کارگری، زنان کارگر مطالبات مشخص خود را طرح می‌کردند. حتی برخی از اعتصاب‌های بزرگ در اعتراض به برخوردهای مردسالارانه و توهین آمیز سر کارگرها و یا کارکنان بخش اداری کارخانه‌ها نسبت به زنان کارگر آغاز شد. زنان می‌خواستند که هنگام سخن گفتن، ادب رعایت شود و سخنان رکیک ممنوع شود. این امر نشان از رشد آگاهی نسبت به مسئله زن در میان زنان کارگر بود.

در سال ۱۹۱۳، اولین مراسم هشت مارس، روز جهانی زن در روسیه علیرغم فضای پلیسی برگزار شد و حدود هزار نفر در آن مراسم شرکت کردند. پیش از این مراسم، روزنامه پراودا (ارگان بلشویک‌ها) ستونی را به چاپ نامه‌های زنان کارگر اختصاص داد. به پیشنهاد لنین به دلیل افزایش ارسال نامه‌ها برای این ستون، نشریه جداگانه‌ای به نام "زنان کارگر" انتشار یافت. این نشریه مورد استقبال قرار گرفت و در سطح وسیعی پخش شد و تا شروع جنگ جهانی اول، نشریه "زنان کارگر" هفت شماره انتشار یافت. سرمقاله شماره اول این نشریه که توسط پلیس توقیف شد به تفاوت میان بلشویک‌ها و بورژوا فمنیست‌ها اختصاص یافت.

جنگ امپریالیستی، شکاف و آنتاگونیسم میان زنان سوسیالیست با فمنیست‌های بورژوا را عمیق‌ترکرد. تمام گروه‌های فمنیست در واگن میهن پرستی تزاریسم جای گرفتند و مدافع جنگ شدند. جنگ تأثیرات تعیین کننده‌ای بر زندگی زنان کارگر داشت. از یک سو به دلیل شرکت مردان در جنگ تعداد زنان کارگر روبه فزونی گذاشت و از سوی دیگر جنبش کارگری که طی اولین ماه‌های جنگ سرکوب شده بود، توسط زنان کارگر دوباره قد برافراشت. روحیه انقلابی در میان زنان کارگر گسترش چشمگیری یافت. در همان دوران، زنان کارگر "شورش‌های نان" را در سن پترزبورگ و مسکو آغاز کردند. در ژانویه ۱۹۱۷، در یک گزارش پلیس مخفی آمده بود که زنان، بیشتر از مردان به انقلاب نزدیکتراند، زنان انبار باروتی هستند که با یک جرقه منفجر می‌شوند و چنین نیز شد.

حتی وقتی زنان کارگر سن پترزبورگ در ۱۹۱۷، در تدارک برگزاری مراسم هشت مارس، روز جهانی زن بودند رهبران محلی بلشویک در ابتدا از آنان خواستند که مراسمی آرام برگزار کنند، اما زنان کارگر کمیته‌های دفاع ایجاد کردند و اعتصاب به راه انداختند، اعتصاب‌هایی که به سرعت گسترش یافت و حزب بلشویک نیز با آن‌ها همراه شد. ۲۰۰ هزار کارگر ابزارهای کار را بر زمین نهادند و بدینسان انقلاب فوریه ۱۹۱۷، آغاز شد و به سرنگونی تزاریسم منتهی شد.

در پی این انقلاب، حداقل دستمزد برای کارگران تعیین شد، ۴ روبل برای زنان، ۵ روبل برای مردان در حالی که پیش از آن، زنان نصف مردان دستمزد دریافت می‌کردند.

زنان در انقلاب فوریه نقش پیشرو بسزایی ایفا کردند، اما این نقش چندان ادامه نیافت. لنین در آوریل ۱۹۱۷، تأکید ویژه‌ای بر فعالیت سیاسی زنان کرد و بیان داشت: «زنان اگر در زندگی سیاسی شرکت نکنند، نمی‌توان از دمکراسی

کامل و پایدار سخنی گفت تا چه رسد به سوسیالیسم.»[24] به پیشنهاد لنین، دفتر دفتر زنان حزب تشکیل شد و نشریه "زنان کارگر" دوباره انتشار یافت. تیراژ این نشریه به ۴۰ تا ۵۰ هزار رسید. این نشریه به افشای جنگ، افشا و مبارزه با کار کودکان، خواست هشت ساعت کار و مسائل مربوط به جنبش زنان در روسیه و خارج از آن پرداخت. حزب، کلوب‌های بسیاری ایجاد کرد که فعال کردن زنان کارگر غیرحزبی از اهداف پایه‌ای آن بود.

دستاوردهای اکتبر و جهش فکری لنین

با پیروزی انقلاب اکتبر همه علایم و نشانه‌هایی که تبلور نابرابری زن و مرد بود، به‌طور رسمی و قانونی از میان برداشته شد.

شش هفته پس از پیروزی قیام مسلحانه اکتبر، ازدواج مدنی جایگزین ازدواج مذهبی در کلیسا شد. در ۱۹ دسامبر همان سال، حق طلاق به رسمیت شناخته شد و پروسه آن بسیار ساده شد، به‌طوری که در صورت توافق دو طرف، طلاق همان لحظه جاری می‌شد و در صورت مخالفت یکی از طرفین، دادگاه کوتاهی تشکیل می‌شد که در آن هیچ شاهد و دلیل و مدرکی، لازم نبود. درنتیجه، اتحاد جماهیر شوروی تنها کشوری در جهان بود که در آن آزادی طلاق متحقق شد. اختیار قانونی مرد بر زن و فرزند لغو شد. انتخاب نام خانوادگی مشترک به توافق طرفین واگذار شد. حق ارث از میان برداشته شد. زایمان زنان در بیمارستان‌ها رایگان شد. داشتن فرزند کمتر برای آزادی زنان تبلیغ می‌شد و بر همین مبنا درنوامبر ۱۹۲۰، سقط‌جنین نیز قانونی شد و بدین طریق اتحاد جماهیر شوروی اولین کشور اروپایی بود که سقط‌جنین را قانونی کرد.

---

[24]. «انقلاب ۱۹۱۷ »، لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۰، کتاب اول، ۱۹۲۹، انگلیسی، صفحه ۱۴۲

بلشویک‌ها و به‌طور مشخص لنین می‌دانستند که برابری قانونی به معنای برابری واقعی نیست و بدون تغییر پایه‌های اقتصادی خانواده سنتی، برابری زن و مرد ممکن نیست. لنین بسیار شفاف و با صراحت تأکید کرد: «علیرغم تمامی قوانینی که زن را آزاد می‌کند، زن همچنان برده کار خانگی است. حرکت به سوی آزادی واقعی زن، زمانی آغاز می‌شود که یک مبارزه همه‌جانبه به رهبری پرولتاریای در قدرت، علیه کارخانگی صورت گیرد و روند تبدیل کار خانگی به اقتصاد سوسیالیستی در سطحی گسترده نیز آغاز شده باشد.»[۲۵] کولنتای نیز جدایی آشپزخانه از ازدواج را رفرمی هم‌تراز با جدایی کلیسا از دولت دانست. همه این‌ها نشانه جهت‌گیری‌های انقلابی حزب بلشویک در ارتباط با رهایی زنان بود. گرچه هنوز درک روشنی از اقتصاد سوسیالیستی در میان بلشویک‌ها وجود نداشت و مهم‌تر از آن گرایش عمومی آنان این بود که فقط با شاغل شدن هر چه بیشتر زنان، ستم بر زنان از بین خواهد رفت.

در آن دوره بلشویک‌ها برای محدود کردن کار خانگی، سازمان دادن مهد کودک‌ها، رستوران‌های عمومی، لباسشویی‌های عمومی و کارگاه‌های وصله پینه کردن عمومی را در دستور کار خود قراردادند. طی سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۰، نود درصد جمعیت پتروگراد در رستوران‌های عمومی غذا می‌خوردند. این میزان در مسکو به ۶۰ درصد می‌رسید. طی سال ۱۹۲۰، تقریباً ۱۲ میلیون نفر در شهرها از رستوران‌های عمومی استفاده می‌کردند. برای کاستن بار زنان در زمینه مراقبت از کودک، بر وظایف دولت در برابر کودکان تأکید شد و حتی اعلان شد که "مسئله کودکان، مسئله دولت است." (به جنبه‌های متناقض و نادرست این مبحث در انتهای مقاله خواهیم پرداخت.)

حزب و دولت پرولتری نه‌تنها قوانینی را به نفع زنان به تصویب رساند، بلکه با سازمان‌دهی و فراخواندن زنان، کارزارهای توده‌ای گسترده‌ای برای تحقق

---

[۲۵]. «درباره رهایی زنان»، لنین، چاپ مسکو، ۱۹۷۷، انگلیسی، صفحه‌های ۶۵ و ۶۶

اهداف خویش سازمان داد. طبق رهنمود لنین «رهایی زنان کارگر، مسئله خود زنان کارگر است.»[۲۶] بدین منظوراولین کنفرانس زنان بلشویک در ۱۹ نوامبر ۱۹۱۷، فراخوانده شد که هشتاد هزار زن را نمایندگی می‌کرد. یک سال بعد، اولین کنفرانس زنان کارگر با حضور ۱۱۴۷ نماینده زنان کارگر و دهقان از نواحی مختلف کشور برگزار شد. در این کنفرانس طرح‌هایی برای رهایی زنان از قیدوبند کار خانگی، تبلیغ زندگی کمونی و مبارزه برای از بین بردن تن‌فروشی به تصویب رسید. مباحث اصلی این کنفرانس توسط انیسا آرماند و الکساندرا کولنتای (که در دوره جنگ امپریالیستی به بلشویک‌ها پیوست) تدوین شد. لنین قاطعانه تأکید کرد: «تجربه تمام جنبش‌های آزادی‌بخش نشان داد که پیروزی انقلاب به میزان شرکت زنان در آن بستگی دارد.» در هشتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۹، کولنتای تأکید کرد که ستم بر زنان موجب می‌شود که زنان نتوانند در زندگی سیاسی شرکت کنند و «باید با شرایطی که منجر بر ستم بر زن می‌شود مبارزه کنیم تا بتوانیم زن را از قید مادر بودن و کارخانگی آزاد کنیم.»[۲۷]

در سپتامبر ۱۹۱۹، دبیرخانه کمیته مرکزی حزب، کمیته‌ای به نام «ژنوتدل» سازمان داد. مسئولیت این کمیته با انیسا آرماند بود. «ژنوتدل» رهبری کلیه فعالیت‌ها را در ارتباط با زنان در سراسر کشور بر عهده گرفت. تیراژ نشریه ماهانه این نهاد به نام «زنان کمونیست» به سی هزار رسید. یکی از اهداف «ژنوتدل»، تشویق زنان برای عضویت در حزب و رفع کمبودهای حزب در این زمینه بود. تا آن زمان تعداد زنان حزب به ۴۵۲۹۷ نفر (حدود ۷/۴ درصد کل اعضای حزب) رسیده بود. «ژنوتدل» واحد محلی کنفرانس نمایندگان زنان کارگر و دهقان را در نواحی مختلف سازمان داد. در اواخر سال ۱۹۲۳، تعداد کل

---

[۲۶]. «درباره رهایی زنان»، لنین، چاپ مسکو، ۱۹۷۷، انگلیسی، صفحه ۷۲

[۲۷]. «ژنوتدل و حزب بلشویک»، سی.ای. هیدن، منتشر شده در مجموعه‌ای به نام تاریخ روسیه ۳ (۲)، ۱۹۷۶، انگلیسی، صفحه ۱۵۶.

نمایندگان به ۵۸۰۰۰ نفر رسید که چند میلیون زن را نمایندگی می‌کردند. دوره نمایندگی، ۲ تا ۳ ماه بود. «ژنوتدل» موفق شد که زنان را در سطحی گسترده درگیر اداره امور جامعه و دولت کند. این نمایندگان در ایجاد مؤسسات کمونی، همچون ناهارخوری‌های عمومی، مراقبت از کودکان و مهد کودک‌ها فعالیت می‌کردند. برخی نمایندگان در دادگاه‌های خلق نقش قاضی را نیز بر عهده داشتند. یکی از مهم‌ترین وظیفه «ژنوتدل» سوادآموزی توده‌های زن بود. «ژنوتدل» همچنین کارزارهایی برای حضور زنان در حمایت از جنگ داخلی سازمان داد، خدمات پزشکی و تأمین ارتباطات ارتش سرخ و یاری‌رساندن به کودکان بی‌سرپرست و خانواده‌های سربازان از جمله فعالیت‌های زنان بود. بررسی دقیق فعالیت‌های «ژنوتدل» به مقاله‌ای جداگانه نیاز دارد.

تجربه زنان بلشویک در بسیج زنان مناطق عقب‌مانده، مانند مناطق مسلمان نشین آسیایی شایان توجه است. بلشویک‌ها باوجود داشتن قدرت سیاسی ناچار بودند تا مدت‌ها به شکل مخفی در میان زنان این مناطق به فعالیت روشنگرانه بپردازند و آنان را نسبت به ماهیت ضد زن فرهنگ پدرسالارانه و مذهبی آگاه کنند. این شیوه برخورد آگاهانه، با این درک تصمیم‌گیری شده بود که زنان محروم این مناطق داوطلبانه و به شکل توده‌ای رسوم و سنن ارتجاعی را زیر سؤال برند و بتوانند خود، حجاب و روبنده از سر بردارند و آن را در آتش بسوزانند.

کلیه دستاوردهای انقلابی فوق، محصول تلاش آگاهانه و فعالیت شبانه روزی هزاران هزار زن کمونیست بود. زنانی چون آنیسا آرماند که سرانجام به علت شدت کار از پای افتاد و در اکتبر ۱۹۲۰، به مرض وبا درگذشت.

تعمیق درک کمونیست‌ها از مسئله زن محصول چنین تلاش‌هایی ارزنده‌ای بود. درک نظری پرولتاریای در قدرت، زمانی ارتقا یافت که درعمل با آن روبرو شد و با آن دست و پنجه نرم کرد. زمانی که پرولتاریا در حال تلاش برای جایگزینی ساختار نوین با مناسبات کهنه است، شناخت از ماهیت این مناسبات،

به‌طور مشخص شناخت از ستم بر زن و مکانیسم‌های این ستم، همه‌جانبه‌تر می‌شود. این مسئله در مصاحبه تاریخی لنین با کلارا زتکین در مورد مسئله زنان در پاییز سال ۱۹۲۰، انعکاس یافته است.[۲۸] سخنان لنین بیان شناخت ژرف او از

[۲۸]. با اشاره به اهمیت نظر لنین، توجه به این نقل‌قول طولانی ضروری است. بخش‌های مهم این مصاحبه در نشریه انترناسیونالیستی «جهانی برای فتح» (به انگلیسی و فارسی) شماره ۲۴ در سال ۱۹۹۸ تجدید چاپ‌شده است. به پیوست این مقاله رجوع کنید.

«چرا تعداد زنان به میزان تعداد مردان در حزب نیستند؟ چرا در اتحادیه‌های صنفی تعداد زنان کم است. این حقایق، مواردی تفکر برانگیز هستند. انکار ضرورت گروه‌های ویژه برای فعالیت در میان توده‌های زنان، بخشی از رفتار بیش‌ازحد اصولی و رادیکال یاران ما در حزب کارگران کمونیست است. آن‌ها بر این عقیده هستند که در یک اتحادیه کارگری تنها یک‌شکل سازمانی باید وجود داشته باشد. من به این مقوله آگاهی دارم، اصول و مبانی توسط بسیاری از متفکران انقلابی طلب می‌شود اما هر زمان که پای عدم درک در میان باشد این اصول، مردم را به‌اشتباه رهنمون می‌سازد. به‌طور مثال زمانی که ذهن از چنگ زدن به واقعیت‌های بدیهی که باید مورد ملاحظه قرار بگیرد سرباز می‌زند، این نگهبانان اصول ناب چگونه از عهده نیازهای تاریخی سیاست‌های انقلابی ما برمی‌آیند. ما نمی‌توانیم دیکتاتوری پرولتاریا را بدون داشتن میلیون‌ها زن در کنار خود برقرار کنیم. همین‌گونه نیز بدون آن‌ها نمی‌توانیم به ساختمان کمونیسم مشغول شویم. ما باید راهی برای دستیابی به آنان پیدا کنیم ما باید مطالعه و تحقیق کنیم تا این راه را بیابیم.»

«برای ما کاملاً صحیح است که خواسته‌های زنان را طرح کنیم. این درک، یک برنامه حداقل نیست و یک برنامه اصلاحی به معنای "سوسیال دمکراتیک و انترناسیونال دومی" نیست. این کار دال بر آن نخواهد بود که گویا ما فکر می‌کنیم بورژوازی و دولت آن تا ابد حتی برای مدتی طولانی پابرجا خواهند ماند. این کوششی برای منفعل کردن توده‌های زنان با رفرم‌ها و منحرف کردن آنان از راه مبارزه انقلابی نیست. به‌هیچ‌عنوان چنین نیست؛ این کار هرگز یک تقلب رفرمیستی نیست. خواسته‌های ما یک‌رشته نتیجه گیری‌های عملی است از نیازهای مبرم زن ضعیف و محروم در سیستم بورژوازی و علیه تحقیرهای زشتی که باید در این سیستم تحمل کند. با طرح این‌ها ما نشان می‌دهیم که از نیازهای زنان و ستم برزنان آگاهیم؛ از جایگاه ممتاز مردان آگاهیم؛ و از همه این‌ها نفرت داریم. بله نفرت داریم و خواهان نابودی هرگونه ستم و آزاری هستیم که به زن کارگر، به همسر کارگر زن دهقان، به همسر یک شهروند معمولی وارد می‌شود؛ و حتی از زوایای بسیاری به زن طبقات ثروتمند نیز وارد می‌شود. حقوق و اقدام‌های اجتماعی که ما از جامعه بورژوازی می‌خواهیم، گواهی است بر اینکه ما موقعیت و منافع زنان را

این مسئله و مهم‌تر از آن نشانه گسست او از درک‌هایی است که تا آن زمان در جنبش کمونیستی رایج بود. این مصاحبه نشان می‌دهد که چگونه برای نخستین بار در تاریخ، طبقه کارگر به حل مسئله زنان به‌طور عملی می‌پردازد و آن را از چارچوب انقلاب‌های بورژوایی خارج می‌کند. برای نخستین بار، حل یکی از مهم‌ترین تضادهای جامعه بشری به دیکتاتوری پرولتاریا گره می‌خورد. دغدغه‌های لنین در این مصاحبه در نقد آنچه خود "پیش داوری‌های ادبیات فمینیستی" می‌نامد ذره‌ای امتیازدادن به مردسالاری نیست بلکه نشانه تلاش او برای در اختیار گرفتن مسئله زنان توسط پرولتاریا و خارج کردن آن از دست بورژوازی است. شاهد این مدعا، بحث‌های عمیقی است که لنین در مورد نقش کار خانگی در برده نگهداشتن زنان ارائه می‌دهد. تأکید لنین بر کارخانگی در برده نگهداشتن زنان و اینکه چگونه زنان بی‌معناترین و طاقت‌فرساترین زحمات را در آشپزخانه و امور خانوادگی را همچون باری دایمی بر دوش می‌کشند، قابل‌توجه است. مهم‌تر از آن لنین نقش مردانی را که به‌راحتی همچون آقا و ارباب شاهد این صحنه‌ها هستند زیرسئوال می‌برد. لنین "امتیاز و مقام شوهر"، "حقوق باستانی شوهر"، "وابستگی تام به شوهر" و "سلطه مردان" را به چالش می‌کشد و مبارزه با بینش "برده – صاحب" را، هم در حزب و هم در میان مردم جزئی از وظایف سیاسی فعالان حزب می‌داند. لنین در این مصاحبه برای نخستین‌بار در توصیف بسیاری از کمونیست‌ها می‌گوید «باید نقاط حساس طرز فکر آنان درباره زنان را خراش داد. تا یک فرد عامی ظاهر شود.»"[۲۹] این امر نشانه پیشرفتی کیفی و مهم در نقد نفوذ دیدگاه‌های مردسالارانه در میان کمونیست‌هاست. نفرت لنین از هرگونه امتیاز مردانه و هرگونه ستم و تبعیض

در نظر می‌گیریم و تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیز به آن‌ها توجه خواهیم کرد. طبیعی است که در نقش رفرمیست‌های قیم مآبی که اذهان را تخدیر می‌کنند، نخواهد بود. نه! به هرگز. بلکه در نقش انقلابی‌هایی که زنان را به شرکت و حضور در بازسازی اقتصاد و روبنای ایدئولوژیکی فرامی‌خوانند.»

[۲۹]. از نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح شماره ۲۴ - ۱۹۹۸

(حتی زمانی که بر زنان طبقات دارا روا می‌شود) و ضرورت اتخاذ روش‌های انقلابی برای حل این مسئله، انعکاس گسست جدی از بینش و روش غالب بر انترناسیونال دوم نسبت به مسئله زنان بود. لنین این پرسش گزنده را طرح می‌کند که چرا تعداد زنان در حزب و اتحادیه‌های کارگری کم هستند. لنین در مورد سازمان‌یابی زنان، تفکر دگماتیستی که ضرورت ایجاد گروه‌های ویژه برای کار در میان زنان را نمی‌پذیرند و تنها به یک شکل سازمانی (اتحادیه کارگری) کفایت می‌کنند را نقد می‌کند. در همین ارتباط او با فراخوانی، همه کمونیست‌ها را به مطالعه و تحقیق در زمینه چگونگی سازمان‌یابی زنان، تشویق می‌کند.

اگرچه در تفکر لنین عناصری از نگرش سیاسی پیشین حزب بلشویک نسبت به مسئله زنان (به‌طور مشخص تأکید بیش از اندازه بر مسئله زنان کارگر) موجود است، اما کافی است مصاحبه لنین با کلارا زتکین را با مشی حزب بلشویک در دوران پیش از انقلاب ۱۹۱۷، مقایسه کرد تا تفاوت‌ها آشکار شود. هرچند لنین فرصت تعمیق این مباحث را در عرصه نظری نیافت تا این گسست را همه‌جانبه‌تر بیان کند اما روشن است که وی به بینش دیالکتیکی عمیق‌تری نسبت به مسئله زنان دست‌یافته بود. هم او بود که برای نخستین بار بر زوایای تاریک بینش و عملکرد مردسالارانه مردان کمونیست نور افکند.

متأسفانه این پیشرفت تاریخی لنین در مورد مسئله زنان، نه‌تنها در حزب بلشویک و جنبش کمونیستی جهان (به‌ویژه تا دهه شصت میلادی) چندان پیگیری نشد، بلکه هنوز بسیاری از نیروهایی که خود را کمونیست می‌دانند نیز این پیشرفت را به رسمیت نشناخته‌اند. کمتر حزب یا گروه چپی موجود است که حاضر باشد آن خراشی را که لنین از آن نام برد بر تفکر، مشی و عملکرد خود نسبت به مسئله زنان وارد کند. کمتر جریان چپی است که با شنیدن عبارت‌های "امتیازهای مردانه" و "تشکل ویژه زنان" چهره برنتابد و آن را بیان تفرقه در صفوف طبقه کارگر نداند. امروز، به رسمیت شناختن دستاوردهای انقلاب اکتبر

بدون به رسمیت شناختن دیدگاه‌های پیشرفته لنین نسبت به مسئله زنان، بی‌فایده است.

پیچیدگی‌ها و محدودیت‌های واقعی!

بلشویک‌ها تصور می‌کردند که قادرند پایه‌های مادی ستم بر زن را به سرعت از بین ببرند. این درک انعکاسی از دیدگاه عمومی آن‌ها در زمینه پیشرفت سریع انقلاب پرولتری در سطح جهان و گذار سریع به‌جامعه کمونیستی بود.[۳۰] اما واقعیت بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی بود که آنان تصور می‌کردند. به‌ویژه در زمینه حل مسئله زنان، مشکلات، محدودیت‌ها و تناقض‌های زیادی در مقابل تحولات انقلابی نمایان شد.

بلشویک‌ها در مهم‌ترین پراتیک انقلابی دوران اولیه قدرت‌گیری، یعنی پیشبرد جنگ داخلی، نتوانستند بر تقسیم‌کار سنتی میان زن و مرد در برخورد به مسئله نظامی غلبه کنند. تقسیم‌کاری که مبارزه نظامی را وظیفه مردان و فعالیت‌های پشت جبهه را وظیفه زنان می‌دانست. روشن است که بدون حمایت و شرکت فعالانه زنان در زمینه‌های مختلف، جنگ داخلی به پیروزی دست نمی‌یافت و بلشویک‌ها برای شرکت زنان در مبارزه نظامی کوشیدند. اما تعداد کل زنانی که در جنگ داخلی جنگیدند محدود بود. طبق آمار سال ۱۹۲۰، تعداد زنان در ارتش سرخ ۷۳۸۵۸ نفر بود که از میان آنان ۱۸۵۴ نفر در جنگ کشته

---

[۳۰]. برای نمونه به سخنرانی لنین تحت عنوان «وظیفه سازمان‌های جوانان» در سومین کنگره کشوری سازمان کمونیستی جوانان روسیه در ۲ اکتبر ۱۹۲۰، رجوع شود. لنین در پایان آن سخنرانی می‌گوید پس‌ازآنکه الکتریفیکاسیون عملی شود، نسلی که اکنون ۱۵ سال دارد، پس از ۱۰ تا ۲۰ سال آینده در جامعه کمونیستی زندگی خواهد کرد. (منتخب آثار، لنین، فارسی، صفحه ۷۸۰)

و زخمی‌شدند، رقمی که قابل قیاس با مجموع کشته‌ها و زخمی‌های کل ارتش سرخ نبود.

با این حال، گروه‌های کوچکی از زنان تفنگچی، سازمان داده شدند که حفاظت از قطارهای زرهی را بر عهده داشتند. همچنین بخشی از وظایف انتظامات شهری نیز بر عهده زنان بود و در مواقعی که شهر توسط نیروهای ضد انقلاب اشغال می‌شد آنان نیز به نبرد مسلحانه روی می‌آوردند. بخش کوچکی از زنان نیز در گروه‌های پارتیزانی ارتش سرخ سازمان‌دهی شدند. اما درمجموع، بیشترین نقش زنان در ارتباط مستقیم با جنگ محدود به ارائه خدمات پزشکی، پیشبرد تبلیغات سیاسی و کسب اطلاعات از دشمن بود. دلایل اینکه چرا جنگ داخلی از این تقسیم‌کار سنتی رنج می‌برد به بررسی جداگانه‌ای نیاز دارد. امری که بی‌ارتباط به چگونگی تکامل جنگ در ابتدای قرن بیستم و استراتژی‌ها و تاکتیک‌های نظامی و تکنیک‌های جنگی نبوده است. به هر روی، این نقش محدود زنان در مبارزه نظامی به‌طور خود به خود، تقسیم‌کار سنتی در جامعه‌یعنی نگهداری از فرزند و پخت و پز توسط آنان را تقویت می‌کرد.

از اواخر سال ۱۹۱۸ تا اواخر سال ۱۹۲۰، نه میلیون روسی در اثر جنگ داخلی، گرسنگی، سرما و بیماری‌های واگیردار در گذشتند. تولید کشاورزی به ۵۰ درصدسال‌های پیش از جنگ و تولید صنعتی به ۲۰ درصدسال ۱۹۱۴ رسید. درنتیجه، بیکاری ابعاد وحشتناکی به خود گرفت. تحت فشارهای ناشی از چنین وضعیتی آرزوهای زنان برای رهایی که در فرمان‌های دولت انقلابی و فعالیت‌های «ژنوتدل» جلوه می‌کرد، مدام کمرنگ شد. مسئله تنازع بقا به مشکل اصلی جامعه بدل شد.

در دوران کمونیسم جنگی یکی از طرح‌ها، دستیابی زنان به اشتغال کامل بود. درآن دوره اشتغال زنان در دستور کار همه نهادهای دولتی و اتحادیه‌های کارگری قرار گرفت. بلافاصله پس از اکتبر تمامی کمیته‌ها و اتحادیه‌های کارگری به درخواست زنان برای کار به‌طور مساوی برخورد می‌کردند. اما در

همین دوران وقتی بیکاری ابعاد گسترده‌ای یافت، خود به خود بسیاری از کارخانه‌ها و بنگاه‌ها زنان را اخراج می‌کردند و مردان را به‌جای آنان استخدام می‌کردند. بسیاری فکر می‌کردند تنها معیار مؤثر علیه بیکاری احیای قدرت تولیدی کشور به هر قیمتی است.

پس از پایان جنگ داخلی، بلشویک‌ها در زمینه اقتصادی ناچار شدند از سیاست کمونیسم جنگی عقب‌نشینی کنند و لنین سیاست اقتصادی نوین موسوم به «نپ» را فرموله کرد. از نظر لنین این یک عقب‌نشینی اجباری برای احیای اقتصاد کشور بود. روشن بود که دیگر، سیاست کمونیسم جنگی به دلیل پایان جنگ نمی‌توانست ادامه یابد و جنبش انقلابی توده‌ای نیز نمی‌توانست به‌طور دایمی در اوج باقی بماند. اما سیاست اقتصادی نوین، عوارض منفی خود را به همراه داشت که بیشترین زیان آن بر دوش زنان سنگینی کرد. تاریخ یک بار دیگر نشان داد چگونه رشد مناسبات سرمایه‌داری به ناگزیر، نابرابری میان زن و مرد را تقویت می‌کند.

طی دوران سیاست اقتصادی نپ، بیکاری رشد بیشتری یافت. از رقم یک صد و هفتاد و پنج هزار نفر در ژانویه ۱۹۲۲، به رقم یک میلیون و دویست و چهل هزار نفر در ژانویه ۱۹۲۵ رسید. زنان به خاطر مهارت کمتر بیشتر از مردان در معرض بیکاری قرار گرفتند. «ژنوتدل» که درمقابل محدودکردن حقوق زنان مقاومت می‌کرد، پافشاری می‌کرد که دستکم در مشاغلی که زنان و مردان از مهارت یکسانی برخوردارند، زنان در اولویت اخراج قرار نگیرند. اما پایبندی بر این سیاست‌ها چندان امکان‌پذیر نبود. در اوایل ۱۹۲۴، «ژنوتدل» حتی ناچار شد که احیای کار شبانه زنان را بپذیرد تا شاید بهانه برای اخراج زنان کمتر شود. اصل دستمزد برابر میان زن و مرد نیز به خاطر سودآور نبودنش در افکار عمومی زیرسئوال رفته بود. چراکه کارفرماها مجبور بودند هزینه‌های بیشتری بابت حمایت از استخدام زنان بپردازند. مؤسسات دولتی نیز اصل دستمزد برابر را اجرا نمی‌کردند. شرایط دشوار اقتصادی، به‌ویژه بیکاری، ضربه جدی به تلاش‌های

بلشویک‌ها جهت رهایی زنان وارد کرد. بیکاری زنان، وابستگی اقتصادی آنان را به مردان افزایش داد، درنتیجه روند منفی حقوق زنان تقویت شد. حتی مؤسسات کمونی مانند آشپزخانه‌های عمومی و دیگر خدمات اجتماعی برچیده شدند. در نوامبر ۱۹۲۵، تعداد وعده غذایی که در مسکو، لنینگراد و حومه سرو می‌شد به ۱۳۷۰۰۰ عدد رسید و فقط ۳ درصد کودکان شامل مراقبت‌های عمومی‌بودند.

امیدهای بلشویک‌ها در مورد رهایی سریع زنان با صخره سخت دیگری نیز برخورد کرد. اقتصاد توسعه نیافته روسیه به‌ویژه در زمینه کشاورزی مشکلات مضاعفی پدید آورد. هشتاد درصد جمعیت روسیه از دهقانان تشکیل می‌شدند که اسیر روابط فئودالی و نیمه فئودالی بودند. کشاورزی روسیه بر پایه اقتصاد خانواده پدرسالار استوار بود. انقلاب اکتبر با تقسیم زمین، ضربه سختی به اقتدار زمینداران فئودال بزرگ زد، اما خانواده پدرسالار با جان‌سختی به حیات خود ادامه می‌داد. امور مزارع بدون تکیه بر نیروی کار خانواده نمی‌چرخید. حتی در مناطق عقب‌مانده‌تر، اشکالی از خانواده گسترده، مبنای تولید بود. این امر نه‌تنها محدودیت بزرگی برای رهایی زنان روسیه به بار آورد بلکه به مسئله تعیین‌کننده‌ای در مورد چگونگی سامان بخشیدن به‌جامعه نوین بدل شد. تا زمانی که زنان جامعه در قیدوبندهای خانواده پدرسالار قرار داشته باشند، آزادی زن میسر نیست. روشن است که به دلیل وجود دریایی از عقب‌ماندگی در روسیه، اقدام‌های اولیه و رهایی‌بخش بلشویک‌ها در مورد زنان کمتر شامل حال زنان دهقان شد. گرچه انقلاب ارضی ضربه‌ای اساسی به مجموعه مناسبات فئودالی بود و زنان دهقان نیز از آن سود جستند، اما از بین بردن اقتدار دهقان (موژیک) پدرسالار نیاز به تغییر ساختار اقتصادی و مبارزه مشخص با اقتدار مردسالارانه در روستا و شهر داشت.

تجربه اکتبر نشان داد که غلبه بر تضادهایی که مُهر هزاران ساله تاریخ را برخوددارند، آسان نیست. حل تضاد میان زن و مرد همچون حل تضاد میان کار

فکری و یدی، تضاد میان کارگر و دهقان و شهر و روستا یک شبه امکان‌پذیر نیست. البته بلشویک‌ها در برابر این واقعیت‌ها سر فرود نیاوردند و بیشترین تلاش خود را برای تغییر جهان به کار بردند. آنان در هر مقطع در پی راهکارهای معینی بودند که به هدف نهایی انقلاب نزدیک‌تر شوند. اما این راهکارها نیز مهر محدودیت تاریخی معینی از جمله بی‌تجربگی را بر پیشانی خود داشتند. شوروی نخستین تجربه طبقه کارگر در برپایی جامعه سوسیالیستی بود و این امر خود محدویت بزرگی بود. برای مثال در زمینه پیشبرد انقلاب ارضی این محدودیت نمایان است. برای نخستین بار در تاریخ، طبقه کارگر با چنین مسئله‌ای در ابعاد بسیار گسترده روبرو شد و برای نخستین بار پرولتاریا به‌عنوان طبقه‌ای در قدرت، می‌بایست وظایف به‌جامانده از انقلاب‌های بورژوا دمکراتیک را خود به‌تنهایی و مسئولانه در اختیار گیرد. درست است که سیاست رسمی بلشویک‌ها پیش از انقلاب، ملی کردن زمین بود و پس از انقلاب برای حفظ اتحاد با دهقانان ناچار شدند که زمین را تقسیم کنند و مرگ و زندگی انقلاب به این اتحاد وابسته بود. بلشویک‌ها زمین را بر مبنای خانوار بین دهقانان تقسیم کردند. درحالی که تجربه‌های بعدی پرولتاریا نشان داد با تقسیم سرانه زمین بیشتر می‌توان به اقتدار پدرسالاری ضربه زد و به شکل رادیکال‌تری در جهت رهایی زنان گام برداشت. مدتی بعد کمونیست‌ها در انقلاب چین، با تکیه بر تجربه شوروی سیاست تقسیم سرانه زمین (بین مرد و زن دهقان) را اجرا کردند و با این روش به پایه‌های فئودالیسم (و خانواده فئودالی) در چین که بسیار قوی‌تر از روسیه بود، ضربه زدند.

تجربه سال‌های آغازین انقلاب، پیچیدگی حل مسئله زنان را از زوایای گوناگون به رخ بلشویک‌ها کشاند. اعلام برابری حقوق زن و مرد گام مهمی برای رهایی زنان محسوب می‌شد اما این برابری حقوقی مشکل نابرابری واقعی که بین زن و مرد وجود داشت را حل نکرد. سلطه‌گر همواره از قدرت و امتیازهای عینی بیشتری برخوردار است و امکان بیشتری برای استفاده از "حقوق برابر" دارد. در

جامعه‌ای که زنان هنوز به‌طور واقعی از موقعیت فرودستی رها نشده‌اند، برابری حقوقی می‌تواند نابرابری موجود را تقویت کند. به قول مارکس در جامعه سوسیالیستی «حق برابر، در واقع هنوز حق بورژوایی است.» و «در مضمون خود، مانند همه حقوق دیگر، حق به نابرابری است.»[۳۱]

حقوق برابر در مورد تضاد میان زن و مرد در سال‌های آغازین انقلاب اکتبر به شکل برجسته و حادی به شکل "حق نابرابر واقعی" بروز یافت. این مسئله به شکل فشرده‌ای خود را در ارتباط با مسئله آزادی طلاق نشان داد. مردان بیشترین سود را از حق آزادی طلاق جستند. آنان به‌راحتی زنان را طلاق می‌دادند و با زنان دیگر ازدواج می‌کردند. یک نمونه آماری در یکی از نواحی شوروی نشان می‌داد که ۷۰ درصد جدایی‌ها یک طرفه و از جانب مرد اعلام شده و تنها ۷ درصد جدایی‌ها با موافقت طرفین انجام گرفته است. در عمل مردان به موقعیتی دست‌یافت‌اند که به شکلی نوین و قانونی، چندهمسری را به اجرا گذاردند. آنان هر وقت هوس می‌کردند به‌راحتی همسران خویش را تغییر می‌دادند و مسئولیت حمایت از فرزند را از دوش خود برمی‌داشتند. در روستاها، از آنجا که مردان دهقان نمی‌توانستند کارگر مزدبگیر استخدام کنند، برخی اوقات در فصل بهار ازدواج می‌کردند تا برای درو کردن محصول، نیروی کار کمکی داشته باشند و پس از برداشت محصول، زن را طلاق می‌دادند تا در ماه‌های زمستان مجبور به سیر کردن شکم یک نان‌خور اضافی نباشند.

---

[۳۱]. "نقد برنامه گوتا"، مارکس، صفحه ۲۱، ترجمه و گردآوری ا. برزگر، نشر نوید، برلین آلمان فدرال، زمستان ۱۳۷۵. " حق بورژوایی" یکی از مهم‌ترین مباحث مربوط به ساختمان سوسیالیسم است. در مورد اینکه چگونه نابرابری میان زن و مرد، یکی از جلوه‌های بارز"حق بورژوایی" در جامعه سوسیالیستی است، بیشتر خواهیم پرداخت و به این پرسش نیز پاسخ خواهیم داد که چرا مبارزه برای محدود کردن این حق (به‌طور مشخص مبارزه با نابرابری میان زن و مرد) یکی از محرک‌های پیشرفت جامعه سوسیالیستی به‌سوی کمونیسم است.

افزون براین، بیشتر زنان از درآمد و استقلال اقتصادی برخوردار نبودند؛ بنابراین حتی قانونی که در مورد برابری زن و مرد در مورد دارایی‌های خانوادگی تصویب شده بود در عمل فایده چندانی نداشت. شوهران اختیار تمام درآمدشان را داشتند. آن‌ها ارباب بودند و زنانشان به‌ناچار بر سر دوراهی قرار می‌گرفتند؛ یا باید از شوهر اطاعت می‌کردند و یا بدون ذره‌ای امکانات مالی تنها می‌ماندند.

در همین مقطع زمانی، تعداد بی شماری از محاکم شوروی به شکایت زنانی رسیدگی می‌کرد که پس از باردار شدن، شوهرانشان آن‌ها را ترک کرده بودند.[۳۲]

تغییر مدام همسر، توسط مردان به قدری حاد شد که موجب ظهور یک جنبش ارتجاعی در میان زنان شد. آنان در برابر تعطیلی مراکز فحشا، خواست بازگشایی آن مراکز را طرح کردند؛ زیرا به نظر آن‌ها اجرای این طرح "امنیت" بیشتری برای آن‌ها به بار می‌آورد و مدام با ترک شوهران خود روبرو نمی‌شدند. انقلاب اکتبر صحنه آزمونی بود تا درک شود که بدون اقدام‌های حمایتی ویژه، نمی‌توان علیه فرودستی زنان مبارزه کرد.

در سال ۱۹۲۲، حدود ۹ میلیون کودک بی‌سرپناه در روسیه به سر می‌بردند که بیشتر آن‌ها محصول جنگ داخلی و برخی محصول طلاق‌های بی رویه بودند. در عمل موقعیت اقتصادی - اجتماعی زنان متزلزل شده بود. برخلاف دوران کمونیسم جنگی که فحشا بسیار محدود شده بود، دوباره رواج یافت. در سال ۱۹۲۱، در پتروگراد و مسکو به ترتیب ۱۷ هزار و ۱۰ هزار تن‌فروش وجود داشت. این رقم در سال ۱۹۲۲، در پتروگراد به ۳۲ هزار تن رسید. از آوریل ۱۹۲۴ تا آوریل ۱۹۲۵، حدود ۲۲۲۸ نفر از دست‌اندرکاران مراکز فحشا دستگیر شدند. در چنین اوضاعی در سال ۱۹۲۵، پس از یک بحث عمومی تغییرهایی در قوانین و مقررات سال ۱۹۱۸ در مورد ازدواج و طلاق صورت گرفت. طبق

---

[۳۲]. "خانواده در روسیه"، اثر ا چ. گایگر، صفحه ۱۹۱، کتاب "نیمی از آسمان" درباره رهایی زنان در چین، اثر کلودی بوروایل، ترجمه منیر امیری ۱۹۹۹.

مقررات جدید مردان پس از جدایی متعهد می‌شدند که از خانواده حمایت مالی کنند. همچنین می‌بایست پس از جدایی حق زن را از همه دارایی‌هایی که طی ازدواج فراهم شده بود، می‌پرداختند. هدف از این مقررات ایجاد مانع برای مردانی بود که به آسانی خانواده خود را ترک می‌کردند. این تصمیم‌گیری‌ها در عمل در خدمت حمایت و تقویت خانواده قرار داشت، یعنی همان نهادی که از نظر تاریخی بردگی زن با شکل‌گیری آن رقم خورده است. این تجربه، بیان کارکرد متناقض این نهاد در سوسیالیسم است و تأکیدی بر این مسئله که نمی‌توان در مدتی کوتاه خانواده (و همزادش دولت) را از بین برد و پروسه تضعیف و نابودی آن‌ها یک پروسه تاریخی جهانی است.

اما تصمیم‌ها و مقررات جدید به تغییر کیفی موقعیت زنان در جامعه منجر نشد. سیاست اقتصادی نوین موسوم به «نپ» (سرمایه‌داری دولتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا) همچنان در سطح شهرها و اقتصاد پراکنده و کوچک و فقیر در سطح روستاها مانعی برای تحکیم آزادی زنان بود. بسیاری از زنان، همچنان ترجیح می‌دادند که بسازند و بسوزند ولی طلاق نگیرند. برای مثال بیان می‌کردند «چه فایده که دارایی محدود مشترک زن و مرد تقسیم شود. زن که فرزندانش را رها نمی‌کند. درنتیجه هیچ خطری متوجه شوهر نیست. شوهر می‌رود زن دیگری پیدا می‌کند ولی زندگی برای زن دشوارتر و فقیرانه‌تر خواهد شد.»[۳۳] در واقع آزادی زن به جهش اقتصادی اجتماعی جامعه به سمت سوسیالیسم گره خورده بود. اما پرسش این بود که در این جهش، مسئله زن چه جایگاهی داشت و چگونه و با چه شیوه‌ای منافع آنان در نظر گرفته می‌شد. این موضوع در بررسی دوران استالین روشن خواهد شد. اما پیش از ورود به بخش

---

[۳۳]. «تغییر رفتار در روسیه شوروی: خانواده در اتحاد جماهیر شوروی»، آر. شلزینگر، لندن، ۱۹۴۹، انگلیسی ۹۹.

بعدی لازم است به برخی محدودیت‌های تاریخی بلشویک‌ها در دوران آغازین انقلاب اکتبر نیز اشاره کرد.

برخی محدودیت‌های تاریخی

بلشویک‌ها - به‌طور مشخص لنین- تحت تأثیر الگوی ژاکوبن‌ها در انقلاب بورژوایی فرانسه بودند. آنان مانند ژاکوبن‌ها سعی داشتند با صدور فرمان‌های انقلابی و قاطع، مقاومت ستمگران را در هم شکنند و موقعیت ستمدیدگان را تقویت کنند. همان‌گونه که در ابتدای نوشتار گفته شد این روش در مورد اعلان برابری حقوق زن و مرد به شکل رادیکالی انجام گرفت. اما تجربه نشان داد که ممکن است بتوان مناسبات کهنه را به سرعت درهم شکست اما جایگزین کردن مناسبات نوین - به‌طور مشخص مناسبات سوسیالیستی- به آسانی امکان‌پذیر نیست. این مقوله بیان تفاوت بنیادین میان انقلاب پرولتری با انقلاب بورژوایی است. پیش ازآنکه از طریق انقلاب‌های بورژوایی، بورژوازی به قدرت برسد، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری درون جامعه فئودالی رواج یافته بود و به میزان تعیین‌کننده‌ای ریشه دوانده بود. تسخیر قدرت، توسط بورژوازی به معنای کنار زدن پوسته فئودالی و تکیه بر هسته مناسبات تولیدی سرمایه‌داری بود که از مدت‌ها پیش بر ساختار اقتصادی اجتماعی جامعه اثر گذاشته بود. درست است که کسب قدرت سیاسی توسط بورژوازی موجب جهشی کیفی در رشد مناسبات تولیدی سرمایه‌داری می‌شد و از نظر تاریخی نیز چنین شد، اما بورژوازی هنگام تسخیر قدرت، مشکل چندانی با پایه‌های اقتصادی جامعه نداشت. این مسئله در مورد انقلاب‌های پرولتری به کلی متفاوت است. طبقه کارگر زمانی که به قدرت دست می‌یابد باید مناسبات اقتصادی اجتماعی سوسیالیستی را پایه‌ریزی کند. در نظام سرمایه‌داری پایه‌های مادی گذر به سوسیالیسم فراهم می‌شود، اما این پایه مادی که به‌طورکلی خود را با ظهور یک طبقه انقلابی نشان می‌دهد، هرگز به معنای ظهور مناسبات تولیدی سوسیالیستی در جامعه سرمایه‌داری نیست.

این امر فقط پس از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر امکان‌پذیراست. بی‌شک، فرمان‌ها و قوانین انقلابی بلشویک‌ها راه را برای رسیدن به این هدف هموار کردند، اما مشکل اصلی حرکت در مسیری بود که از پیش ترسیم نشده بود. مشکل فقط این نبود که آنان تصور می‌کردند که به سرعت به سوسیالیسم (و گاهی کمونیسم) دست می‌یابند. بلکه مشکل این بود که به جز خطوط عام و کلی که مارکس فرموله کرده بود، چندان به قوانین و شرح وظیفه‌ای که تاریخ در دستور کارشان نهاده بود، آگاه نبودند. بلشویک‌ها ناگزیر بودند در حین ساختن، قوانین پدیده‌ای را که می‌خواستند بسازند، کشف و تدوین کنند. قوانین ساختمان سوسیالیسم به‌ویژه در زمینه اقتصادی هنوز ناشناخته بود زیرا این پدیده نوین تا پیش از آن ساخته نشده بود. این امر کاملاً منطبق بر قوانین ماتریالیسم تاریخی و چگونگی پیشرفت شناخت بشر بوده و هست. از این زاویه، گذر از پروسه آزمون و خطا اجتناب‌ناپذیر بود. اما پاره‌ای درک‌های ابتدایی، محدود و نادرست بر دشواری‌های گذر از این پروسه می‌افزود. بسیاری، سوسیالیسم را ملی کردن قلمداد می‌کردند. حتی لنین نیز سوسیالیسم را مترادف جمع الکتریفیکاسیون و شوراها می‌دانست. مناسبات سوسیالیستی در عرصه‌های عملی و نظری به صنعتی‌شدن سریع تقلیل یافت و حتی پیش شرط کلکتیویزاسیون قرار گرفت.[۳۴] این درک‌ها و بحث‌های پیرامون آن، نه‌تنها برجهت‌گیری‌های عمومی جامعه اثر می‌گذاشت بلکه در ارتباط با مسئله زنان و به‌طور مشخص نهاد خانواده نیز اثر مستقیم داشت. (به جنبه‌های گوناگون تأثیر این درک‌ها بر موقعیت زن در جامعه شوروی دوران استالین در بخش‌های بعدی بیشتر خواهیم پرداخت.)

---

[۳۴]. به این موضوع در بررسی دوران استالین خواهیم پرداخت. علاقه‌مندان می‌توانند به فصل دوم کتاب "نیمی از آسمان" اثر کلودی بوروایل رجوع کنند.

یکی از جدل‌های مهمی که در دهه بیست میلادی در شوروی در مورد کودکان جریان داشت، انعکاسی از دیدگاه‌های عمومی و رایج رهبران بلشویک نسبت به سوسیالیسم است. یکی از مباحث آن دوره در مورد رهایی زنان، تعیین رابطه مادر، فرزند و دولت بود. زیرا که یکی از پایه‌های عینی تولید و بازتولید موقعیت فرودستی زن، مسئولیت دایمی نگهداری و مراقبت از فرزندان است. برخی از بلشویک‌ها در ابتدا تصور می‌کردند راه‌حل این مسئله ملی کردن کودکان است و باید مادران را مجبور کرد که فرزندان‌شان را به دولت شوروی بدهند.

لوناچارسکی (کمیسر فرهنگ دولت شوروی) اظهار داشت: «شک نیست که عبارت‌های پدر و مادر من و فرزندان ما به تدریج منسوخ خواهد شد و جایش را عبارت‌هایی نظیر افراد مسن، افراد بالغ، بچه‌ها و کودکان خواهند گرفت.» نظریه‌های "لوناچارسکی"[۳۵] در حمایت از این تز بود که کودکان، دیگر "متعلق به والدین‌شان" نبوده، بلکه به " متعلق به دولت" خواهند بود. این ایده به شکلی خفیف‌تر در فرمول‌بندی کولنتای، مبنی بر اینکه «مسئله کودکان، مسئله دولت است.» نیز بیان شد. کولنتای برای تأکید بر وظایف دولت در برابر کودکان، در عمل نقش زنان را زیر سؤال برد. او گفت: «تعهد اجتماعی مادر بودن در درجه اول تولید فرزندان سالم و شاداب است... تعهد بعدی مادر... شیر دادن کودکان است. فقط پس از انجام این کار است که زن ... حق دارد بگوید تعهد اجتماعی خود را در برابر فرزند به انجام رسانده است.»[۳۶]

---

[۳۵]. «تغییر رفتار در روسیه شوروی: خانواده در اتحاد جماهیر شوروی»، آر. شلزینگر، لندن، ۱۹۴۹، انگلیسی، نقل شده در کتاب"نیمی از آسمان"، درباره رهایی زنان در چین، کلودی بوروایل، ترجمه منیر امیری ۱۹۹۹، صفحه‌های ۹۸ و ۱۳۴.

[۳۶]. همان

از عملی‌نبودن این سیاست - یعنی جداکردن اجباری مادران از فرزندان- که بگذریم، این سیاست بیان نگاه نادرست به مسئله زنان است. بر پایه چنین دیدگاهی، زنان فقط شایسته تولید مثل و شیر دادن هستند و مادران پس از آن هیچ ادعایی در پرورش فرزندان خود نمی‌توانند داشته باشند و این وظیفه، قلمرو متخصصان تعلیم و تربیت محسوب می‌شود. کروپسکایا همسر لنین به مخالفت با چنین نظریه‌هایی برخاست. او با این نظریه که "فرزندان متعلق به پدر و مادر خویش‌اند" یا "فرزندان متعلق به دولت‌اند" مخالفت کرد و گفت از آنجا که دولت تحت کمونیسم زوال خواهد یافت، «فرزندان نه از آن پدر و مادر هستند و نه از آن دولت. آن‌ها از آن خودشان هستند.»[۳۷] در واقع نه دولت، بلکه کل جامعه و تمامی اعضای آن، در برابر کودکان وظیفه دارند. تک تک افراد جامعه، مسئول پرورش جسمی، ذهنی، اخلاقی و ایدئولوژیک آن‌ها هستند.

شیوه برخورد به مسئله کودکان جهت‌گیری جامعه به سمت کمونیسم را نیز نشان می‌دهد. آیا کمونیست‌ها می‌خواهند تقسیم‌کار و ساختار کنونی نقش‌های اجتماعی را حفظ کنند یا اینکه در پی نابود کردن آن هستند؟ اگر دومی است پس چگونه می‌توان فکر کرد که این مهم را از طریق "ملی کردن کودکان" و سپردن کامل تربیت فرزندان به جمعی از متخصصان دولتی انجام داد؟ همان‌گونه که نگهداری از فرزندان در جامعه سوسیالیستی قلمرو انحصاری خانواده منفرد نیست، قلمرو متخصصان دولتی نیز نیست. تفکر "فرزندان متعلق به دولت‌اند" درعمل، جاودانه کردن تقسیم‌کار سنتی در جامعه طبقاتی به اشکال سازمان‌یافته‌تر و تخصصی‌تر است تا تغییر اساسی و بنیادین آن‌ها.

برای بسیاری روشن است که خانواده به شکل کنونی بر پایه بردگی زن و ستم بر فرزند استوار است. اما این ایده که جامعه باید وظایف نگهداری از

---

[۳۷]. "نیمی از آسمان"، درباره رهایی زنان در چین، کلودی بوروایل، ترجمه منیر امیری ۱۹۹۹، صفحه ۱۰۰.

کودکان و همچنین افراد سالخورده و ... را از دوش خانواده‌های منفرد بردارد، با اینکه این وظایف باید بر عهده دولت قرار گیرد، بیشتر مواقع یکسان فرض می‌شود. از منظر جامعه کمونیستی نابودی خانواده به معنای تقویت نقش دولت در این زمینه‌ها نیست. مشکل اینجاست که بیشتر کسانی که به درستی رهایی زن را، به زوال نهاد خانواده ربط می‌دهند کنترل دولتی را به‌عنوان چاره هر دردی ستایش می‌کنند. در انقلاب اکتبر نیز بیشتر بلشویک‌ها به چنین درکی آغشته بودند.

درست است! مسئله کودکان همانند مسئله خانواده در اساس مسئله‌ای مربوطه به دولت است، به این معنا که یک رابطه دیالکتیکی بین نهاد خانواده و نهاد دولت موجود است. این دو نهاد همزاد یکدیگر و نابودی یکی در گرو نابودی دیگری است. تمام مسئله این است که رابطه دولت پرولتری با نهاد خانواده رابطه‌ای متناقض است. یعنی از یک سو دولت پرولتری به‌عنوان یک دولت، تا حدودی به حفظ نهاد خانواده محتاج است و از سوی دیگر باید نقش آن را در جامعه مدام محدود کند، زیرا خود دولتی است برای پایان بخشیدن به تمامی دولت‌ها. نقطه قوت اصلی دولت سوسیالیستی در جهت‌گیری خویش برای نابودی نهاد دولت و دیگر نهادهای تابع یا تقویت‌کننده آن، نهفته است. ایدئولوژی، سیاست، قوانین و اقدام‌های دولت پرولتری در ارتباط با رهایی زنان را فقط با نگاه به چنین جهت‌گیری می‌توان محک زد.

برای مثال، دولت پرولتری ناچار است قوانینی برای چگونگی کارکرد خانواده و نقش آن در جامعه تصویب کند. این امر می‌تواند به تقویت نهاد خانواده و دولت منجر شود، یعنی در تضاد با مهم‌ترین هدف پایه‌های هدف دولت قرار گیرد. اما برای اجتناب از این امر، خصلت قوانین باید به گونه‌ای باشند که بر نابرابری‌های میان زن و مرد فائق آیند. به عبارتی، به ناگزیر باید شامل "مفاد تبعیض‌آمیز علیه مردان" شود و به حمایت ویژه از زنان بپردازد. زیرا برای مبارزه با نابرابری به قوانین نابرابر نیاز است. قوانین در یک جامعه فقط به این علت

وجود دارند که نابرابری‌های اجتماعی موجودند. هر قانونی یا برای حفظ این نابرابری‌هاست (مانند قوانین بورژوایی) و یا برای ریشه‌کن کردن آن‌ها (مانند قوانین سوسیالیستی). اگر برابری واقعی برای همه موجود باشد، استفاده از قوانین، موردی نخواهد داشت. قوانین تنها در برابر کسی یا نهادی، افراد جامعه را محافظت خواهند کرد. برای اینکه جامعه در مورد مناسبات میان زن و مرد به‌جایی برسد که دیگر نیازی به قانون نباشد باید به ناگزیر مرحله‌ای را طی کند که در آن همچنان قوانینی با تأمین حقوق زنان، به‌طور مستمر نقش خانواده در حیات ایدئولوژیکی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی جامعه را تضعیف کند. مسلم است که پروسه نابودی نهاد خانواده و دولت بسیار پیچیده و طولانی است و تنها در یک روند تاریخی - جهانی حاصل می‌شود. پروسه‌ای که به مبارزات طبقاتی گسترده، میان بورژوازی و پرولتاریا در جامعه سوسیالیستی و در سطح جهانی گره می خورد. اقدام‌هایی که بلشویک‌ها در انقلاب اکتبر و پروسه‌های بعدی آن انجام دادند موجب شد که بر این مسئله مهم پرتو افکنده شود.

در جریان انقلاب اکتبر خطاهای کوچک و بزرگی از بلشویک‌ها سر زد، اما این امر هرگز از مقام، ارزش و جایگاه تاریخی بلشویک‌ها نمی‌کاهد. بلشویک‌ها برای نخستین بار جرات کردند نهاد خانواده را در عرصه‌های نظری و عملی به چالش بکشند. آنان با شجاعت اعلان کردند که از نظر کمونیست‌ها، نهاد خانواده سمبل بردگی زن است و باید لغو شود. هنوز این جرات و شهامت، الهام بخش انسانهاست و کمونیست‌ها باید درس‌های بی‌شماری از آن بیاموزند.

لنین: درباره مسئله زن

متن زیر گزیده‌ای است از "خاطرات من از لنین، گفتگویی درباره مسئله زن" نوشته کلارا زتکین. این متن بر پایه مکالماتی که در پاییز ۱۹۲۰ بین لنین و کلارا زتکین صورت گرفت، به رشته تحریر درآمد.

«بنابراین برای ما کاملاً صحیح است که خواسته‌های زنان را طرح کنیم. این نه یک برنامه حداقل است، و نه یک برنامه اصلاحی به معنی "سوسیال دمکراتیک" و "انترناسیونال دومی" آن. این کار دال بر آن نخواهد بود که گویا ما فکر می‌کنیم بورژوازی و دولت آن تا ابد حتی برای مدتی طولانی پابرجا باقی خواهند ماند. این کوششی برای منفعل کردن توده‌های زنان با رفرم ها، و منحرف کردن آنان از جاده مبارزه انقلابی نیست. به هیچ عنوان چنین نیست؛ این کار به هیچ وجه یک حقه بازی رفرمیستی نیست. خواسته‌های ما یک رشته نتیجه گیری‌های عملی است از احتیاجات مبرم و زن ضعیف و محروم در سیستم بورژوازی، و علیه تحقیرهای زشتی که باید در این سیستم تحمل کند. با طرح این‌ها ما نشان می‌دهیم که از نیازهای زنان و ستم بر زنان آگاهیم؛ از جایگاه ممتاز مردان آگاهیم؛ و از همه این‌ها نفرت داریم. بله، نفرت داریم و خواهان محو هرگونه ستم آزار هستیم که به زن کارگر، همسر کارگر، زن دهقان، همسر یک مرد عادی وارد می‌شود؛ و حتی از خیلی جهات به زن طبقات ثروتمند نیز وارد می‌شود. حقوق و اقدامات اجتماعی که ما از جامعه بورژوازی

برای زنان می‌خواهیم گواهی است بر اینکه ما موقعیت و منافع آن‌ها را در نظر می‌گیریم؛ طبیعتاً نه در نقش رفرمیست های قیم مآبی که اذهان را تخدیر می‌کنند. نه! به هیچ وجه. بلکه در نقش انقلابیونی که زنان را به شرکت مساوی در بازسازی اقتصاد و روبنای ایدئولوژیکی فرا می‌خوانند.»

به لنین اطمینان دادم که من هم همین عقیده را دارم ولی بی شک با آن مخالفت می‌شود. اذهان نامطمئن و ترسو این عقیده را به‌عنوان اپورتونیسم مشکوک رد می‌کنند. باید این نکته را هم در نظر بگیریم که خواستهایی که اینک برای زنان جلو می‌گذاریم ممکن است بد فهمیده شده و نادرست تفسیر شود.

لنین با تعجب و قدری ناراحتی گفت «"یعنی چه" این خطر در مورد هر چیزی که می گوییم یا انجام می‌دهیم وجود دارد. اگر اجازه دهیم که ترس از این مسئله ما را از انجام کارهای صحیح و ضروری باز دارد، بهتر است مناره نشین شویم. ما نباید تزلزل داشته باشیم، به هیچ عنوانی نباید تزلزل داشته باشیم، والا از اصول والای خود خواهیم لغزید. درمورد ما تنها این که چه بخواهیم مطرح نیست، بلکه همچنین چگونه بخواهیم مطرح است. من معتقدم که این را به حد کافی روشن کرده‌ام. ما نباید در تبلیغات خود از مطالباتی که برای زنان مطرح می‌کنیم، بت بسازیم. نه! بسته به شرایط، باید زمانی برای این خواست‌ها و زمانی برای خواسته‌های دیگر مبارزه کنیم. و همیشه، همه این‌ها باید در اتحاد با منافع عمومی پرولتاریا باشد.»

«هر نزاعی از این نوع ما را با دار و دسته بورژوازی محترم و با نوکران رفرمیست که به همان اندازه محترم هستند، سرشاخ می‌کند. این کار دسته اخیر را مجبور می‌کند که یا تحت رهبری ما بجنگد ـ که آن‌ها این را نمی‌خواهند ـ یا نقاب خود را به دور اندازند. این مبارزه است که ما را از آنان تفکیک می‌کند و چهره کمونیستی ما را نشان می‌دهد. بدین ترتیب اعتماد توده زنان را بطرف ما جلب می‌شود؛ توده‌ای که خود را استثمار شده و تحت سلطه مردان می‌بیند،

توده‌ای که تحت قدرت صاحبکاران و جامعه بورژوایی در کل خود را در هم شکسته و برده می‌یابد. زنان کارگر که همه به آن‌ها خیانت کرده و ترک شان کرده اند، درک می‌کنند که باید به‌طور دسته جمعی همراه ما بجنگند. آیا لازم است آشکارا اعلام کنم یا شما را به اعلام آشکار این موضوع وادارم که مبارزه برای حقوق زنان، باید همچنین با هدف عمده ما مرتبط باشد. یعنی با هدف به دست آوردن قدرت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا؟ در حال حاضر، این جزء الفبای ماست و کماکان چنین خواهد بود. این روشن است، مطلقاً روشن. ولی توده‌های وسیع زنان کارگر - اگر که ما فقط روی این خواست تکیه کنیم — با اشتیاق جذب مبارزه برای کسب قدرت دولتی نخواهند شد؛ حتی اگر این خواست را با بوق و کرنا جار بزنیم و گوش فلک را کر کنیم. نه هزار بار نه! ما باید در اذهان توده زنان این خواست را به لحاظ سیاسی با رنج‌ها، نیازها و آمال زنان کارگر بیامیزیم. همه آن‌ها باید بدانند که دیکتاتوری پرولتاریا برای آنان چه معنی خواهد داشت: تساوی کامل حقوق با مردان، هم قانوناً و هم در عمل، در خانواده، در دولت و در جامعه، این‌ها به معنی تضمین نابودی قدرت بورژوازی است.»

من گفتم روسیه شوروی این را ثابت می‌کند. این نمونه بزرگ ما خواهد بود. لنین ادامه داد: «روسیه شوروی خواسته‌های زنان را در سطح نوینی مطرح می‌کند. تحت دیکتاتوری پرولتاریا این خواسته‌ها دیگر موضوع مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی نیستند. این مطالبات پس از عملی شدن خشت‌هایی خواهند بود که در ساختن جامعه کمونیستی از آن استفاده می‌شود. این کار به زنان آن سوی مرزهای شوروی اهمیت کسب قدرت توسط پرولتاریا را نشان می‌دهد. اختلاف موقعیت اجتماعی آنان در اینجا و آنجا را باید با برجستگی جسورانه‌ای نشان دهیم و حمایت توده‌های زنان را برای مبارزات طبقاتی انقلابی پرولتاریا جلب کنیم. بسیج توده زنان بر پایه درک روشن از اصول و بر یک پایه تشکیلاتی محکم، یک مسئله اساسی برای احزاب کمونیست و پیروزی آنان

است. بخش‌های سراسری (دولت) ما هنوز فاقد درک درست از این مسئله هستند. آن‌ها در زمینه ایجاد یک جنبش توده‌ای از زنان زحمتکش تحت رهبری کمونیستی به برخورد منفعل و صبر و انتظار عادت کرده‌اند. آن‌ها درک نمی‌کنند که رشد و رهبری یک چنین جنبش توده‌ای بخشی مهم از فعالیت حزب است؛ نیمی از کل فعالیت‌های حزب است. اینکه آن‌ها گاهی ضرورت و ارزش یک جنبش کمونیستی هدفمند، قوی وسیع را به رسمیت می‌شناسند، بیشتر جنبه تعارف‌های افلاطونی دارد تا یک دل‌مشغولی وظیفه حزبی.»

«آنان تهییج و تبلیغ در میان زنان وظیفه به میدان کشیدن انقلابی نمودن آنان را به‌عنوان کاری نه چندان مهم و به‌عنوان وظیفه‌ای فقط برای زنان کمونیست تلقی می‌کنند. و اگر این کار سریعتر و نیرومندتر پیش نمی‌رود، فقط زنان کمونیست را مستحق سرزنش می‌دانند. این غلط است، اساساً غلط! این جدایی طلبی عریان است. این تساوی واژگون شده است. کنه برخورد نادرست بخش‌های سراسری ما چیست؟ (من درباره روسیه شوروی صحبت نمی‌کنم) در تحلیل نهایی این دست کم گرفتن زنان و دست آوردهای آنان است. دقیقاً همین است! متأسفانه هنوز در توصیف بسیاری از رفقای مان می‌توان گفت که، کمونیست را خراش بده تا یک عامی ظاهر شود. برای اطمینان باید نقطه حساس مانند طرز فکر آنان درباره زنان خراش را دهیم. برای اثبات این حرف چه شاهدی بهتر از این منظره تکراری و روزمره که مردم با خیال راحت مشغول تماشای زنانی هستند که کار مبتذل و یکنواخت خانه، تمام وقت آنان را هدر می‌دهد، خسته‌شان می‌کند، روحشان را پژمرده و ذهنشان را کند می‌کند، قلبشان را ضعیف و اراده‌شان را سست می‌کند. لازم به گفتن نیست که منظور من خانم‌های بورژوایی نیست که همه کار منزل و مراقبت از کودکان شان را بدوش خدمتکار می‌ریزند. بحث من در مورد اکثریت زنان است که شامل همسران کارگران نیز می‌شود. حتی اگر آن‌ها روز را در کارخانه به سر برده و مزد گرفته باشند. »

«تعداد بسیار کمی از شوهران، حتی از میان پرولترها هستند که با کمک به همسرشان در این "کار زنانه" به فکر کاستن بار زحمات و نگرانی‌های او باشند. یا بخواهند وی را کاملاً از این زحمت خلاص کنند. خیر، این خلاف "امتیاز و مقام شوهر" است، شوهری که در پی استراحت و راحتی است. زن در زندگی خانگی زن خویش هر روز خود را با هزاران کار ناچیز قربانی می‌کند. حق باستانی شوهر و سرور و ارباب زن بی سروصدا پابرجا مانده است. به لحاظ عینی برده نیز از ارباب انتقام می‌گیرد، این انتقام شکل پوشیده هم دارد ... من از زندگی کارگران با خبرم، این شناخت فقط از روی کتاب‌ها نیست، فعالیت کمونیستی ما در میان توده زنان و کار سیاسی ما به‌طورکلی تربیت مردان را نیز به میزان قابل‌توجهی ایجاب می‌کند. ما باید دیدگاه برده دارانه را، هم از حزب و هم از میان توده‌ها ریشه کن کنیم. این یکی از وظایف سیاسی ماست، این وظیفه همانقدر عاجل و ضروری است که تشکیل نهادی از رفقای زن و مرد که از نظر تئوریک و عملی به خوبی تربیت شده باشند و کار حزبی را در میان زنان کارگر به‌پیش برند.

لنین به سؤال من درباره شرایط کنونی در روسیه شوروی چنین پاسخ داد: «حکومت دیکتاتوری پرولتری ـ و مسلماً به همراه حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری ـ هر کوششی را به عمل می‌آورند تا بر دیدگاه‌های عقب‌افتاده مردان و زنان فائق آیند و بدین ترتیب روحیات کهنه و غیر کمونیستی را ریشه کن کنند. نیازی به گفتن نیست که مردان و زنان در مقابل قانون مساوی هستند. ما در همه عرصه‌ها به وضوح شاهد خواست صادقانه به تحقق این برابری هستیم. ما روی زنان برای شرکت در فعالیت‌های اقتصادی، مدیریت، قانونگزاری و دولتی حساب می‌کنیم. همه رشته‌ها و مؤسسات آموزشی یه روی زنان باز است. تا بتوانند از نظر تخصصی و اجتماعی بهتر تعلیم ببینند. ما در حال ایجاد آشپزخانه‌ها و نهارخوری‌ها، رخت شوی خانه‌ها، و بنگاه‌های تعمیراتی عمومی و مشترک هستیم. ما داریم مهدکودک‌ها، کودکستان‌ها،

خانه‌های کودک و مؤسسات آموزشی گوناگون را تأسیس می‌کنیم. به یک کلام ما داریم صمیمانه ملزومات برنامه خود را به اجرا می‌گذاریم تا وظیفه خانه‌داری و آموزش از عهده خانوار فردی خارج شده و به وظیفه جامعه تبدیل شود. بدین گونه است که زن از زنجیرهای کهنه بردگی خانگی و تمامی وابستگی‌هایی که به شوهر خویش دارد رها می‌شود؛ می‌تواند توانایی‌ها و تمایلات خود را به‌طور کامل در جامعه بروز دهد. کودکان نسبت به محیط خانه امکانات بهتری برای رشد می‌یابند. ما پیشرفته‌ترین قانون کار مربوط به زنان را در جهان داریم. و این قانون توسط نمایندگان رسمی کارگران متشکل به اجرا در می‌آید. ما در حال تأسیس مراکز زایمان و خانه‌های مادر-کودک، مراکز درمانی و بهداشتی مادران، کلاس‌های آموزشی در مورد نگهداری از نوزادان و کودکان، و امثالهم هستیم. ما برای کمک به زنان محتاج و بیکار به تلاشی دست می‌زنیم.»

«کاملاً می دانیم که همه این‌ها با توجه به احتیاجات زنان کاگر، هنوز بسیار کم است، و اینکه هنوز از رهای واقعی آنان بسیار فاصله دارد. باوجود این، نسبت به شرایطی در روسیه تزاری و تحت سرمایه داری وجود داشت، قدم بسیار بزرگی به جلو است. مضافاً، در مقایسه با شرایط در نقاطی که سرمایه داری هنوز سلطه بلامنازع دارد، پیشرفت بسیار زیادی است. این یک شروع خوب در جهت صحیح است، و ما به‌طور مستمر و با تمام توان به توسعه آن ادامه خواهیم داد. به شما هم اطمینان خاطر می‌دهیم زیرا هر روز که می‌گذرد روشنتر می‌شود که بدون حضور میلیون‌ها زن ما امکان پیشرفت نداریم. فکرش را بکنید، این در کشوری که دهقانان هشتاد درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند چه معنی دارد. کشت و زرع دهقانی کوچک، با خود خانه‌داری فردی و انقیاد زنان را به همراه می‌آورد. شما از این جهت در شرایطی به‌مراتب بهتر از ما خواهید بود، به شرط اینکه پرولتاریا شما بالاخره درک کند که از نظر تاریخی زمان کسب قدرت برای انقلاب، فرا رسیده است. در ضمن، ما باوجود تمام مشکلات، ناامیدی به خود راه نمی‌دهیم. با افزایش مشکلات نیروهای ما هم رشد می‌کنند. همچنین ضرورت

عملی، ما را وادار به یافتن راه‌های تازه آزاد کردن توده زنان می‌کند. منظورم همبستگی رفیقانه کمونیستی است و نه همبستگی بورژوازیی که رفرمیست ها موعظه می‌کنند؛ رفرمیست هایی که شور انقلابی خود را همانند بوی سرکه ارزان از دست داده‌اند. همبستگی انقلابی باید با ابتکارات فردی همراه باشد؛ تا این ابتکارات به فعالیت جمعی تبدیل شده با آن ترکیب شود. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، آزادی زنان از طریق تحقق بخشیدن به کمونیسم، در دهات نیز پیش خواهد رفت. از این جهت من از مکانیزه کردن صنعت و کشاورزی انتظار زیاد دارم. این یک طرح مهم است! مشکلات این راه عظیم است، به طرز خارق العاده ای عظیم. برای غلبه بر مشکلات باید نیروهای قدرتمند نهفته در توده‌ها آزاد شود؛ آن‌ها باید تعلیم یابند. میلیون‌ها زن باید در این کار شرکت جویند.»

در ده دقیقه آخر، یک نفر دو بار زنگ زد ولی لنین به صحبت ادامه داد. بعد در حالی که برای باز کردن در می‌رفت فریاد زد: «دارم می‌آیم!»

سپس با لبخند رو به من کرد و چنین گفت:

«"می دانید کلارا، می‌خواهم از این واقعیت که با یک زن صحبت می‌کردم استفاده کنم و پر حرفی زنانه را به‌عنوان بهانه دیر کردن ارائه دهم. هرچند این بار این مرد بود که بیشتر حرف می‌زد و نه زن. به‌طورکلی باید گفت که شما شنونده واقعاً خوبی هستید؛ شاید این بود که مرا تشویق کرد این همه حرف بزنم.»

لنین با این شوخی در پوشیدن پالتو به من کمک کرد.

«شما باید گرمتر از این لباس بپوشید، مسکو، اشتوتگارت نیست. شما به مراقبت احتیاج دارید. سرما نخورید. خداحافظ.»

و دست مرا محکم فشرد.

از مجله جهانی برای فتح شماره ۲۴، ۱۹۹۸

"ژنولوژی"

زن اثیری و الهه مادر در جهان اوجالان

شهریور ۱۳۹۳

توضیح – این نوشتار فصلی از کتابی است که در نقد خط سیاسی - ایدئولوژیک حزب کارگران کردستان (پ ک ک PKK) و حزب حیات آزاد کردستان (پژاک PJAK) و به‌طور مشخص افکار و عقاید اوجالان نوشته شده و سرانجام در در سال ۱۳۹۵ انتشار یافته است. این کتاب حاصل کار جمعی و مشترک رفقای حزب کمونیست ایران (مارکسیست – لنینیست – مائوئیست) است. با توجه به وقایع سیاسی روز و اهمیتی که این وقایع برای جنبش کردستان و مردم منطقه خاورمیانه دارد، یک فصل از این کتاب که به‌طور مشخص به مسئله زنان در اندیشه اوجالان اختصاص داشته به‌صورت جداگانه انتشار می‌یابد. لازم به ذکر است که تمرکز این متن بر روی مبانی تئوریک اندیشه و نگاه اوجالان به مسئله زنان است و این متن پیش از رویدادهای اخیر کردستان سوریه (روژئاوا) نگارش یافته است. اگرچه این نوشته ناظر بر وقایع اخیر – مشخصاً مقاومت زنان کُردِ روژئاوا در مقابل نیروهای ارتجاعی - نیست اما

به درک محرک‌های مقاومت زنان کُرد و دورنما و سرانجام این مقاومت در چارچوب خط فکری اوجالان یاری می‌رساند.

هدف ما از این نقد پاسخ به این پرسش است آیا زنان کُرد، به‌ویژه زنانی که امروزه در صفوف این حزب مبارزه می‌کنند با تکیه به دیدگاه‌ها و افکار حاکم بر این حزب به رهایی واقعی دست خواهند یافت؟ آیا زنان کرد قادر خواهند شد با تکیه به برنامه‌ها و سیاست‌های برخاسته از این افکار، زنجیرهای هزاران ساله ستم و استثمار را از هم بگسلند یا خیر؟

بسیاری از نیروهای چپ و مردم مترقی منطقه به مقاومت عادلانه زنان کرد در کوبانی و روژئاوا امید بسته‌اند. این امر بیان یک ضرورت عینی است، بیان تمایل و آرزویی است که اکثریت مردم این منطقه برای رهایی از این شرایط فلاکت‌بار و فاجعه‌آمیز دارند. برای بسیاری این مقاومت روزنه‌ای است به‌سوی آزادی. به‌ویژه آنکه در مقابل نیروهای بنیادگرای اسلامی چون داعش که یکی از مشخصه‌های اصلی‌شان زن‌ستیزی است، مقاومتی شکل گرفته که زنان در صف اول آن قرار دارند. این امر خود نشانه آن است که تصور پروژه‌ای رهایی‌بخش نه‌تنها بدون شرکت زنان غیرممکن است بلکه اساساً قابل تحقق نخواهد بود. آزادی یا انقیاد زن تمایز دو نگرش، دو راه‌حل و دو جامعه کیفیت متفاوت از یکدیگر را نشان می‌دهد.

قصد این نوشته آن نیست که این آرزومندی و امید را در صحنه سیاسی روز نقش بر آب کند، بلکه از همگان می‌خواهد با چشمانی باز و به دور از هرگونه توهم و پیش‌داوری به‌واقعیت نگاه کرده و حقیقت را جستجو کنند. واقعیتِ بزرگ این است که سرنوشت هر جنگ و مقاومتی را خط ایدئولوژیک – سیاسی حاکم بر آن تعیین می‌کند. این خطِ رهبری کننده است که ماهیت، جهت‌گیری و سرانجام یک مقاومت توده‌ای - انقلابی را مشخص می‌کند. با توجه به این امر است که می‌توان از یکسو تضادها و تناقضات واقعی میان مقاومت عادلانه و خواست‌های واقعی مردم کُرد مشخصاً زنان کُرد را با محدودیت‌های خط رهبری

کننده آن فهمید و از سوی دیگر و مهم‌تر از آن به دنبال یک راه‌حل پیگیر و تا به آخر انقلابی و کمونیستی بود. مسئله بر سر بدبینی یا خوش‌بینی نیست مسئله واقع‌بینی انقلابی است. بدبینی و خوش‌بینی همانند خطرات و فرصت‌ها دو سر یک تضادند و تنها با خوانش صحیح از واقعیت متضاد است که می‌توان همانند لنین در دوران تیر و تار جنگ جهانی اول در بدترین شرایط به‌ظاهر بی راه‌حل، راه‌حلی پیدا کرد و پنجره‌ای واقعی به‌سوی رهایی و آزادی بشریت گشود.

اگر نیروهای کمونیست و انقلابی و مردم مترقی منطقه به‌ویژه زنان کرد در جستجوی چنین راه‌حلی نباشند، کشتی امیدهای‌شان با صخره‌های سخت واقعیت برخورد خواهد کرد و چه‌بسا ناامیدی‌های بزرگ‌تری به بار آورد. حاشا که چنین شود!

مقدمه

نقش و حضور پررنگ زنان در صفوف پ ک ک و همچنین پژاک و حزب اتحاد دمکراتیک کردستان سوریه و تمامی تشکل‌های تابع آنان، برای همه کسانی که مدافع رهایی ملت کرد و رهایی ستمدیدگان و استثمارشوندگان این منطقه هستند درخور توجه است. این حضور از یکسو حاصل تأثیر مبارزات عادلانه‌ای است که پ ک ک ابتکار عمل آن را در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی در دست داشت، از سوی دیگر و مهم‌تر از آن بیان تغییرات عظیم اقتصادی اجتماعی‌ای است که در چند دهه اخیر در ترکیه و به‌طورکلی در منطقه خاورمیانه و جهان صورت گرفته و موجب به میدان آمدن زنان به‌عنوان نیروی انفجاری قدرتمند در عرصه مبارزه شده است. به‌علاوه نشانه آن است هر آنجایی که روابط عقب‌مانده به‌زور بر مردم تحمیل شود میل به پیشرفت صدچندان خواهد بود.

تاریخا جنبش‌های ملی کرد در قرن بیستم به دلیل آغشته بودن به افکار فئودالی و عقب‌مانده مانع از حضور فعال زنان در این جنبش می‌شدند. زنان

پشتِ جبهه جنبش محسوب می‌شدند و آزادی‌شان جایگاهی در این جنبش نداشت و با حضور زنان در صفوف مبارزه مسلحانه مخالفت می‌شد. "پیشمرگه" مرد بود و پیشمرگایتی مفهومی مردانه. تنها پس از انقلاب ۵۷ ایران و جنگ مقاومت ده‌ساله در کردستان، به‌طور قسمی حضور زن در جنبش کردستان برجسته شد. نیروهای کمونیست و انقلابی در جنبش کردستان ایران در درهم شکستن این سنت‌های عقب‌مانده نقش مؤثری ایفا کرده و توانستند تا حدی افکار و عقاید مردسالارانه در این زمینه را به چالش کشند.

اما به‌طور کل رابطه جنبش‌های رهایی‌بخش ملی (تحت رهبری نیروهای غیرپرولتری) و ایدئولوژی ناسیونالیستی با مسئله رهایی زنان دوگانه بوده و هست. از یکسو ظهور این جنبش‌ها موجب بیداری سیاسی زنان می‌شد و آنان را به عرصه مبارزه اجتماعی می‌کشاند، از سوی دیگر حد و مانعی برای ایفای نقش زنان و فرآیند رها شدن آنان ایجاد می‌کرد. علت اساسی این امر افق و برنامه تنگ و بورژوایی این جنبش‌ها بود. به‌علاوه طرح مسئله زن به شکل فشرده‌ای روابط اجتماعی عقب نگاه داشته شده در میان ملل تحت ستم را عریان می‌کرد - روابطی که از مناسبات ملت ستمگر و ستمدیده جدا نبوده و جزئی از عملکرد ستم ملی است. مضافاً از نظر اغلب ناسیونالیست‌ها انگشت نهادن بر شکاف میان زن و مرد به معنای ایجاد شکاف در ملت است؛ همان‌گونه که اغلب ناسیونالیست ها مبارزه طبقاتی در میان ملت خود را انکار می‌کنند، طرح مسئله زنان را نیز عامل تفرقه در میان ملت خود می‌دانند و اغلب با این توجیه که انگشت نهادن بر عقب‌ماندگی‌ها و ستم‌های خاص و جاری در میان ملت تحت ستم، موجب سوءاستفاده ملت ستمگر و دولت مرکزی می‌شود موانع جدی بر سر طرح مسئله زنان به وجود می‌آورند. این امر نه‌تنها موجب جدایی جنبش‌های ملی از دیگر جنبش‌های اجتماعی خواهد شد بلکه مانع شرکت همه‌جانبه زنان خود ملت ستمدیده در این جنبش‌ها می‌گردد. هراندازه افکار ناسیونالیستی به افکار فئودالی بیشتر آغشته باشد، این موانع عریان‌تر و بی‌رحمانه‌تر اعمال می‌شوند و

هراندازه افکار ناسیونالیستی اشکال مدرن‌تر و بورژوایی‌تری به خود می‌گیرد، تناقض میان ناسیونالیسم و مسئله زن برجسته‌تر می‌شود. اما امروزه دیگر کسی نمی‌تواند بر نقش زنان در مبارزه چشم فروبندد. حضور این نیروی اجتماعی در صحنه مبارزه برای رهایی ملی "خطرات" خود را در بردارد. چراکه پتانسیل آن را دارد که چارچوب و افق سیاسی ناسیونالیستی را از هم بگسلد. زمانی که زنی اعلام کند من قبل از اینکه کُرد باشم زن هستم – تناقض امر رهایی زن با ناسیونالیسم را تقویت می‌کند.

به‌طور عینی و تاریخی افق ناسیونالیستی و شکل‌گیری دولت‌های ملی نه‌تنها به رهایی زنان منجر نشده بلکه فقط شکل ستم بر زن را تغییر داده است. ملت، شکل تاریخا معینی است که جوامع انسانی به خود گرفته‌اند که در آن باید همه گروه‌های اجتماعی مشخصاً طبقات (و همچنین زن و مرد) به سازش وحدت با طبقه بورژوازی برسند و پروسه همگونی سیاسی و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، دینی و اخلاقی و زبانی و روانی بخش‌های مختلف جامعه آغاز شود. وحدت و همگونی‌ای که اجباراً بر پایه نفی و سرپوش گذاشتن بر تضادهای طبقاتی و جنسیتی صورت می‌گیرد. پایه اصلی این همگونی سلطه آشکار مجموعه طبقه بورژوا بر جامعه است. بین مفهوم "ملت" و روابط مالکیت رابطه ای مستقیم موجود است. تمامی دولت – ملت‌های مدرن بر پایه مالکیت خصوصی شکل گرفته‌اند و ادعای مالکیت را با ایده سرزمین ملی پیوند زدند. چشم‌انداز این دولت – ملت‌ها همواره هم‌تراز و یکدست کردن جامعه و برپایی قلمرویی بود که هر وجب خاکش و هرگونه روابط اجتماعی‌اش - از خصوصی ترین تا عمومی‌ترین روابط میان انسان‌ها – به وسیله قوانین مشترکی که توسط روابط تولید کالایی رقم می‌خورد، تعیین می‌شود. محرک‌های نظام اقتصاد سرمایه‌داری (که مبنای آن تولید و مبادله کالایی گسترده است) به‌گونه‌ای است که هر "تفاوتی" را تبدیل به تمایزات اجتماعی و سلسله مراتب اجتماعیِ ستمگرانه (بالادست و فرودست) می‌کند. بر پایه این محرک‌ها رفتار جنسیتی،

زندگی خانوادگی و هنجارهای جنسی از نو قالب‌ریزی می‌شوند، به‌گونه‌ای که به‌طور مدام ایدئولوژی، حیثیت و نزاکت اخلاقی ملت، تولید و بازتولید شود و دولت پدرسالار به‌طورقطعی کنترل بر زندگی اجتماعی و رفتار جنسی زنان (به‌طور مشخص تولید مثل) را تحت اختیار وظایف خود قرار می‌دهد.[۳۸]

علت تناقض میان ناسیونالیسم و مسئله زنان در بدطینتی یا ضد زن بودن ذاتی این یا آن رهبر ناسیونالیست یا حزب بورژوا ناسیونالیست نیست، بلکه در واقعیت مادی‌ای به نام ملت و روابط اجتماعی‌ای است که ناسیونالیست‌ها از آن برخاسته و بر آن تکیه دارند. به‌طور عینی مبارزه برای رهایی زنان یعنی فراتر رفتن از افق و اهدافی که مُهر مالکیت خصوصی بر آن خورده است، درصورتی‌که رهایی ملی و ناسیونالیسم در نهایت، ماندن و درجا زدن در سطح این افق و اهداف است. تأکید بر رهایی زنان به معنای عریان کردن آن روابط تولیدی اجتماعی است که اصولاً ناسیونالیست‌ها قادر به گسست از آن نیستند.

رهایی از ستم ملی و اصل دمکراتیک برابری ملل و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا جدایی خواستی عادلانه بوده که باید برای آن مبارزه کرد. مبارزه علیه ستم ملی یک جبهه مهم از جنگ علیه کلیت نظامی است که این ستم گری را با کارکرد خود و سیاست‌های عامدانه‌اش بازتولید می‌کند. اما این مبارزه به لحاظ تاریخی امری محدود است و در تحلیل نهایی حتی برای روشن کردن مسیر از میان برداشتن نابرابری ملی و ستمگری ملی نیز کافی نیست و

---

[۳۸]. برای بحث بیشتر در این زمینه رجوع کنید به کتاب «نقش جنسیت و طبقه در امپریالیسم و ناسیونالیسم» اثر شهرزاد مجاب و دیگران رجوع کنید:

Mojab, Shahrzad - Bannerji,Himani – Whitehead, Judith - Of Property and Propriety: The Role of Gender and Class in Imperialism and Nationalism - University of Toronto Press – ۲۰۰۱، همچنین رجوع شود به کتاب «ناسیونالیسم و مدرنیسم» - آنتونی دی. اسمیت - ترجمه کاظم فیروزمند – نشر ثالث – تهران – ۱۳۹۱

بسیار ناتوان‌تر از آن است که جهانی را نشان دهد که در آن جامعه بشری با تقسیم به ملل، تقسیم به طبقات و ستم جنسیتی رقم نخورده باشد. درنتیجه نه‌تنها تناقض میان رهایی زن و ایدئولوژی ناسیونالیستی قابل حل نیست بلکه رهایی زن با تکیه به این ایدئولوژی قابل تصور نیست.

*****

کتاب «مانیفست آزادی زن در سده بیست و یکم» ترجمه و تلخیصی است از کتابی به قلم عبدالله اوجالان که توسط پژاک انتشاریافته است.[۳۹] این کتاب تلاشی است برای پاسخ دادن به تناقض تاریخی میان رهایی زن و ناسیونالیسم. کتاب به‌زعم خود با تحلیل تاریخی – جهانی از مسئله زن تلاش دارد راه‌حلی برای رهایی زنان کُرد ارائه دهد و با برجسته کردن اهمیت نقش زنان در تاریخ و در کردستان و افشای مردسالاری در دوره‌های تاریخی مختلف می‌کوشد رنگ و بویی "زنانه" به رهایی ملت کُرد داده و بین رهایی زن و ناسیونالیسم آشتی ایجاد کند.

کتاب شامل چند تز و راه‌حل اساسی است که عبارت‌اند از:

- «خلق کرد برای تاریخ نقش مادری و گهواره ایفا کرد» (ص۸۶)
- «سرشت بشر سرشتی زنانه بود و به دلیل انحراف از این سرشت دیگر زن بااراده ذاتی و هویت خود وجود ندارد» و «با بازگشت

---

[۳۹]. این کتاب در بخش فارسی سایت حزب کارگران کردستان قابل‌دسترس است و ترجمه و تلخیصی است از کتابی ترکی با عنوان «کردستان، زنان و خانواده» (kürdistan da kadın ve aile) اثر عبدالله اوجالان. متأسفانه هیچ توضیحی از جانب مترجم در این زمینه در نسخه فارسی ارائه نشده است اما مباحث اصلی کتاب مانیفست آزادی زن در قرن بیست و یکم برگرفته از محورهای اصلی بحث کتاب اوجالان است.

به گوهر زن می‌توان به شکل‌گیری مجدد انسانیت یاری‌رساند» (ص ۱۶۵)

- «نیاز به قرارداد اجتماعیِ میان زن و مرد است تا نهاد خانواده دمکراتیزه شود.» (ص ۲۰۹)

- برای رسیدن به این هدف، زنان پ ک ک باید «اصل میهن پرستی و پایبندی به زادگاه را به‌عنوان نخستین اصل ایدئولوژی رهایی زن بپذیرند» (ص ۱۷۴) و در وهله اول با میهن خود ازدواج کنند و تا زمانی که از نابرابری‌ها و زشتی و پلیدی‌هایی که این نابرابری‌ها به وجود آورده گسست نکرده‌اند بهتر است از برقراری رابطه جنسی با مردان همرزم خود دوری گزینند.

این تزها و راه‌حل‌ها در این کتاب و برنامه سیاسی حزب کارگران کردستان در هاله‌ای از اسطوره‌سازی‌ها، احکام دلبخواهی، اندرزهای اخلاقی و برجسته کردن تجربه شخصی اوجالان در رابطه با زن و اشاره به برخی معضلاتی که پ.ک.ک در زمینه سازمان‌دهی زنان در صفوف خویش با آن روبرو بوده، به هم بافته شده‌اند. تکه‌هایی از واقعیات تاریخی و حقایقی که تاکنون توسط اندیشمندان مارکسیست و غیر مارکسیست و فمنیست و غیر فمنیست کشف شده، برای توجیه این تزها مورد استفاده قرار گرفته است. همچنین برخی حقایق اثبات شده درزمینه شکل‌گیری ستم بر زن به‌راحتی و بدون هیچ تحقیق و استدلال علمی و روش نظام‌مند مورد انکار قرار می‌گیرند. قطعاً این روش التقاطی و استفاده از یکسری تحقیقات علمی برای پوشاندن خط واقعی این جریان دشواری‌هایی برای نقد همه‌جانبه و دقیق تفکر اوجالان درزمینه زنان فراهم می‌کند. با این وجود تلاش می‌کنیم به هسته اصلی این تزها و راه‌حل‌ها بپردازیم.

از خاک سومر تا خاک مادر!

ازنظر اوجالان تاریخ تمدن بشر از سومر (بین‌النهرین) آغاز شد و او معتقد است که این ناحیه محل زیست کردها و اجداد اولیه کردها بوده است.

به‌طور مسلم می‌توان در مورد واقعیات شناخته شده و هنوز شناخته نشده تاریخ به بحث و جدل پرداخت و عمق بیشتری به نظریه تکامل انسان و تاریخ تکامل جوامع انسانی و تمدن بشری بخشید. می‌توان بی‌پایه بودن برخی از اظهارات به‌ظاهر تاریخی که در آثار اوجالان به آن‌ها اشاره شده را با اتکا به تحقیقات علم مردم‌شناسی و بیولوژی و تکامل طبیعی نشان داد. می‌توان به بحث در مورد نقش و جایگاه هر یک از تمدن‌های اولیه در پروسه تکامل جامعه انسانی پرداخت و با این گزاره که تمدن سومری مبنای تمدن بشری بوده، به مقابله پرداخت. شاید کسی بتواند به خود بباوراند که سومریان اجداد کردها بودند، همانند شوونیستهای ترکیه یا ناسیونالیست‌های ترک آذربایجان در ایران که ادعای مشابهی دارند و ترک‌های امروز را اخلاف سومری‌ها می‌دانند. یا شووینیست‌های پان ایرانیست فارس که افسانه‌های بی‌اساسی حول استوانه کورش و نقش ایرانیان باستان در تاریخ تمدن بشر جعل می‌کنند. اما جدل بر سر این‌ها نیست. مسئله اصلی نتیجه سیاسی‌ای است که از چنین احکامی‌گرفته می‌شود. مسئله این است که منشأ سومری یا غیر سومری کردها چه تأثیری بر مسئله کرد و ملت تحت ستم بودن آن‌ها در عصر کنونی دارد؟ اوجالان به اعماق تاریخ می‌رود تا به کردها ثابت کند که چرا «کردها پویاترین خلق عصر نوسنگی و آفریننده بزرگ‌ترین انقلاب اجتماعی مبتنی بر کشاورزی و دامپروری بودند» (مانیفست آزادی زن ص ۸۷) او به نبش قبر تاریخ خاورمیانه می‌پردازد تا به کردها غرور ملی بدهد و بگوید: «گنجینه‌ها جایی که گم‌شده‌اند بازیافت می شوند» (همانجا ص ۸۵) و از آن این نتیجه را بگیرد که «آیا زندگی کنونی در جغرافیایی که زادگاه بشر، سرآغاز تمامی مبانی بشریت، بانی روند تکامل

اجتماعی انسانی است، زیبنده عظمت تاریخی ۱۵ هزارساله آن می‌باشد؟» (همانجا ص ۱۰۸)

اوجالان اسطوره‌سازی از خاک سومر را با اسطوره‌سازی از خاک مادر و نقش زنان سومری در هم می‌آمیزد تا هویتی نمادین شکل دهد. ازنظر او این زنان سومری - به‌عنوان اسلاف زنان کُرد - بودند که نقش تعیین‌کننده‌ای در بنیان‌گذاری تمدن سومر و به‌طورکلی روند تکامل اجتماعی انسان داشتند. به باور اوجالان زایندگی زن، رفتار مادرانه و روحیه تعاون برای نگهداری فرزند نقش تعیین‌کننده‌ای در گذر انسان از دوره توحش به انسان اجتماعی داشت، زنان نه‌تنها خالق زندگی بودند بلکه تولید کننده آلات و ابزار مورد نیاز دوام زندگی و مبدع انقلاب نوسنگی (انقلاب در کشاورزی و دامپروری) نیز بوده‌اند. این تئوری به‌ظاهر امتیاز ویژه و منحصر به فردی برای زنان محسوب می‌شود و به‌ظاهر بر نقش زنان در تکامل جوامع انسانی تأکید دارد. درست است که فرهنگ غالب مردسالاری در طول تاریخ همواره دستاوردهای واقعی زنان در هر زمینه‌ای (از جمله نقش مبتکرشان در جوامع اولیه) را مورد انکار قرار داده است اما بین برجسته کردن این دستاوردها با ارائه یک درک عمیق، همه‌جانبه و صحیح از تکامل انسان و تاریخ جوامع انسانی در آن تفاوت وجود دارد. بر پایه چنین منطقی است که مردان هم مدام اختراعات و اکتشافات و خدمات و "سرشت ویژه" خود را به رخ می‌کشند.

ازنقطه‌نظر اوجالان، زن از طبیعت پاک و بی‌غشی برخوردار بود و «دفاع و نگهداری زن از کودک او را از سایر جانداران متمایز ساخت و زن با توسعه رنج و احساس مادریتی که داشت توانست روحیه جمعی و تعاون را بنیان بگذارد. در حالی که مرد وحشی بود و اسیر غرایز جنسی. زن، جامعه را تشکیل داد و تهیه غذا را فرا گرفت، آتش را کشف کرد و زندگی‌اشتراکی را توسعه داد و نیروی مشترک به وجود آورد. این زن بود که مرد را به گروه‌های همبسته زنان و فرزندان راه داد و توانست غرایز حیوانی جنس مرد را به کنترل درآورد. زن، قوی

بود و کامل، در مقابل مرد ضعیف بود و نقشی ناقص در زندگی و اجتماعی شدن داشت» (مانیفست آزادی زن ص ۱۳)

این تصویری تقلیل گرایانه و سطحی از تاریخ تکامل انسان و جوامع انسانی است و کاملاً در تضاد با دانش انباشت شده بشر در این زمینه قرار دارد. تقلیل تکامل پیچیده تاریخ جوامع انسانی به خصوصیات طبیعی این یا آن جنس است. قطعاً نرینگی و مادینگی "میمون - انسان" اولیه ویژگی‌های تولید مثل در این نوع از پستانداران تأثیرات معینی بر چگونگی شکل‌گیری تجمعات اولیه داشت. برای مثال مؤلفه‌هایی چون نیاز به زمان طولانی‌تر برای حفظ و رشد و پرورش کودک در نوع انسان، محدودیت‌ها در تأمین غذا بر وابستگی متقابل دو جنس به یک دیگر و گرد آمدنشان به دورهم بی‌تأثیر نبود.[۴۰] اما همان‌گونه که انگلس و بعدها دیگر دانشمندان علم تکامل و بیولوژی اثبات کردند آنچه عامل اصلی اجتماعی شدن بشر بود نه خصوصیات طبیعی این یا آن جنس بلکه «کار» انسان بود. این کار بود که نقش تعیین کننده‌ای در گذر از میمون به انسان ایفا کرد.[۴۱] هر دو جنس درگیر پروسه کار مشترک اجتماعی بودند. تأثیر نقش‌های طبیعی (نرینگی و مادینگی) در این گذار بسیار محدود بوده و مفاهیمی چون مردانگی و زنانگی اساساً در پروسه تکامل روابط اجتماعی میان انسان‌ها شکل گرفتند.

---

[۴۰]. این فرضیه توسط یک زیست شناسان آلمانی طرح‌شده که یکی از دلایل وابستگی متقابل "زن و مرد" (به عبارت صحیح‌تر انسان نر و انسان ماده) به یکدیگر نیازهای غذایی متفاوتی بود که هر یک داشتند. بدن زن بیشتر از مرد به مواد پروتئینی نیاز داشت که مردان در شکار بدان دست پیدا می‌کردند و بدن مرد بیشتر به مواد هیدروکربور که زنان با جمع‌آوری دانه‌ها به آن دست می‌یافتند. رجوع کنید به کتاب «پیدایش انسان» - یوزف رایش هلف - ترجمه سلامت رنجبر – نشر آگه- ۱۳۸۹.

[۴۱]. رجوع کنید به مقاله «نقش کار در گذار از میمون به انسان در درباره تکامل مادی تاریخ» – فردریش انگلس و کارل مارکس – ترجمه خسرو پارسا – نشر دیگر – تهران – ۱۳۸۰.

علاوه بر این در تصویرسازی تاریخی اوجالان از مسئله زنان، تصویری وارونه و غیرواقعی از زندگی طبیعی انسان اولیه ارائه داده می‌شود. زندگی طبیعی حیواناتی مانند شیر مدل قرار داده می‌شود نه میمون‌هایی که از همان ابتدا درگیر نوعی زندگی جمعی - طبیعی بوده‌اند. گویی مرد همان شیر نر ایزوله و منفردی بوده که در اطراف شیر ماده و توله‌هایش می‌چرخید و هر از گاهی برای تغذیه و جفت‌گیری به آن‌ها نزدیک می‌شد. تا زمانی که جنس ماده همراه با فرزندانش و ماده‌های دیگر تشکیل اجتماع داده و اجازه ورود نرها به درون جمع خود را می‌دهند و با کنترل غرایزشان، آن‌ها را رام کرده و درنهایت مُهر انسانی بر آن‌ها می‌زنند. این مدل و الگوی تاریخ طبیعی توسط اوجالان انتخاب می‌شود تا زنان را از نظرگاه طبیعی و ذاتی برتر از مردان نشان دهد. محدودیت این تئوری نادرست، رجحان دادن امر طبیعی بر روابط اجتماعی است حال‌آنکه پژوهش‌های علمی – تاریخی ثابت کرده‌اند که روابط اجتماعی نقش اساسی در تعیین نقش های جنسیتی داشته است.

در تئوری موردنظر اوجالان مادریت زن تقدیس می‌شود تا زایندگی زن با زایندگی خاک یکسان گرفته شود تا بین "مادر خاک" و "مادر طبیعت" پلی زده شود و به‌اصطلاح «یک ایدئولوژی زنانه بسیار ریشه‌دار و مرتبط با گوهر انسان و خاک» آفریده شود. (مانیفست آزادی زن ص ۱۶۷) ایده "خاک – مادر" نقش محوری در این ایدئولوژی به‌اصطلاح "زنانه" دارد. خاکی که مقدس و زنی که الهه است. توانایی خاک در نو شدن و محصول دهی است و توانایی زن در زایش فرزند است. خاکی که کشت می‌شود و زنی که کشتزار است و بذر انسان در آن کاشته می‌شود. از گوهر خاک است که گوهر سرزمین زاده می‌شود و همه چیز در چارچوب آن معنا می‌یابد و از خاک سومر است که خاک مادر زاده می‌شود. "مادر خاک" با "مادر طبیعت" پیوند می‌یابد تا مفهوم "سرزمین مادری" ساخته شود. مفهومی که نقش مرکزی در تمامی‌آیدئولوژی‌های ملی‌گرایانه داشته و دارد. شاید بتوان به ناسیونالیسم رنگ و لعاب "زنانه" زد اما ماهیت اساساً مردانه این

ایدئولوژی را نمی‌توان تغییر داد. در این به‌اصطلاح "ایدئولوژی زن محور" نیز همانند تمامی‌آیدئولوژی‌های ناسیونالیستی که تاکنون فرموله و تدوین شده‌اند، از ملت به‌عنوان مادر یاد می‌شود و بر این باورند که این زنان هستند که حاملان نمادین "هویت و شرف جمعی" می‌باشند. "ارزش والای مادر و مادریت" جنبه مهمی از این ایدئولوژی را تشکیل می‌دهد. این امر با برساخته مرکزی ناسیونالیستی "خانه و خانواده" همسو است. خانه و خانواده‌ای که توسط روابط جنسیتی معین شکل گرفته و سازنده "ذات" فرهنگ ملی است و به‌نوبه خود شیوه زندگی ملت را نسل‌اندرنسل تعیین می‌کند. تاریخا در این نماد و روایت ملی‌گرایانه همواره به مردانی نیاز است که به دفاع از "سرزمین مادری" و زنان ملت که "خلوص" و "زایندگی" ملت را به شکلی نمادین بیان می‌کنند، برخیزند. به همین دلیل از مردها خواسته می‌شود همان‌گونه که خود را فدای زن و فرزندانشان می‌کنند، فدای سرزمین مادری نیز بکنند. بی‌جهت نیست که در بسیاری از فرهنگ‌های ملی تصویر از یک زن - غالباً یک مادر - روح جمع را می‌نمایاند. در انقلاب بورژوایی فرانسه در ۱۷۸۹ تصویر زن، نماد میهن و شمایل ملت بود، زنی که مظهر زایش ملت است. زن حتی نماد انقلاب بود درحالی‌که قانون اساسی برخاسته از آن انقلاب، زنان را در کنار مهجورین و دیوانگان قرارداد و از حق رأی و دخالت در سرنوشت سیاسی خود و کشور و دیگر مطالبات حقوقیِ عمومی انقلاب محروم کرد تا خصلت کاملاً مردانه ملت – دولت بورژوایی تضمین شود.

اما خط اوجالان پیرامون مسئله زنان می‌کوشد در فرم متفاوت باشد به این معنا که این بار از زنان خواسته می‌شود که پرچم‌دار فداکاری میهن‌پرستانه و نجات تمدن "باستانی" کردستان و کُرد شوند. در ادامه خواهیم دید که این فرم زنانه است که بر محتوی مردانه می‌چربد یا برعکس محتوی مردانه است که فرم زنانه را دربند و اختیار خود خواهد گرفت.

سرشت برتر زنانه یا سرشت مادرانه!

سرشت زنانه و مختصات آن چیست؟ پاسخ رهبری پ ک ک به این پرسش، "مادریت" است. مادریت هم در مفهوم طبیعی یا بیولوژیکی آن و هم در مفهوم نقش اجتماعی آن: در مفهوم بیولوژیک مادریت یعنی زایندگی و در مفهوم اجتماعی یعنی توسعه رنج و احساس مشترک زنانه‌ای که سرچشمه عواطف نوع‌دوستانه، روحیه جمعی و همیاری اجتماعی است.[۴۲] از نظر آنان برتری سرشت زن نسبت به مرد در این است که زن به طبیعت و ذات طبیعت نزدیک‌تر است. در دستگاه فلسفی اوجالان هر کس به طبیعت و به ذات کیهانی و ذات اخلاق نزدیک‌تر باشد به‌حقیقت نزدیک‌تر است و قادر است بهتر به هوش کیهانی گوش بسپارد.[۴۳] ویژگی طبیعی زن و امتداد این ویژگی به عرصه

---

[۴۲]. برای نمونه به این نقل‌قول‌ها از اوجالان توجه شود: «بنیان جامعه همانا زن است ... هر چیزی که توان زایش و تقسیم شدن و زیادشدن داشته باشد نوعی ویژگی مادینگی و زنانه دارد ... معلوم است که تولد و زایش نیز مستلزم وجود مادینه بودن است. یعنی جهان ما یک جهان برخوردار از خصلت مادینه است». (مانیفست تمدن دمکراتیک جلد ۳ ص ۴۲) یا نقل‌قول دیگری از اساسنامه پ.ک.ک: «صاحب اصلی اقتصاد زن است. اگر بخواهیم ارزیابی جامعه شناسانه بامعنایی را درباره اقتصاد به عمل‌آوریم، صحیح‌ترین رویکرد تحلیل‌گرایانه این است که چون زن از مرحله پروراندن جنین در شکم خویش کشیده تا دشوارترین زایمان و سپس رساندن به سراپا ایستادن کودک را تغذیه می‌کند، همچنین ازآنجاکه پیشه‌گر تغذیه خانه نیز زن است، بنابراین زن اساسی‌ترین نیرو است.» (اساسنامه ص ۱۹)

[۴۳]. موضوع هوش کیهانی در فصل اول این کتاب موردنقد قرارگرفته است. هواداران پژاکی اوجالان این مسئله را به اوج رسانده‌اند. برای مثال در مقاله «کدام آزادی، کدام حقیقت؟!» نوشته گلاویژ اوین در شماره ۴۲ نشریه آلترناتیو مارس ۲۰۱۴ چنین آمده است: «می‌گویند انسان نمونه‌ای ملموس از گیتی است. حتی چنین نظریه‌ای وجود دارد که دوره ۹ ماهه شکل گیری جنین در شکم مادر، همانند دوره چند میلیارد سال شکل‌گیری گیتی می‌باشد. یعنی

اجتماع، هر دو امتیازی برای زن محسوب می‌شود که موجب برتری ذات یا گوهر زن بر ذات یا گوهر مرد است. اوجالان می‌گوید که بهترین دوران زندگی بشر، «عصر الهه‌های مادر یا عصر طلایی زن بود. زیرا این عصر با طبیعت زن رقم خورد ... این طبیعت زن بود که عدالت حقیقی را به وجود آورد و این طبیعت زن بود که صلح‌طلب بود و در تضاد با جنگ و روند طبقاتی شدن جامعه قرار داشت.» (مانیفست آزادی زن ص ۱۱) از سوی اوجالان چنین وانمود می‌شود که چنین "کشفیاتی" جدیدند و سنتز تازه‌ای از تئوری‌های فمینیستی و تئوری‌های زیست‌شناختی بوده و بیانگر گسست وی از افکار "مدرنیته کاپیتالیستی" نسبت به مسئله زنان است.

تا آنجایی که به دیدگاه‌های مختلف فمینیستی برمی‌گردد اوجالان از میان پیامبران جرجیس را انتخاب کرده است. شاخه‌ای از فمینیست‌ها که با ایده "برتری طبیعت زن بر مرد" و تکیه بر "فضایل زنانه" و ابعاد مادری خواهان تأمین حقوق ویژه برای زنان بوده‌اند. این تفکر در اواخر قرن ۱۹ میلادی شکل گرفت و باوجود آنکه داعیه حمایت از حقوق زنان را داشت اما به برداشت "طبیعت‌گرا" و سنتی از تفاوت میان زن و مرد کمک کرد. این شاخه فکری با تمایز گذاری میان زن و مرد از زاویه حقوقی، تا حدی موجب پیشرفت مفهوم برابری در برخی جزئیات حقوق مربوط به زنان شد. مانند به رسمیت شناختن حقوقی که باید به زن در دوره حاملگی یا نگهداری از کودک تعلق گیرد. اما در حیطه سیاست کلان مبلغ اصلاح‌طلبی بود. از همان ابتدا برخی از طرفداران این نحله فکری که پیوندهایی با مسیحیت داشتند تلاش کردند با تأکید بر سرشت معنوی زن دنبال پاک کردن "آلودگی‌های" عمومی جامعه باشند. درک آنان از جامعه همچون خانه بود که زن پاک و پاکیزه نگهش می‌دارد به همین دلیل باور

اینکه اگر چگونگی ابعاد شکل‌گیری جنین کشف شود، آن هنگام است که انسان به راز گیتی نیز پی ببرد.».

داشتند که "اگر زنان وارد حکومت شوند آن را تطهیر می‌کنند" و "زنان اگر وارد سیاست شوند آن را می‌پالایند". "با تکیه به زنانگی غریزی زن و فضایل والای اخلاقی زنانه" می‌توان با افراط‌گری‌های مردانه مقابله کرد". چنین تئوری‌هایی عملاً به‌جای مبارزه رادیکال برای کسب برابری بر برداشت‌های سنتی‌تر از تفاوت‌ها تأکید می‌کردند و از این طریق به حفظ اخلاقیات سنتی یاری می رساندند.[٤٤] خواننده در ادامه بیشتر با نمونه‌های دفاع از اخلاقیات سنتی توسط اوجالان آشنا خواهد شد. استفاده اوجالان از افکار این شاخه فمنیسم برای دفاع از "حقوق ویژه زنان" نیست بلکه برای اثبات "مادریت" به‌عنوان سرشت ازلی و ابدی زن است. این دیدگاه نه‌تنها منطبق بر درک علمی از تاریخ انسان و جوامع انسانی نیست بلکه اساساً بازتاب دیدگاهی مردسالارانه و نسخه‌ای دیگر از نظرات بورژوایی در مورد زن است که مبتنی بر "طبیعت‌گرایی" و "ذات‌گرایی" است.

مشکل تئوری سرشت برتر زنانه صرفاً در ناتوانی‌اش در توضیح این ستم خاص نیست بلکه در امتیازی است که به تفکر رایج بورژوایی می‌دهد که زن را با "طبیعت زن" و "نقش طبیعی زن" بازمی‌شناسند. تفکر رایجی که روابط اجتماعی را به‌نوعی کیفیت ذاتی در طبیعت بشر ربط می‌دهد. حال‌آنکه هیچ ذات تغییرناپذیری وجود ندارد و تاریخ مدام شاهد تغییر این کیفیت بوده و به عبارت دیگر آنچه مدام در حال تغییر است، درک آدمیان از خودِ مقوله انسان و ماهیت بشر است. درکی که پا به پای رشد تکامل اجتماعی بشر تغییر یافته است. برای مثال حتی درک از مقوله مادر و مادریت هم امری ثابت و ایستا نبوده است. درک انسان و انتظارات انسان از مادر و مادریت پا به پای تکامل اجتماعی اقتصادی جوامع تغییر کرده است. زمانی، رابطه مادر و فرزندی بر

[۴۴]. برای نمونه می‌توان به فمینیست‌هایی چون مری لیورمور و کتابش «در باب سپهر و نفوذ زنان» در سال ۱۸۹۴ اشاره کرد. برای بحث بیشتر رجوع شود به کتاب «از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمنیسم» - حمیرا مشیر زاده – نشر شیرازه – تهران – ۱۳۸۱.

اساس رابطه خونی یا ژنتیکی تعریف می‌شد اما امروزه شاهد آن هستیم که مدام از نقش این رابطه خونی و ژنتیکی برای تعریف مادر و فرزندی کاسته می‌شود. در دوره مادر تباری رابطه زن با توانایی‌اش در زایش و رابطه‌اش با کودک به‌گونه‌ای دیگر بود، نه کنترلی بر زاد ولد بود و نه تفاوت چندانی بین فرزندان جوامع کمونی گذاشته می‌شد. در دوران امروز زن می‌تواند تصمیم به بچه‌دار شدن یا نشدن بگیرد (هرچند چنین حقی هنوز تام و تمام به رسمیت شناخته نمی‌شود) اما سرنوشت زن چنان با کودک گره خورده که این رابطه به اهرمی برای سرکوب زن و تولید و بازتولید موقعیت فرودست زن بدل شده است. حتی اگر افرادی مانند اوجالان باور داشته باشند که زن به دلیل نزدیکی به طبیعت، نقش ویژه‌ای را در جامعه بر عهده دارد، این باور و ایمان هیچ تأثیری در عوض کردن موقعیت اجتماعی کنونی زن نخواهد داشت. در تفکر فلسفی اوجالان هر آنچه طبیعی است، نیک و مفید است. این همان تفکری است که فیلسوفان عصر روشنگری با تکیه بدان نابرابری میان زن و مرد را به دلیل خصایل طبیعی‌شان توجیه می کردند.[٤٥] اوجالان مدعی گسست از "مدرنیته کاپیتالیستی" است و مارکسیسم را

---

[٤٥]. در این زمینه تفکر فلسفی و پایه‌ای اوجالان به میزان زیادی شبیه ژان ژاک روسو است. تجلیل و ستایش از "طبیعت" پایه فلسفه روسو را شکل می‌دهد. روسو به تمدن باور نداشت و مدام از آن انتقاد می‌کرد و با خدا گونه ساختن و الوهیت دادن به "طبیعت" نقش طبیعت را در ساختار نوع انسان و روش زندگی او تعیین‌کننده می‌دانست. یکی از اصول بنیادین تفکر روسو این است که "طبیعت هرگز اشتباه نمی‌کند." هر چیزی که از طبیعت ناشی می‌شود نیک است و کتاب طبیعت دروغ نمی‌گوید. او می‌گفت زنان باید به‌مثابه "زن طبیعی" تربیت یابند. خطابش به سوفی – همسر انتخابی امیل (نام یکی از کتاب‌های معروف روسو) - این است که: «اساسی‌ترین وظیفه ما آن است که مطابق آنچه طبیعت خواسته عمل کنیم زیرا ما همواره به آنچه انسان‌ها آن را قوانین "تمدن" می‌نامیم متمایل می‌شویم.» البته نزد روسو روش تربیت مرد با زن فرق دارد. زیرا نقش‌های طبیعی زن و مرد متفاوت است. او نقش زن را به‌عنوان

به دلیل آنکه از این "مدرنیته" گسست نکرده مورد انتقاد قرار می‌دهد اما خود وی هسته اساسی تفکر بورژوایی "طبیعت بشر" را نه‌تنها حفظ می‌کند بلکه با تقلب بدان رنگ و لعاب زنانه می‌زند و با آن مدعی رهایی زنان می‌شود!

بازگردیم به ستایش اوجالان از وجه طبیعی و اجتماعی مادریت. برخلاف نظرات و تصورات اوجالان، توان باروری زن نه یک نعمت است و نه یک لعنت.

موجودی درجه دوم به "طبیعت" زنانه ربط می‌داد. برای همین مفهوم برابری در دیدگاه روسو فقط شامل مردان می‌شد و زنان را در بر نمی‌گرفت.

جالب اینجا است که تصویری که روسو از انسان بدوی می‌دهد تا اندازه زیادی شبیه تصویر اوجالان است. انسان‌هایی که تنها و جدا از یکدیگر می‌زیسته‌اند و زن و مرد فقط در برخوردهای اتفاقی در برخی مواقع آن‌هم برای ارضاء نیاز جنسی در کنار هم قرار می‌گرفتند. در نزد روسو خانواده قدیمی‌ترین نهاد طبیعی در تمام جوامع بوده و یکی از مهم‌ترین قراردادهای اجتماعی است. ایده‌آل روسو وضعیت مردم کوهی سوئیس بوده که دارای زندگی روستایی خودکفا و پدرسالار بودند. او این نمونه را یکی از بهترین نمونه‌های روش زندگی انسان‌ها توصیف می‌کرد و آن را بزرگ‌ترین واقعیت دنیا می‌نامید.

اگرچه اوجالان سعی می‌کند جایگاه برتری به زنان نسبت به مردان بدهد اما هسته اصلی فلسفه‌اش – یعنی "وضعیت طبیعی نوع انسان " - تفاوتی با فلسفه روسو ندارد. اوجالان نیز همچون روسو تحت عنوان نقد "مدرنیته کاپیتالیستی" منکر مقوله‌ای به‌عنوان پیشرفت تاریخی - اجتماعی جوامع و تمدن بشری است. ازنظر اوجالان نیز نهاد خانواده ابدی است. در زمینه امتیاز دادن به خانواده پدرسالار دهقانی نیز می‌توان به این نکته اشاره کرد که ازنقطه‌نظر پ.ک.ک یکی از دلایلی که رهبری‌شان توانست به این ایدئولوژی دست یابد این بود که در مکانی به دنیا آمد که این شانس را به او داد که عمیق‌ترین تأثیر را از فرهنگ دوران نوسنگی که در منطقه کردستان پایه‌گذاری شده بود بگیرد و با "فرهنگ خانواده آزاد روستایی" پرورش یابد. (مانیفست آزادی زن - ص ۱۱۰). برای بحث بیشتر در مورد دیدگاه ژان ژاک روسو می توانید به کتاب «زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب» یا مقاله «ژان ژاک روسو و نقش طبیعی زن» مندرج در سایت اینترنتی WWW.CLOOB.COM رجوع کنید. همچنین مقاله «مسئله زنان و محدودیت‌های تاریخی بورژوازی» از امید بهرنگ درج‌شده در همین مجموعه.

بلکه بیان یک محدودیت عینی است که طبیعت به بشر تحمیل کرده است. تکامل طبیعی بین دو جنس به‌گونه‌ای رقم خورده که زن مجبور است بار اصلی تولید مثل را به دوش بکشد. قطعاً زمانی انسان با پیشرفت علم و فنّاوری می‌تواند بر این محدودیت طبیعی فائق آید و زن را از تبعیت از این تقسیم‌کار طبیعی برهاند وظیفه تولید مثل از جانب زنان به امری کاملاً اختیاری و داوطلبانه بدل شود. درنتیجه اگر این تقسیم‌کار طبیعی میان دو جنس درزمینه تولید مثل خصلت ازلی داشته، به‌هیچ‌وجه خصلت ابدی ندارد. این واقعیت که به لحاظ زیست‌شناختی زنان بچه می‌زایند، مبین هیچ سرشتی نیست. این سرشت را جوامع مبتنی بر مردسالاری به زنان تحمیل کرده‌اند. جامعه‌ای که پیشاپیش فرض می‌گیرد که زایش (و همچنین پرورش فرزند) خصوصیت و محور اصلی زندگی زن است. هرگونه تمجید از این سرشت و ابدی دانستن آن در ذات خود مردسالارانه است و مانع از آن خواهد شد که بشر درآینده بر این محدودیت‌های طبیعی غلبه کند چراکه آن را ضرورت اجتناب‌ناپذیر طبیعت می‌داند.[٤٦]

اما مردسالاری اوجالان زمانی عریان‌تر و کریه‌تر می‌شود که او مادریت در بُعد اجتماعی را نیز بر سرشت ویژه زن می‌افزاید. این سرشت که شاخصش از نظر اوجالان «توسعه رنج و احساس مشترک زنانه و عواطف نوع‌دوستانه و همیاری» است اساساً بر پایه نقشی است که زن در مراقبت از کودک بدان دست‌یافته است. این رابطه با کودک است که "گوهر زنانه" را در زن نهادینه می‌کند. گوهری که تکلیف آن مانند ساخت ژنتیک انسان از پیش تعیین‌شده است.

اوجالان تمایزی میان قابلیت طبیعی بچه‌دار شدن و نقش اجتماعی مادر قائل نیست. کیش مادری یکی دیگر از برساخته‌های جامعه مردسالار است و در

---

[۴۶]. برای بحث بیشتر رجوع کنید به کتاب «کمونیسم و مسئله زنان؛ جهت‌گیری‌های نوین» – حزب کمونیست ایران (م.ل.م) – ۱۳۸۹.

تمام ایدئولوژی‌های بورژوایی به‌عنوان ذات و جایگاه اجتماعی زن تعریف می‌شود. این کیش، مادری را هویت اصلی و مشغولیت عمده زن می‌داند. زنان چون بچه می‌زایند، بچه‌داری هم خواهند کرد و این امر غریزی است. حال‌آنکه چیزی به نام "غریزه مادری" موجود نیست. این "غریزه" را فرهنگ مسلط جامعه القا می‌کند و قابلیت مادری را به زنان آموزش می‌دهد و مادر شدن را به‌عنوان نقشی طبیعی و مطلوب جا می‌زند. به‌واقع زنان از نظر اجتماعی و فرهنگی برای ایفای نقش مادری تربیت می‌شوند. هیچ "ذات، سرشت و غریزه"ای در کار نیست.

سیمون دوبووار فمینیست مشهور می‌گوید: «مادریت به‌صورت کنونی به‌راستی زنان امروز را به برده بدل می‌سازد و خطرناک‌ترین دامی است که بر سر راه تمامی زنانی که می‌خواهند آزاد و مستقل باشند، زندگی خود را اداره کنند، استقلال اندیشه داشته باشند و به شیوه خود زندگی کنند گسترده شده است.» (از کتاب "درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی" ص ۳۳۱) مادری نقشی است که راه زن را برای دست‌یابی به آزادی سد می‌کند. ازنقطه‌نظر تاریخی مادریت به شکلی که در جامعه مردسالار نهادینه‌شده درست همان چیزی است که زنان باید خود را از قیدوبند آن رها سازند. در نظام سرمایه‌داری پایه‌های عینی و امکان مادی این امر فراهم‌شده است. نیاز به جهشی آگاهانه و رادیکال است تا زنان بتوانند خود را از نقش مادری رها کنند به‌گونه‌ای که زنی که خواهان بچه است نیاز به باردارشدن نداشته باشد یا زنی که باردار است مجبور نباشد بچه را خودش بزرگ کند و اساسی‌تر از همه عملکرد مادری و خانه‌داری کاملاً اجتماعی شود.

از ذات خبیث مرد تا نظام طبقاتی!

وجه دیگر "نظریات جدید" اوجالان در مورد مسئله زنان این است که در مقابل سرشت برتر زنانه، این مرد بود که ذاتاً خبیث بود و مشکل از آنجایی آغاز شد که نظام مادرتبار نتوانست خود را نوسازی کند و ایدئولوژی زنانه به وجود

آورد، درنتیجه «مرد حقه‌باز، نیرومند، صاحب سنت شکارگری» دست‌به‌کار می‌شود و آرام‌آرام تمام فوت‌وفن‌های تولیدی که زنان مبتکرش بودند را فرامی‌گیرد و چون در به‌کارگیری آهن و خیش به خاطر روحیه شکارگری و جنگ‌طلبی مهارت بیشتری داشت، زن را از عرصه تولید کنار می‌گذارد و الهه مقدس را به زیر می کشد و خود را خدا – شاه اعلام می‌کند. پس از آن است که زن به‌عنوان اولین طبقه تحت ستم در تاریخ شکل می‌گیرد و به اولین مستعمره تبدیل می‌شود و اوجالان با سناریوی فوق نتیجه می‌گیرد که این امر خود بستر مناسبی برای ایجاد جوامع طبقاتی می‌شود. (مانیفست آزادی زن ص ۴۵)

اما این تصویری وارونه از تکامل جامعه انسانی است. تصویری که امیال، حس و روح و روان یک جنس را – آن‌هم با نگاه و معیارهای امروزی - جایگزین تجزیه و تحلیل علمی و همه‌جانبه از واقعیت مادی زندگی اولیه بشر و محرک‌های درونی آن می‌کند. چنانکه در فصول پیشین و در نقد تصویرسازی تاریخی اوجالان گفتیم تجمعات اولیه بشری که هنوز در اسارت قهر طبیعت و محدودیت و کمبود منابع برای تأمین زندگی قرار داشتند، به‌گونه‌ای نقشه‌مند تصویر می‌شود که گویی اراده آگاهانه‌ای از جانب مردِ "حقّه باز و حسود" به جریان می‌افتد که زن را از مقامش سرنگون کند. با این دیدگاه فشار خود به خودی نیروهای قدرتمند دیگر – ازجمله تفاوت‌های بیولوژیکی واقعی که مبنای تقسیم‌کار طبیعی و اولیه بوده و همچنین تفرقه و حتی آنتاگونیسم غیر طبقاتی که میان کمون‌های اولیه بر سر منابع و امکانات زندگی وجود داشت نادیده گرفته می‌شود و مهم‌تر از آن پروسه شکل‌گیری مازاد اولیه و تصرف آن که مبنای تقسیم جامعه به طبقات بوده از صحنه تاریخ حذف می‌شود. آردی اسکای بریک (Ardea Skybreak) بیولوژیست و فعال حزب کمونیست انقلابی آمریکا در کتاب «از گام‌های اولیه تا جهش‌های بعدی» (۱۹۸۴) می‌نویسد:

«به دلیل تفاوت‌های بیولوژیک درزمینه تولید مثل و نگهداری از نوزاد، تقسیم‌کار اولیه بین زن و مرد در جوامع اولیه بشری اساساً غیرقابل اجتناب بود.

این تقسیم‌کار می‌توانست به یک رابطه ستمگرانه حداقل به شکل نهادینه شده امروز تکامل نیابد. اما از سویی دیگر دارای بذرهای روابط ستمگرانه بین زن و مرد بود که با تغییر در فعالیت‌های تولیدی جوامع بشریِ متفاوت وزنه نسبی‌ای که انواع مختلف فعالیت تولیدی پایه‌ای به خود گرفتند و همراه با آن ظهور مازاد انباشت شده تفاضلی و در پی آن تغییرات در دیگر روابط اجتماعی و روابط مالکیت، به روابط ستمگرانه کامل جهش کرد.»[۴۷]

اگر ماتریالیستی به تاریخ نگاه کنیم، آنچه ازنظر اوجالان نقطه قوت "سرشت برتر و طبیعی زن" – یعنی مادریت و نگهداری از کودک - شمرده می‌شود در واقع بذری بود که روابط ستمگرانه را در خود نهفته داشت. هرچند این بذر بدون تغییر و تحولات اساسی دیگری که در نحوه زندگی تولیدی بشر صورت گرفت نمی‌توانست به بار نشیند. تاریخ اولیه بشر بدون اینکه اراده آگاهانه مرد یا زن بر آن حاکم باشد به این شکل رقم خورد. شاید می‌توانست به‌گونه‌ای دیگر تکامل یابد اما عملاً این‌گونه رقم خورد.[۴۸]

اوجالان اصرار بر این دارد که همزمانی ستم بر زن و شکل‌گیری طبقات را انکار کند و زنان را به‌عنوان اولین طبقه تحت ستم تاریخ مطرح کند. (مانیفست آزادی زن ص ۳۰) انگلس به‌درستی همزمانی ظهور این دو نوع ستم را نشان داد. تأکید بر این همزمانی – موضوع روز و سال و ماه نیست بلکه تأکیدی بر این مسئله است که ستم بر زن و شکل‌گیری طبقات را نباید به‌صورت دو پروسه جدا

---

[۴۷]. ترجمه فارسی بخش‌هایی از کتاب «از گام‌های اولیه تا جهش‌های بعدی» در شماره‌های نخستین نشریه هشت مارس ارگان سازمان زنان هشت مارس (ایران – افغانستان) قابل دسترس است.

[۴۸]. رجوع کنید به مقاله «معمای ستم جنسیتی و ستم طبقاتی» نوشته امید بهرنگ – در همین مجموعه.

از هم تصور کرد. اوجالان زنان را به مقام یک طبقه ارتقا می‌دهد تا تئوری مارکسیستی طبقات را زیر سؤال ببرد.[۴۹]

بر پایه تحقیقاتی که اسکای بریک در کتابش صورت داده می‌توان گفت رشد ابزار تولید بر مبنای انباشت دانه‌های خوراکی پدید آمد و در این زمینه زنان در جوامع "گردآورنده – شکارچی" در برابر جوامع "شکارچی – گردآورنده" نقش مهمی ایفا کردند و به این معنا کارشان در انباشت مازاد نقش داشته است. اما با تبدیل اسرای جنگی به برده بود که مسئله مازاد به معنای واقعی شکل گرفت و این سؤال بزرگ طرح شد که چه کسانی یا گروهی این مازاد اجتماعی را کنترل می‌کنند. پروسه پیچیده‌ای شکل گرفت که مؤلفه‌های زیادی را در برمی‌گرفت. از جمله بیولوژی زن (نقش تعیین‌کننده در تولید مثل و اجبارات دوران حاملگی و نگهداری از نوزاد) گرایش به این را به وجود آورد که زنان درگیر کار گردآوری دانه‌ها شوند. احتمالاً نقشی که مردها می‌توانستند در تنازعات بین جوامع اولیه بر سر به دست آوردن برده‌ها بر عهده بگیرند، متفاوت از زنان بود. اما ادغام مجموعه‌این پروسه‌ها بود که نقش مهمی در شکل‌گیری هم‌زمان ستم بر زن و ظهور طبقات و مالکیت خصوصی (به معنای کنترل بر مازاد) داشت. به این معنا شرایط جوامع اولیه بشر که جنبه مهم آن تقسیم‌کار طبیعی بین دو جنس بود، بدون به وجود آمدن مؤلفه دیگری، یعنی ظهور طبقات و مالکیت خصوصی، به ستم بر زن پا نمی‌داد. زیرا آن تقسیم‌کار اولیه

---

[۴۹]. مبنای شکل‌گیری طبقات رابطه مالکیت بر ابزار تولید است. روابط طبقاتی بستگی به رابطه مالکیت دارد. علت اینکه زنان به‌صورت یک طبقه (محروم از مالکیت) انگاشته می‌شوند عمدتاً رابطه غیرمستقیمی است که با مالکیت داشته‌اند. در تمامی نظام‌های طبقاتی ماقبل سرمایه داری روابط مالکیت و موقعیت اجتماعی زنان (و موقعیت طبقاتی‌شان) از طریق ارتباط جنسی شان با مردان (دارا یا ندار) تعیین می‌شد. درصورتی‌که روابط طبقاتی یک مرد مستقیماً به رابطه مالکیت مربوط می‌شد. این مسئله با ظهور نظام سرمایه‌داری دچار تغییر کیفی شد..

میان جنس مؤنث و جنس مذکر تقسیم‌کاری نبود که از خصلت ستمگرانه و استثمارگرانه برخوردار باشد. استقرار چارچوب نظام طبقاتی و مناسبات طبقاتی لازم بود تا این تفاوت تبدیل به تمایز اجتماعی شود و هر تقسیم‌کاری تبدیل به روابط قدرت بالادست و فرودست و مشخصاً پیدایش نظام مردسالاری شود.

آردی اسکای بریک همچنین تأکید می‌کند که عواملی به‌جز نقش مشخص زنان در بازتولید و تقسیم طبیعی کار لازم بود، تا ستم بر زن را نهادینه کند. نیاز به قواعد، آیین‌ها و قوانین سامانمند بود تا ستم بر زن - نه به معنای ستم بر افراد زن بلکه زنان در کلیت خود - به ظهور برسد. دولتی باید شکل می‌گرفت تا نیروی کار زنان به‌طورکلی و به‌طور مشخص توان‌شان در تولید مثل را تحت کنترل مردان درآورد.

تنها با تکیه به روش علمی تحلیل تاریخ یعنی ماتریالیسم تاریخی است که می‌توان ظهور ستم بر زن را بر مبنایی درست و واقعی توضیح داد. مارکس و انگلس بودند که برای نخستین بار نشان دادند ستم بر زن محصول و نتیجه تغییر در خصلت سازمان اجتماعی بشر است. خصلت سازمان اجتماعی بشر، در هر مقطع از تاریخ درنهایت توسط سطح رشد نیروهای تولیدی و روابط تولیدی منطبق بر آن تعیین می‌شود. مارکس و انگلس تعصبات اجتماعی زمانه خود را درهم شکستند و اثبات کردند که موقعیت تبعی زن هیچ ربطی به "سرشت" زنانه یا احکام الهی که نظم امور را تعیین می‌کند، ندارد. امروزه قطعاً این ماتریالیسم تاریخی با جذب دست‌آوردهای جدید دانش فمنیستی در مورد تاریخ می‌تواند و باید کامل‌تر شود. اما طنز ماجرا این است که اوجالان با تئوری "برتری‌های ذاتی زنانه" تصویری تخیلی از تاریخ ارائه می‌دهد. تصویر تخیلی که بیشتر به کار تقویت ایده آلیسم و خلق مذهب جدید می‌آید تا رهایی زنان. اوجالان با این شگردهای "نظری" می‌خواهد وانمود کند که مسئله زنان ربطی به طبقات ندارد و نباید دنبال راه‌حل طبقاتی برای رهایی زنان بود. در مقابل نظر اوجالان باید گفت درست است که ستم بر زنان شامل زنان همه طبقات (با

درجات متفاوت) می‌شود و به این معنا ستمی ورای طبقات (یا همگانی) است اما راه‌حل آن در جامعه‌ای که به طبقات تقسیم شده یک راه‌حل کاملاً طبقاتی است. امروزه بدون درک علمی از سوخت ساز جامعه و درک درست از موقعیت طبقه‌ای که نقش استراتژیک در تولید و بازتولید نظام دارد - یعنی پرولتاریا - نمی‌توان راه‌حلی برای رفع تمامی ستم‌های جاری در جامعه – ازجمله ستم ملی و جنسیتی - ترسیم کرد. اوجالان تلاش دارد خصلت "همگانی" ستم جنسیتی را به خصلت "همگانی" ستم ملی گره‌زده و به خیال خود راه‌حل طبقاتی را دور بزند. حال‌آنکه به‌طور عینی ستم طبقاتی با ستم جنسیتی درهم‌آمیخته و نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر جدا کرد. ستم بر زن، ستم ملی، تبعیض نژادی، جنگ‌های ویرانگر میان مرتجعین، نابودی محیط‌زیست و هزاران فاجعه بشری دیگر، همه محصول کارکرد یک نظام مشخص یعنی نظام طبقاتی است. لاجرم، راه خلاص شدن از همه این‌ها در نابودی کلیت این نظام یعنی در محو هم‌زمان تمایزهای طبقاتی، تبعیض‌های جنسیتی، ستم ملی و به‌طورکلی محو کلیه ستم های اجتماعی و همچنین محو افکاری است که توسط این تمایزها شکل گرفته و از آن محافظت می‌کند. این راه به ناگزیر یک راه‌حل طبقاتی است. برای ترسیم راه رهایی زنان درعین‌حال که لازم است نقش بیولوژی زن به رسمیت شناخته شود؛ همچنین لازم است این واقعیت مهم نیز به رسمیت شناخته شود که بیولوژی منبع اساسی ستم بر زن نیست. انسان‌ها زن و مرد به دنیا نمی‌آیند بلکه زن و مرد می‌شوند. زن و مرد دو مقوله اجتماعی هستند و نه بیولوژیک. یعنی بیولوژی در چارچوب روابط تولیدی معینی به کار گرفته‌شده است. این روابط تاریخا تکامل‌یافته و در جوامع مختلف و در اعصار مختلف با ظهور جامعه طبقاتی اشکال مختلف به خود گرفته‌اند و به طرق خاصی تقسیم طبقاتی و ستم و استثمار – از جمله ستم جنسیتی - را تجسم بخشیده‌اند. هرچند همه آن‌ها از نظر روابط ستمگرانه و استثمارگرانه مشترک هستند.

با تصوراتی مبنی بر "سرشت برتر زنان نسبت به ذات خبیث مردان" نه می توان پروسه پیچیده شکل‌گیری ستم بر زن را توضیح داد و نه راه‌حلی واقعی برای رفع این ستم ارائه داد.

از الهه مقدس تا زن فاحشه شهری!

اسطوره پردازی اوجالان از زن همچنان ادامه دارد هرچند که به عرش رساندن زن چندان دوام نمی‌یابد. از نظر وی پس از آنکه از منزلت زن در جوامع اولیه کاسته شد، زن به‌صورت یکی از ابزارهای اساسی انحطاط مردان مورد استفاده قرار گرفت. طبق حکایت تاریخی اوجالان «به دلیل آنکه تمدن سومری از ریشه‌هایش جدا گشت، به انحراف کشیده شد. تمدن امروزی بر تمدن نوسنگی غالب شد. پدیده کاهن – شاه شکل گرفت، پرستشگاه‌ها به‌عنوان رحم اصلی جامعه نوین ایجاد شدند. کاهنان با حیله‌گری جامعه را به اطاعت خود و زن را به اطاعت مرد واداشتند. کاهنان دخترانی را برای پرستشگاه‌ها برگزیده و آن‌ها را مورد آموزش قراردادند تا به‌صورت مؤثرترین ابزار در شکار مردان جامعه‌ایفای نقش کنند. اولین توطئه پلید بدین شیوه چیده می‌شود و برای اولین بار در پرستشگاه‌ها نیروی فوق‌العاده‌ای به نظام رذیلانه میان دو جنس داده می‌شود. این سیستم بعدها در پرستشگاه به‌صورت اولین فاحشه خانه عمومی درمی‌آید.» (مانیفست آزادی زن ص ۳۰) همچنین در جای دیگری می‌نویسد «کردهای نخستین در نظام برده‌داری سومر، با استفاده از جنسیت زن به انحطاط کشیده شده و همدست [نظام برده‌داری] گردانیده شدند ... کُرد آزاد جامعه کمون اولیه از راه این دختران پرستشگاه، در اندک زمانی از کوهستان به پائین آورده شده و به شهر عادت داده می‌شود.» (همانجا ص ۱۰۲) «خائنان از طریق جنسیت زن در شهر به پستی کشانده می‌شوند.» (همانجا ص ۱۰۳)

بر اساس این تصویرسازی تاریخی جعلی است که اوجالان به نقش منفی رابطه جنسی می‌رسد. زن از سرشت خود دور می‌شود و به عاملی برای تباهی

جامعه بدل می‌شود. از آن پس است که زن در دیدگاه اوجالان با توجه به تجربه زندگی شخصی‌اش «هم جذاب است هم ترسناک؛ هم زیبا است هم خطرناک؛ هم عامل خیانت است هم پلیدی و با توجه به موقعیت بردگی‌اش می‌تواند به عامل جاسوسی بدل شود».[۵۰] ازنظر اوجالان «دلیرترین مرد کُرد همین‌که پای زن به میان می‌آید محو شدنی است.» (همانجا ص ۱۲۲) تنها با از میان بردن زنی که بی‌هویت و پوچ شده و از وطن و جامعه بریده و به پست‌ترین شیوه وابسته به مرد است، می‌توان زندگی را معنادار کرد و با نگرش فلسفی «زن اعتلا یافته کُرد، مرد رشد یافته کُرد است»، مرد را متحول کرد و تفکر «زن کلاسیک – که مساعدترین شرایط برای ساختن مرد جعلی فراهم آورده است» را از میان برد. (همانجا ص ۱۲۳)

---

[۵۰]. رابطه اوجالان با همسر سابقش از پیچیدگی و ابهام زیادی برخوردار است. به نظر می‌رسد همسرش به دلیل پاره‌ای از اختلافات شخصی و سیاسی از وی جدا شد و بعدها طبق ادعای اوجالان همسرش به همکاری با حکومت ترکیه پرداخت. (که مورد تأیید منابع دیگر نیست.) این مسائل در هاله‌ای اسرارآمیز و داستان‌سرایی‌های راز آمیز توسط اوجالان طرح می‌شود. به‌هرحال جمع‌بندی‌اش این است که «من از کودکی تا امروز زن را هم جذاب و هم ترسناک دیده‌ام. درعین‌حال که زن را خطرناک می‌بینم سعی بر کسب خصوصیات مثبت و زیبایی وی نیز دارم.» (چگونه باید زیست – ص ۶۳) روشن است که اوجالان خود را آن "مرد خبیث" نمی بیند و این احساس دوگانه‌اش نسبت به زن را در چارچوب آن خباثت که البته آن‌هم محصولی اجتماعی است نمی‌گذارد و خود را تافته جدا بافته از نظام مردسالاری مورد نقدش می‌داند. او نقش "پیامبری" برای خود می‌بیند که در زمینه جنسی نیز تافته جدا بافته از ملت خود است. زمانی گفته بود «من مارکسیستی تقلیدی نیستم. دیالکتیک منطقه خاورمیانه ظهوری پیامبرگونه می‌طلبد. رهبران این منطقه باید پیامبر باشند. هرگاه به فعالیت‌ها و مبارزات خود نظر می‌کنم می‌بینم که همچون انبیا تلاش می‌نمایم. نحوه فعالیت و شخصت و اعتقاد انسان دوستی و پرنسیپ های زندگی‌ام بیشتر به پیامبران شبیه است.» (رهبریت و خلق – ص ۷۰).

این جملات به‌ظاهر نقد مردانگی است ولی در جوهر خود برخورد ابزارگرایانه به زن است. دیدگاهی که زن را برای اعتلای مرد و هر دو را برای اعتلای ملت کُرد می‌خواهد. زنی که از نو باید آفریده شود تا ملت ساخته شود. عملاً نقد از موقعیت کنونی زن در هاله‌ای از اخلاقیات سنتی در مورد رابطه جنسی بافته و فرموله می‌شود. در ادامه به ویژگی‌های "آفرینش" زن جدید و معنای بازگشت به "سرشت زنانه" و همچنین کارکرد اجتماعی امروزی ممنوعیت برقراری رابطه جنسی در صفوف پ.ک.ک و پژاک خواهیم پرداخت.

مسئله بر سر دیدگاهی است که زن را یا مقدس می‌داند یا فاحشه. جوهره این دیدگاه، مردسالارانه است. زن از مجموعه شبکه روابط سیاسی اقتصادی اجتماعی و فرهنگی مشخص جدا می‌شود و بر مبنای اخلاقیات سنتیِ مبتنی بر "نقش طبیعی زن" و "نقش ویژه مادری" مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. این اخلاقیات که خود را در لوای آفرینش دوباره زن پنهان می‌کند به اهرمی برای سرکوب زنان و مشخصاً سرکوب رابطه جنسی بدل می‌شود. این اخلاقیات سنتی با اظهاراتی در مورد همجنسگرایی تکمیل می‌شود. از نظر اوجالان هر رابطه جنسی که خارج از رابطه زن و مرد باشد غیرطبیعی و انحرافی است. او می‌نویسد «صاحبان بازار بین‌المللی به زنانی که شغل فحشا را برگزیده‌اند اکتفا ننموده‌اند، بلکه به‌منظور کسب سود بیشتر با تشویق‌های خود پدیده هم‌جنس‌بازی و همو سکسوالیته را هم پدید آورده‌اند ... بحران و انحراف جنسی شیوع یافته و یکی از نتایج آن بیماری ایدز – که به‌سرعت در زنان و مردان شیوع می‌یابد – است.» (مانیفست آزادی زن ص ۵۹ و ۶۰) علت اصلی مخالفت بسیاری ازجمله اوجالان با پدیده همجنسگرایی، ایدئولوژیک است، زیرا این پدیده به‌طور عینی به تفکرات

سنتی که رابطه جنسی را فقط در چارچوب تولید مثل و دگر – جنسی پذیرا هستند، ضربه می‌زند.[51]

این اخلاقیات سنتی با امتیازاتی که اوجالان به اخلاقیات دینی به‌ویژه اسلام و رفتار محمد نسبت به زنان می‌دهد به اوج می‌رسد. ازنظر اوجالان «روابط محمد با خدیجه در واقع بیانگر انقلاب زن است.»؛ «حضرت محمد کسی است که بیش از همه در برخورد با زن عشق به خدا را بازتاب داده است. در آن دوران پیشرفته‌ترین شخص می‌باشد. این نوع عشق‌ورزی که بعدها فراموش گردید درواقع با توجه به شرایط آن دوران به نحوی، متعالی ساختن زن و خانواده می باشد. فاصله بین عشق الهی و عشق به زن چندان زیاد نیست.»؛«حضرت محمد به زنی که در چنین ساختار اجتماعی بدوی به دیده دردسر و مایه حقارت نگریسته می‌شود ارزش داد، این را در ازدواجش با زنان عشایر و اقشار مختلف متجلی ساخت.» (مانیفست آزادی زن – ص ۴۴ - ۴۵ - ۴۶) یا در جای دیگری

---

[51]. گسترش روابط همجنسگرایانه در جهان امروز (هرچند که تاریخا وجود داشته) نشانه‌ای از این امر است که اشکال گوناگون روابط جنسی توسط کلیت روابط اجتماعی حاکم بر جامعه تعیین و ارزش‌گذاری می‌شود. تاریخاً جوامع مختلف روابط جنسی مختلفی را تشویق و یا ممنوع می‌کنند تا بشر را در جهت اهداف اجتماعی وسیع‌تر سوق دهند. در رابطه با این نیازها و اهداف وسیع‌تر اجتماعی – و فرهنگ جنسی مشتق از آن است که اشکال مختلف سکسوالیته آحاد جامعه به وقوع می‌پیوندد یا تکامل می‌یابد. این اهداف اجتماعی می‌توانند به اشکال مختلف تبارز پیدا کنند – نه فقط در عملکرد جنسی افراد بلکه حتی در اینکه فرد چه نیازهایی احساس می‌کند و دیدش از لذت چیست. این سطوح مختلف (اجتماعی، عملکرد فردی جنسی، و دید از نیاز و لذت) هرچند روی هم تأثیر می‌گذارند، ولی یکی نیستند. برای بحث بیشتر در این زمینه می‌توانید به مقاله "موضع در قبال همجنسگرایی در طرح برنامه جدید حزب کمونیست انقلابی آمریکا" رجوع کنید.

On the position on homosexuality in the new draft programme - www.revcom.us.

می‌خوانیم «هستند کسانی که می‌گویند چرا محمد به این تعداد زن عقد کرده است؟ من می‌گویم که کار خوبی را انجام داده است. حتی اگر چندین زن دیگر را نیز به عقد خود درمی‌آورد، کار اشتباهی نبود. چون می‌توان او را به‌عنوان یکی از عاشقان بزرگ قلمداد نمود. با زنان همانند کودکان رفیق و یار بود. شخصیتی دمکرات بود من این موارد را قبول را دارم». (رهبریت و خلق ص ۱۴۴) این اظهاریه‌های خود افشاگر به‌قدر کفایت افکار و اخلاقیات پدرسالارانه و مردسالارانه اوجالان را آشکار می‌کند. تحقیقات و ارزیابی‌های علمی و مبتنی بر اسناد تاریخی ـ و نه استنادهای گزینشی و پیشداورانه ـ نشان می‌دهد که اسلام از آغاز دینی پدرسالارانه بود و با سرنگونی خدایان زن، خانواده مردسالار را نهادینه و تثبیت کرد.[۵۲] می‌توان نشان داد که شخصیت محمد در ازدواج‌های بی شمارش چگونه فشرده عقاید و افکار مردسالارانه‌اش نسبت به زنان بود. می‌توان ثابت کرد که عنصر رهایی‌بخشی نسبت به زنان حتی در آن دوره تاریخی در اسلام وجود نداشت.

واقعاً حیرت‌آور است که اوجالان چگونه می‌تواند مدعی آزادی زن باشد و در همان حال مروج "انقلابی" بودن نقش پیامبر اسلام در رابطه با زنان! اینجا است که دُم خروس آشکار می‌شود و معلوم می‌شود که صحبت از آزادی زن کُرد برای اوجالان صرفاً کارکردی ابزاری دارد و همچنین تعریف و تمجید از صدر

---

[۵۲]. حتی بسیاری از محققینی که به انحا مختلف سعی می‌کنند به اسلام در ارتباط با حقوق زنان امتیازی دهند و با موچین از دل برخی تناقضات میان آیه‌های قرآن یا احکام فقه اسلامی برداشت‌های مثبتی از آن ارائه دهند، معتقدند که با پیروزی اسلام در شبه جزیره عربستان ازنظر قواعد عملی نوعی ازدواج پدرسالار نهادینه شد. حتی در این زمینه بر تفاوت ازدواج خدیجه با محمد با ازدواج‌های بعدی محمد انگشت می‌گذارند. رجوع شود به کتاب «زنان و جنسیت در اسلام، ریشه‌های تاریخی جدال امروزی» - لیلا احمد - ترجمه فاطمه صادقی – انتشارات زنان و قوانین در جوامع مسلمان – لندن – ۲۰۱۲.

اسلام در رابطه با زنان و چندهمسری ناشی از سیاست پراگماتیستی اوجالان و ملاحظات سازشکارانه و مصلحتی وی برای ایجاد ائتلاف سیاسی با اسلام‌گرایان ترک و سران عشایر کُرد و به‌طوری کلی سازش با افکار و عقاید عقب‌مانده دینی حاکم بر جامعه ترکیه است. اما مسئله هرگز به این محدود نمی‌شود و مشکل اصلی، جوهره اخلاقیات سنتی است که اوجالان مدافع آن است. اخلاقیاتی که به‌راحتی قادر است خود را با هرگونه رفتارهای مردسالارانه در شرایط مقتضی هماهنگ و همساز کند و تمامی ادعاهای پر سروصدا در مورد آزادی زن را به زیر سؤال برد.

اوجالان زنان را بر سر دوراهی "الهه مقدس" یا "فاحشه شهری" قرار می دهد و از آنان می‌خواهد که به ایفای نقش اسطوره‌ای خود بپردازند. حال‌آنکه زن اثیری، زن اسطوره‌ای یا الهه مقدس پاک و مطهری موجود نیست. هرگونه تغییر واقعی و مادی در وضعیت زنان از دل همین جامعه و همین زنان واقعی باید برخیزد. از دل همین روابطی اجتماعی‌ای که زن را زن کرده است، پتانسیل یکی از عظیم‌ترین انقلاب‌های تاریخ بشری رخ می‌نمایاند. معمولاً این مردان هستند که در ذهن خود دنبال زن اسطوره‌ای یا اثیری هستند، مدلی از زن را الگو خود و جامعه قرار می‌دهند که نهایتاً به کار تحقیر و سرکوب زن واقعی می‌آید. چراکه همواره می‌توانند زنان را به دلیل نرسیدن به موقعیت الگویی که واقعی و قابل‌دسترس نیست مورد سرزنش قرار دهند. این جزئی مهم از ایدئولوژی ناسیونالیستی است که تاریخا از - حافظه مذکر، تحقیر مذکر و امید مذکر - مرد متعلق به ملت ستمدیده نشأت می‌گیرد. به قول سیمون دوبووار غالباً آنچه مردان از زنان طلب می‌کنند چیزهایی است که خود ندارند. مردان این کار را با پیش گذاشتن الگوی زن آرمانی در برابر زنان واقعی انجام می‌دهند، مشکلی که این الگوهای زن آرمانی ایجاد می‌کنند آن است که کمابیش در تمامی آن‌ها گویی زن وظیفه دارد که خود را فدای مرد کند. اوجالان نیز از زن کُرد می خواهد با بازگشت به "ذات اسطوره‌ای و مقدسش" به وظیفه خود یعنی اعتلای

مرد خود و ملت خود یاری‌رساند. این امر با اهداف سیاسی وی نیز منطبق است. او با خلق زن اسطوره‌ای و اثیری می‌خواهد پتانسیل انقلابی زنان در کردستان را به سمت ایدئولوژی ناسیونالیستی و پروژه ملت‌سازی‌اش منحرف کند. او نمی خواهد جنبش زنان با خواسته‌های زمینی و مشخص در کردستان شکل گیرد چون آن را در مقابل ناسیونالیسم پدرسالارانه‌اش می‌بیند.

برای مثال اوجالان تحت عنوان اینکه «فمنیسم به نام استقلال، خود را از مشکلات جدا می‌کند» (مانیفست آزادی زن ص ۶۲) مخالف کاربرد اصطلاح فمنیسم است واژه «ژنولوژی» (زن شناسی) را به‌جای آن پیشنهاد می‌کند. یعنی ایده‌ها، دانش و جنبشی که تاریخا برای رفع نابرابری میان زن و مرد به وجود آمده را نفی می‌کند. مسئله اصلی فمنیسم نقد و مبارزه علیه تبعیضات جنسیتی است در حالی که «ژنولوژی» تمرکز را از روی این رابطه برمی‌دارد و توجه را به خصوصیات خود زن – یا به تعبیر اوجالان "گوهر و ذات زن" جلب می‌کند تا آن را به خدمت ناسیونالیسم درآورد. جدل بر سر لغت نیست، جدل بر سر آن است که مسئله زن یک مسئله اجتماعی و مربوط به سلسله مراتب ستمگرانه در جامعه است یا مربوط به "گوهر زن". اتخاذ واژه «ژنولوژی» تلاشی است برای نادیده انگاشتن جنبش تاریخی زنان و دستاوردهایش؛ جنبشی که به فمنیسم معروف شده و هنوز الهام‌بخش مبارزات زنان و مردان آزادی‌خواه در جهان است.

از آزادی زن تا ممنوعیت رابطه جنسی!

پ ک ک با برقراری رابطه جنسی میان مردان و زنان در صفوف خود مخالف است. اوجالان در یکی دو مصاحبه و مشخصاً کتاب «مانیفست آزادی زن» تلاش می‌کند این امر را به‌صورت رهایی زن کُرد جلوه دهد. ازنظر او دلایل

چندگانه است؛ ولی دلیل عمده قداست اخلاقی رابطه جنسی است.[۵۳] از نقطه نظر رهبری پ ک ک «غریزه جنسی جهت تداوم حیات است یک محصول خارق‌العاده طبیعت است که بایستی قداست داشته باشد. اما انحصارگری مرد و سرمایه، زنان را چنان آلوده نموده که این استعداد خارق‌العاده طبیعت را به یک نهاد تولید کالا نظیر "کارخانه زاد ولد" آن هم با پست‌ترین وضعیت متحول ساخته است»؛ «بی‌گمان صاحب فرزند شدن از زن ماهیتاً پدیده‌ای مقدس است.» (مانیفست تمدن دمکراتیک – ج ۱ ص ۷۱) و اینکه «زن و شوهری رابطه‌ای پلید است. شوهر شدن بسیار پلید است. کلمات دخترم یا زنم گوش خراشند» (چگونه باید زیست؟ - جلد ۱، ص ۹۱)

---

[۵۳]. رابطه جنسی از قداست برخوردار نیست. تاریخا این مناسبات قدرت ارتجاعی حاکم به همراهی اخلاقیات سنتی و مذهبی بوده که تحت عنوان تولیدمثل به رابطه جنسی قداست می بخشیدند. تا بدان حد که در برخی مذاهب رابطه جنسی که به‌قصد تولیدمثل نباشد گناه انگاشته می‌شد. درواقع فاصله گرفتن رابطه جنسی و ازدواج از هدف تولیدمثل پیشرفتی برای نوع بشر بوده و بشر را از قیدوبندهای بی‌مورد رها ساخته است. بی‌دلیل نیست که یکی از نشانه های زنانی که آزادی خود را می‌طلبند، دوری جستن از بچه‌دار شدن است یا در جوامع اروپایی اغلب زنان تمایلی ندارند که در دوره جوانی بچه‌دار شوند. این تغییر خود یکی از مؤلفه‌های مهم برای شکل‌گیری ایده آزادی زن بود. آنچه رابطه جنسی میان انسان‌ها را بحرانی کرده و بدان خصلت سرکوبگرانه داده همین مناسبات قدرت، روابط سلطه‌گرانه مرد با زن و اخلاقیات سنتی و قداست بخشیدن به این رابطه است. راه‌حل، گسست رادیکال از این مناسبات و اخلاقیات سنتی است. نیاز به اخلاقیات نوینی است که در تضاد با قیدوبندهای سلطه طلبانه و یا تحقیر و آزار جسمی خود مرکز بینانه، استثمارگرانه و غیر برابری طلبانه باشد. اخلاقیات نوینی که تلاش کند این رابطه را بر اساس عشق و احساس متقابل و حمایت جسمی متقابل و بر پایه‌ای اساساً غیر استثماری و برابری طلب پایه‌ریزی کند. به‌گونه‌ای که عمل جنسی بتواند به افراد سود برساند و به آن‌ها کمک کند در زندگی برای تغییر همه‌جانبه و انقلابی جامعه درگیر شوند.

دوری جستن از رابطه "پلید" زناشویی به‌ظاهر برای ممانعت از بردگی زن است. ولی باید لایه به لایه ظواهر را کنار زد تا به عمق مسئله رسید. تا آنجایی که به تاریخچه این مسئله برمی‌گردد می‌توان گفت پ ک ک نیز مانند بسیاری از جنبش‌های مسلحانه‌ای که در دهه هشتاد میلادی در گوشه و کنار جهان به راه افتادند و توانستند زنان را به صفوف خود جلب کنند با ضرورت حل مشکل رابطه میان زن و مرد روبرو شدند. زیرا روابط و افکار آن جامعه به درون این جنبش‌ها راه می‌یافت. از یکسو حضور زن در صفوف مبارزه مسلحانه افکار و عقاید سنتی را به زیر سؤال برد از سوی دیگر ضرورت تبیین نگرش و رویکردی نوین نسبت به رابطه میان زن و مرد و حتی تشکیل خانواده را به وجود آورد. هر یک از این جنبش‌ها یا ارتش‌های مبارزه‌جو بر اساس طرز نگرش خود نسبت به مسئله ستم بر زن و تبارز آن در روابط جنسی و خانوادگی، خود را ملزم به برقراری نظم و انضباط و حتی مقررات خاصی کردند. هر جریان سیاسی طبقاتی‌ای با توجه به دیدگاه‌های عمومی و اهداف سیاسی جنگش به حل این مسئله می‌پردازد. هرچقدر افکار هدایت‌کننده جنگ پیشروتر و اهداف سیاسی جنگ انقلابی‌تر باشد حل این موضوع به شیوه صحیح‌تری امکان‌پذیر است. بحث و بررسی انتقادی تجربه‌های مثبت و منفی بسیاری از جنگ‌های انقلابی و جنبش‌های آزادی‌بخش مسلحانه در گذشته دور و نزدیک در برخورد به مسئله زنان از اهمیت زیادی برخوردار است. از جمله تجربه عمدتاً مثبت سازمان‌دهی مشترک زنان و مردان در جنگ خلق پرو نپال، علیرغم اینکه هر دو به دلایل متفاوت در نیمه راه ایستادند.[٥٤]

[٥٤]. برای آشنایی با این دو تجربه انقلابی می‌توانید به شماره‌های مختلف مجله انترناسیونالیستی "جهانی برای فتح" رجوع کنید. در این دو تجربه ما شاهد ایجاد گروه‌بندی‌های نظامی جداگانه میان زن و مرد نیستیم.

شیوه‌ای که پ ک ک برای حل این معضلات برگزیده صرفاً پاسخگویی به ضرورت‌های پیش پای سازمان‌دهی مبارزه مسلحانه نیست بلکه نمایانگر دیدگاه این جریان به‌ویژه نسبت به مسئله زن است. سازمان‌دهی جداگانه زنان و مردان رزمنده و ممنوعیت ازدواج و رابطه جنسی خود عرصه‌ای است برای کاربست دیدگاه اوجالان نسبت به مسئله زن. برای پاک نگه داشتن زن و مرد است که باید از ازدواج و رابطه جنسی دوری جست. از دید او «اگر دو تن را که باهم ارتباط دارند به حال و روز خود بگذاری در اولین فرصت یا می‌گریزند یا به خیانت کشیده می‌شوند.» (چگونه باید زیست؟ ص ۹۵) او خواهان سازمان‌دهی جداگانه مردان و زنان در صفوف نیروی نظامی پ ک ک است. اما محرک این "جدا سری"، آزادی و رهایی زنان نیست. او مخالف ازدواج رزمندگان است چون معتقد است موقعیت رزمندگان همانند بردگان است. «بردگان حق ازدواج نداشتند. مادامی‌که در وضعی بدتر از بردگان هستید، نمی‌توانید رهایی یابید و حق ازدواج و چیزهایی از این قبیل نخواهید داشت.» (همان‌جا – ص ۱۹۹) البته رهایی هم مفهومی جز آزادی سرزمین ندارد. «نمی‌توانی در جایی که دشمن آن را وجب‌به‌وجب اشغال کرده آشیانه بسازی»، «احتیاج به آزاد کردن یک منطقه کوچک دارید و از خطر دور بمانید. در غیر این صورت جستجوی ارضای راه‌های غریزه جنسی خیانت است زیرابه بی‌ارادگی می‌انجامد.» (همان‌جا – ص ۹۳)

مشخص نیست چرا ارضای غریزه جنسی در میان رزمندگان به بی‌ارادگی منجر می‌شود. اوجالان با نفی رابطه جنسی می‌خواهد تعهد دو فرد به یکدیگر را زیر سؤال ببرد تا تعلق به سرزمین و ملت برجسته شود. البته این بار این زن است که در درجه اول و قبل از هر چیز باید برای آزادی ملت فداکاری کند. «زن کُرد خود را باید بسوزاند و در وهله اول با میهن خود ازدواج کند.» (مانیفست آزادی زن ص ۱۵۱) تا ملت کُرد رها شود. هدف، آفرینش مجدد زن است، زنی که با تکیه و بازگشت به سرشت طبیعی خویش، خود را پاک می‌کند، مرد را پاک می‌کند و ملتی پاک و پاکیزه و نو را شکل می‌دهد. رهایی زن به رهایی

ملت گره خورده است. با رهایی ملت کُرد است که به زن وعده آزادی داده می‌شود. تمام تعریف و تمجیدها از "سرشت برتر زنانه" به دلیل انجام این وظیفه تاریخی است نه رهایی زن. حقیقت ماجرا زمانی آشکار می‌شود که بازتاب اجتماعی این ممنوعیت اخلاقی – تشکیلاتی در جامعه کردستان روشن شود.

واضح است که رهنمودهایی چون ممنوعیت رابطه جنسی میان افراد تا زمان رهایی ملت کرد از هیچ پایه عینی برخوردار نیست. حتی در صفوف پ ک ک هم نمی‌توان وفاداری همه را به چنین تصمیماتی تضمین کرد، جامعه که جای خود را دارد و کسی تن به اجرای چنین فرمان‌هایی نمی‌دهد. اما اعلان این ممنوعیت در صفوف پ ک ک پیامی مشخص است برای جامعه‌ای که در آن در سطح گسترده‌ای افکار و عقاید عشیرتی، فئودالی و اسلامی در قالب "ناموس پرستی" غالب است - به‌ظاهر متناقض می‌آید اما واقعیت دارد. این ممنوعیت نوعی امتیاز دادن به روابط فئودالی و نیمه فئودالی است که به شکل فشرده‌ای در کردستان در ارتباط با زنان اعمال می‌شود، همچنین نوعی خاطرجمعی دادن این حزب به افکار و عقاید عقب‌مانده جاری در جامعه کردستان است. پیام این است: نگران نباشید! در صفوف پ ک ک و پژاک ناموس دخترانتان حفظ خواهد شد! «چرا دخترمان را به دست فردی بی‌اخلاق بسپاریم و یا چرا یک نوجوان عاقل خود را قربانی یک دختر هرزه کنیم؟ ما هم به‌اندازه یک خانواده حیثیت داریم.» (چگونه باید زیست؟ ص ۱۹۸)

این است کارکرد و بازتاب سیاسی - اجتماعی این تصمیم! و سؤال این است که آیا تحت رهبری این افق و اندیشه، زنان کُرد به آزادی دست خواهند یافت؟

از رهایی زن تا بازسازی خانواده!

تمام ادعاهای اوجالان و پ ک ک مبنی بر آزادی و رهایی زن به بازسازی خانواده ختم می‌شود. از همه چیز می‌توان چشم پوشید به‌جز خانواده. طبق ایدئولوژی اوجالان زن را باید از نو آفرید، مردانگی را باید برانداخت، رفتارها و اخلاقیات را از نو باید تعریف کرد اما خانواده یعنی ساختار اساسی که بردگی زن در آن نهادینه‌شده را نمی‌توان دست زد. ازنظر اوجالان «خانواده نهاد اجتماعی نیست که از آن گذار صورت بگیرد اما می‌تواند متحول گردد.» (مانیفست تمدن دمکراتیک جلد ۳ ص ۱۰۷) تحول به این معنا که زنان از چنان احترام و توانی برخوردار شوند تا خانواده معنادار ایجاد شود. «از ادعای مالکیت بروی زن و فرزند دست برداشته شود و روابط مبتنی بر قدرت سرمایه (همه نوع آن) در مناسبات زناشویی ایفای نقش ننماید ... ایدئال‌ترین رویکرد جهت همزیستی زن – مرد رویکردی است که در پیوند اخلاقی و سیاسی، فلسفه آزادی را سرلوحه قرار می دهد. خانواده‌ای که در این چارچوب دگرگونی یابد، سالم‌ترین ضمانت جامعه دمکراتیک و یکی از روابط بنیادین تمدن دمکراتیک خواهد گشت. زناشویی طبیعی، مهم‌تر از زناشویی رسمی است. طرف‌ها باید همیشه آماده پذیرفتن حق زندگی مجردی یکدیگر باشند .... تا زمانی که زنان احترام و توان عظیمی کسب ننمایند، واحدهای بامعنای خانواده ایجاد نخواهد شد.» (مانیفست تمدن دمکراتیک جلد ۳ - ص ۱۰۷) برای دستیابی به "واحدهای بامعنای خانواده" هم کافی است مهر سرشت زن بر قرارداد اجتماعی بخورد. «همان‌گونه در آغاز تاریخ نیز صورت پذیرفته بازهم خوردن مهر سرشت زن بر پیشرفت‌ها و قرارداد اجتماعی در واقع و ازلحاظی آنچه پاسخگوی نیازهای امروزین انسانیت است، روزآمد کردن حقوق مادر می‌باشد. این به معنای صرفاً مبنا قراردادن زن و به مرکزیت درآوردن او نمی‌باشد. باید شیوه زندگی و نوع روابط را برای هر دو جنس تعیین کرد. از این لحاظ قرارداد اجتماعی پروژه‌ای است که ارزش حیاتی برخوردار می‌باشد.» (مانیفست آزادی زن – ص ۲۰۹ و ۲۱۰)

ازقضا پ ک ک نیاز چندانی به قرارداد اجتماعی جدید ندارد زیرا تمام قراردادهای اجتماعی تاکنون موجود در جوامع طبقاتی مبتنی ستم و استثمار مهر "طبیعت زن" و "مادریت" را بر خود داشته و دارند.

به‌ظاهر بسیاری از خواست‌های برابری طلبانه و عادلانه میان زن و مرد در چارچوب خانواده توسط پ ک ک مورد تأکید قرار می‌گیرد اما در مورد مسئله زنان، دمکراتیزاسیون خانواده در رأس افق و برنامه سیاسی این جریان قرار دارد. به‌علاوه این دمکراتیزاسیون "اخلاقی - سیاسی مبتنی بر فلسفه آزادی" و دوری جستن از "مناسبات سلطه و قدرت سرمایه" قرار است بدون دست زدن به پایه‌های اساسی "سلطه و سرمایه"، بدون درهم شکستن ماشین دولتی ارتجاعی صورت بگیرد. همان گونه که در فصول پیشین نشان داده شد، کنفدرالیسم دمکراتیک پ ک ک قرار است در همزیستی با دولت حاکم و در حاشیه آن شکل بگیرد. سازش با دولت ارتجاعی، سازش با نهاد همزادش یعنی نهاد خانواده را نیز ناگزیر به همراه دارد. همان گونه که سازش با نهاد خانواده نهایتاً سازش با دولت را به همراه می‌آورد. به همان اندازه می‌توان فراتر رفتن از نظام حاکم را در برنامه پ ک ک واقعی دانست که فراتر رفتن از مناسبات "سلطه و سرمایه" در نهاد خانواده را. بی‌جهت نیست که برنامه سیاسی پ ک ک جز چند عبارت‌پردازی کلی در مورد برابری و آزادی زن، چیزی در برندارد. (برنامه و اساسنامه – ص ۶۶) این جریان عموماً از بحث مشخص در مورد ساختارهایی که امروزه ستم بر زن را تولید و بازتولید می‌کند احتراز می‌کند. پتانسیل زنان برای مبارزه در مسیر رهایی خویش را نه از متن روابط اقتصادی – اجتماعی مشخص حاکم بلکه از تاریخ و اسطوره می‌گیرد. ازنظر آنان پتانسیل زن به خاطر قدیم است نه حال. زمانی مارکس گفت نقش اسطوره‌ها در تاریخ بشر این بود که به آدمی یاری می‌رساند تا بر تضادهایی که قادر به فائق آمدن بر آن در زندگی واقعی نبود، در ذهنش فائق آید. اما اسطوره‌سازی‌های اوجالان پیرامون زن، در خدمت پنهان کردن تضادهای واقعی‌ای است که زنان درگیر آن هستند.

می‌بینیم که چگونه محرک‌های واقعی نظامی که مدام زنان را به‌عنوان یک نیروی اجتماعی به میدان می‌آورد، توسط اوجالان دور زده می‌شود و درنتیجه مانعی برای شناخت همه‌جانبه از ساختار واقعیت مادی ستم بر زن به وجود می آید و مهم‌تر از آن چارچوب معوج و محدودی برای نقشی که انرژی انقلابی زنان می‌تواند ایفا کند ساخته می‌شود. زنان به‌جای براندازی نظام سرمایه‌داری – مردسالار و تغییر بنیادین ساختار اقتصادی اجتماعی باید به دنبال تنظیم "قرارداد اجتماعی" برای دمکراتیزه کردن نهاد خانواده باشند. گویی اوجالان همانند ژان ژاک روسو می‌پندارد که جامعه بر مبنای "قرارداد" اجتماعی اموراتش می‌چرخد نه "سازه" یا "ساختار"های اجتماعی. او ساختارهای موجود ستم بر زن را نادیده می‌گیرد در حالی که این ساختارهای اجتماعی‌اند که قراردادها را به وجود می‌آورند و نه برعکس. قراردادهای اجتماعی ناشی از ساختارهای اجتماعی‌اند که به‌نوبه خود، این ساختارها را قوام و مشروعیت می بخشند. بدون تغییرات ساختاری، تغییرات اجتماعی و خلق قراردادهای اجتماعی جدید میسر نیست. نهاد خانواده یکی از ساختارهای بنیادین نظام حاکم بر جهان است که هم پدیده‌ای زیربنایی است و هم روبنایی و حفظ آن – علیرغم تناقضاتش با نظام سرمایه‌داری - نقش مهمی در انباشت سرمایه در سطح جهانی، فرودستی زنان و حفظ ارزش‌ها و اخلاقیات کهنه دارد.[۵۵]

---

[۵۵]. این واقعیتی است که به دلیل تغییرات زیر بنایی و روبنایی در بسیاری از کشورها – به‌ویژه در میان توده‌های مهاجر و تحتانی و اقلیت‌های ملی پدیده‌ای به نام "ازهم‌گسیختگی خانواده" به وجود آمده است و جدایی‌های عظیمی میان اعضای خانواده به دلایل شغلی و مهاجرت و فقر و تنگدستی و ... پدیدار شده است. این وضعیت عملاً خواست بازسازی خانواده را (که بسیاری از توده‌ها از آن محروم گشته‌اند) مطرح می‌کند. همین وضعیت در مورد تغییر نهاد خانواده در آن مناطقی از جهان که اشکالی از خانواده فئودالی یا دهقانی – پدرسالار ادامه حیات می‌دهد نیز صادق است. به این معنا بازسازی خانواده بر پایه‌ای دمکراتیک ضروری است. حتی اگر انقلاب های سوسیالیستی نیز صورت گیرد عملاً رابطه دگر – جنسی و خانواده برای مدت طولانی

بر پایه نهاد خانواده است که قرارداد اجتماعی میان زن با مرد، رابطه زن با دولت و زن با جامعه تعریف می‌شود. این نهاد با تمامی روابط اقتصادی اجتماعی سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه طبقاتی درهم‌تنیده شده است و به همین علت این تمامیت باید تغییر یابد. بدون تغییر تمامیت یا کلیت این روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حاکم بر جهان حتی از دمکراتیزه کردن واقعی این نهاد هم نمی‌توان حرفی زد. خط سیاسی – ایدئولوژیک اوجالان دقیقاً چون از تغییر بنیادین این کلیت تن می‌زند، نمی‌تواند در مسیر رهایی واقعی زنان گامی‌بردارد و لذا تصویری معوج و اسطوره‌ای و غیرواقعی از ماهیت ستم بر

شکل مسلط تولیدمثل خواهد بود. خانواده کماکان در مناطقی از جهان که هنوز وابسته به تولید خرد کشاورزی‌اند باقی خواهد ماند. به‌نوعی پروسه متحول ساختن خانواده و از میان برداشتن آن پروسه‌ای دشوار، پیچیده و طولانی و تاریخی – جهانی خواهد بود. پرسش اساسی این است که پروسه بازسازی یا دمکراتیزه کردن خانواده چگونه صورت می‌گیرد؟ آیا به این امر باید به‌صورت هدفی در خود و ابدی و ازلی نگریسته شود یا خیر؟ مسلماً بازسازی خانواده نه تنها باید بر پایه درست - به معنای رهایی هر چه بیشتر زنان از روابط ستمگرانه - صورت گیرد که شامل محدود کردن کیش مادری نیز می‌شود. بلکه باید مدام همراه باشد با تشویق و تقویت اشکال دیگری از گردهمایی خانوادگی تا عملکرد خانه‌داری و مادری اجتماعی شوند. تا این نهاد که هم‌زمان با دولت و مالکیت خصوصی به وجود آمده تضعیف و سرانجام محو شود. این کار فقط از طریق انقلاب و دگرگونی کلی جامعه و جهان صورت می‌پذیرد.

علاوه بر این تغییر نقش زنان و خانواده و نیاز اقتصاد جهانی امپریالیستی در جذب هرچه بیشتر زنان در بازار کار به‌طور روزافزون با نیاز نظام حاکم به تحمیل ارزش‌های سنتی و حفظ خانواده، در تناقض است. این تغییرات و نیازهای متناقض سرمایه‌داری همچون تخت سنگ‌های عظیم قاره‌ای هستند که مدام با یکدیگر برخورد می‌کنند و به زمین‌لرزه‌ها و خیزش‌های عظیم پا می دهند. پاسخ نظام حاکم برجهان به این مسئله تشدید سرکوب زنان است. که امروزه در کشورهای مختلف اشکال مختلفی به خود گرفته است. شنیع‌ترین و حادترین شکل آن را بنیادگرایان مذهبی به نیابت از کل نظام سرمایه‌داری – امپریالیستی به اجرا درمی‌آورند.

زن و رهایی زنان ارائه می‌دهد. این کلیت استثماری، تبعیض‌آمیز و ستمگر فقط با انقلاب کمونیستی قابل تغییر است، انقلابی که باید امکان گذر از نهاد تاریخی خانواده را برای بشر فراهم کند و مقدمه رهایی همه‌جانبه زنان و کل جامعه بشود. با ابدی دانستن نهاد خانواده نمی‌توان گرهی از موقعیت ستمدیدگی زن در جهان امروز گشود.

نتیجه‌گیری

دیدیم که اوجالان چگونه تمام تلاش خود را به کار گرفت تا میان ناسیونالیسم و رهایی زنان آشتی ایجاد کند، اما تناقضات ذاتی میان این دو مسئله عملاً چنین امری را غیرممکن می‌کند و حاصل نهایی تفکر اوجالان در مورد زنان چیزی نیست جز بازتولید همان ایده‌های سنتی در چارچوب ناسیونالیسم.

در بُعد ایدئولوژیک، تفکر اوجالان نسخه دیگری است از "بازگشت به گذشته" که وعده خلاص شدن از فجایع نظام سرمایه‌داری را به مردم می‌دهد. با فضای ایدئولوژیکی که در این مقطع تاریخی بر جهان حاکم است ما به وسعت فرهنگ‌های گوناگون با انواع و اقسام ایدئولوژی‌های کهنه و ارتجاعی روبرو هستیم که به خود رنگ و جلای "نو" می‌زنند و این امر پدیده جدیدی نیست. سرمایه‌داری از زمانی که بر جهان غلبه یافت، گرایش بازگشت به گذشته برای خلاص شدن از فجایع آن را نیز تولید کرد. همواره کسانی بودند که این گرایش خود به خودی در میان توده‌های مردم را تئوریزه می‌کردند. مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست، این‌گونه افکار را "سوسیالیسم تخیلی" نامیدند و بنیان ایده‌آلیستی و ارتجاعی آن را به‌نقد کشیدند.

خلق چنین ایدئولوژی‌هایی در دوره کنونی اساساً ناظر بر فضای ایدئولوژیکی است که پس از به‌اصطلاح "مرگ کمونیسم" پدید آمده است.

اوجالان که در حسرتِ شریک شدن در قدرت سیاسی به اهمیت ایدئولوژی و ایجاد تمایز ایدئولوژیک آگاه است، تحت عنوان اینکه "سوسیالیسم قرن بیستم بیشترین خدمت را به سرمایه‌داری کرده" با تنها راه خلاص شدن از شر سرمایه داری و فجایع آن یعنی کمونیسم مقابله می‌کند. او تلاش عظیمی به خرج می دهد و به انبار نظریات گوناگون کهنه و شبه نو سرک می‌کشد تا ایدئولوژی‌ای را تولید کند که هم ضد کمونیستی باشد و هم ظاهری "نو" داشته باشد. او برای متمایز ساختن خود از تفکر بورژوایی غربی و همچنین کمونیسم به "بومی گرایی" کُردی و خاورمیانه‌ای رجوع می‌کند. همانند آنچه امثال شریعتی و یا حتی طرفداران خمینی از طریق بومی‌گرایی اسلامی در ایران انجام دادند. اوجالان نیز تلاش می‌کند برای "رجعت به گذشته" و "بازگشت به خویشتن خویش" انواع و اقسام نظریه‌های الیناسیون، پسااستعماری و پسامدرنیسم را – به‌ویژه در مورد مسئله زن – مورد استفاده قرار دهد، شکلی ناب از ایدئولوژی ناسیونالیستی بیافریند تا آنجا که شانه‌به‌شانه مذهب بساید.[۵۶] اما همان‌طور که

[۵۶]. شباهت‌هایی میان نظرات اوجالان با نسخه‌های احیاءگرایان اسلامی دوران اولیه به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و فمینیست‌های اسلامی امروز به چشم می‌خورد. افرادی از شریعتی تا زهرا رهنورد که با تکیه به نظریه ذات‌گرایی سعی می‌کردند مفهوم الیناسیون را در مورد دور شدن زن از سرشت طبیعی خود به کار برند. برای مثال رهنورد می‌گوید: «*لغو حجاب بزرگ ترین تراژدی خویشتن اسلامی ما بوده است. ... همین‌که این پرچم متعالی اسلام و اصالت از دست مردم پائین افتاد، جایش را رسوایی، بی‌ناموسی، آزادی نامحدود، تبه‌کاری، بی‌رحمی، خودنمائی، فساد و هرزگی و از بین رفتن کامل آزادی و استقلال گرفت. خدا دست نظام‌های ستم گر غرب و شرق را که در ۵۰ سال گذشته ما را به مغاک رسوایی جدائی از خویشتن اِسلامی متعالی‌مان پرتاب کردند، بشکند.*» ازنظر رهنورد، نه‌تنها حجاب زن پرچم اسلام و اصالت است بلکه در کشورهای شرقی و به‌خصوص در ایران، "زن نماد شرف جمعی یک ملت است." و تجاوز به این "شرف کلکتیو" موجب از هم پاشیدن روحیهٔ آن ملت می‌شود. وی از این طریق ثابت می‌کند که امپریالیست‌ها با لغو اجباری حجاب درواقع به این شرف

در مورد انواع و اقسام ایدئولوژی‌ها اسلام‌گرا و بومی‌گرا دیده‌ایم، این ایدئولوژی های ماهیتاً ارتجاعی، در عمل نظام مالکیت سرمایه‌داری و کلیه تبعیض‌های اجتماعی ازجمله ستم جنسیتی را در جهان معاصر تقویت و بازتولید کرده‌اند.

در بُعد سیاسی نیز تفکر اوجالان کاربرد عملی معینی دارد: تلاش برای مهار یک نیروی اجتماعی مهم برای پیشبرد مقاصد سیاسی و ناسیونالیستی خود. او تا آن حدی مدافع "آزادی زن" است که به بازسازی ملت کُرد یاری‌رساند. ملت آن حصاری است که زنان نباید از آن گذر کنند. هدف درهم شکستن تام و تمام زنجیرهایی نیست که دست‌وپای زنان را بسته است. محدودیت‌های تاریخی این

کلکتیو تجاوز کردند. البته رهنورد نمی‌گوید زن مسلمان باید خانه‌نشین باشد. ُرل مدل پیشنهادی او در واژه "زن کامل" فشرده است. طبق نظر او زن کامل زنی است که هم دارای "ریشه" و "اصالت" است و هم در جامعه فعال است. منظورش از "ریشه" و "اصالت" داشتن حجاب است. (به نقل از کتاب "زیبایی حجاب و حجاب زیبایی")

"فمینیست‌های اسلامی" نیز دارای نظراتِ ذات‌گرا در موردِ نقش‌های طبیعی و طبیعتِ مرد و زن هستند. بر این پایه معتقدند که تقسیم کار ستمگرانه در خانواده پدرسالار امری "طبیعی" است و نه اجتماعی. برای مثال جمیله کدیور معتقد است که معضل تبعیض جنسیتی در جوامعِی که اکثریت مسلمان هستند به این دلیل بروز می‌یابد که در این جوامع به‌اندازه کافی به وظایفِ طبیعی زنان همچون زنانگی و مادری و بزرگ کردن فرزندان ارج و احترام گذاشته نمی‌شود. "فمینیست" اسلامی‌های جمهوری اسلامی با تکیه به همان مفاهیمی که قبلاً توسط خمینی، مطهری و علی شریعتی و زهرا رهنورد طرح‌شده‌اند، باورهای اصلی اسلام را بازخوانی کرده‌اند تا موجودیت اجتماعی زن را که درنتیجه رشد سرمایه‌داری و همچنین تأثیرات انقلاب های سوسیالیستی قرن بیستم به‌طورجدی و بازگشت‌ناپذیر تغییر کرده است، یک‌بار دیگر با شریعت اسلام پیوند زنند. آن‌ها تلاش کرده‌اند هم بندهای ایران با بازار جهانی سرمایه‌داری را محکم نگاه‌دارند، هم اشکال باستانی پاتریارکی (پدرسالاری) را احیاء کنند. برای بحث بیشتر در این زمینه رجوع کنید به: «سرنگونی نظام پدرسالار جمهوری اسلامی گامی فوری در راه رهایی زنان»، در نقد کمپین یک میلیون امضا و فمنیسم اسلامی – مریم جزایری – انتشارات حزب کمونیست ایران (م.ل.م) - ۱۳۸۹.

تفکر دیر یا زود به مانعی در راه رهایی زنان و به ناگزیر به اهرمی برای مهار و کنترل این نیروی اجتماعی بدل خواهد شد. تمامی تلاش‌های نظری اوجالان از چنین خصلت مهارکننده‌ای در رابطه با بیداری سیاسی زنان کُرد برخوردار است. این امر برخاسته از موقعیت سیاسی متناقضی است که امروزه پ ک ک با آن روبرو است. بیداری سیاسی و مقاومت خلقی که خودِ پ ک ک زمانی نقشی مهم در برانگیختن آن داشته، امروزه برای سیاست‌های سازش‌کارانه و کنار آمدن با نظام حاکم بر ترکیه و جهان به معضلی بدل شده است. شکافی واقعی میان بیداری سیاسی و مقاومت زنان کُرد با ناسیونالیسم به وجود آمده است. این شکاف با افقی که هدف خود را "انتقام از تاریخ" یا "جبران بی‌عدالتی‌های تاریخی" یا بازگشتن به دوران "الهه مقدس" یا "ابدی دانستن نهاد خانواده" قرار می‌دهد پُر نخواهد شد. این شکاف تنها زمانی پاسخ خواهد گرفت که مبارزات مردم با افق رهایی بشریت (نه صرفاً رهایی یک ملت یا یک طبقه یا یک قشر ستمدیده) به‌پیش برود، یعنی افق کمونیستی که مخالف هر شکلی از ستم و استثمار است.

ملاحظه انتقادی

در مورد پرسش و پاسخ اخیر رفیق باب آواکیان در مورد ستم بر زن

فروردین ۱۳۹۸

این یادداشت برپایه متن پیاده شده از مصاحبه ویدئویی اخیر باب آواکیان تهیه شده است. متن فارسی این اثر در سایت اخبار روز (با ترجمه سپیده همراز) قابل‌دسترس است.

موضوع اصلی این پرسش و پاسخ، جایگاه مالکیت خصوصی و ستم بر زن، مشخصاً نقش ارث در تولید و بازتولید خانواده است.

باب آواکیان می‌گوید: «مالکیت خصوصی از طریق خانواده منتقل می‌شود»؛ «جریان زندگی و بقا و ثروت از کانال خانواده می‌گذرد. برای حفظ سیستم سرمایه‌داری باید این خانواده هم حفظ شود.»؛ «می‌توانید تصورش را بکنید که تحت سرمایه‌داری، ثروت به طریقی غیر از ارث و از کانالی غیر از خانواده منتقل شود؟»

البته نکات فوق بر بستر معینی طرح می‌شوند. یعنی در چارچوب جامعه امروزی آمریکا و به‌طورکلی دوره کنونی نظام سرمایه‌داری – امپریالیستی؛ با این هدف صحیح که ثابت شود چرا نمی‌توان در چارچوب شیوه تولید سرمایه‌داری از ستم بر زن خلاصی یافت.

به نظرم بی‌دقتی و تعمیمی در این پاسخ موجود است که می‌تواند به یک‌جانبه نگری هایی پا دهد.

۱ - این واقعیتی است که امروزه در گوشه و کنار جهان، بخش اعظم انتقال ثروت در میان توده‌های کارکن (از پرولتاریا تا خرده‌بورژوازی شهری و روستایی) از طریق ارث صورت می‌گیرد. قطعاً این میزان از انتقال ثروت از جایگاه کمی و کیفی معینی در ارتباط با کلیت انتقال ثروت و تولید و بازتولید نظام سرمایه‌داری و نظام خانواده برخوردار است. (به‌ویژه در مناطقی از جهان که هنوز از نقش خانواده پدرسالار به‌عنوان واحد تولیدی کاسته نشده است.) اما میزان این ثروت با ثروت سرمایه‌داران چندان قابل قیاس نیست. (هشتاد درصد ثروت دنیا در دست یک درصد جمعیت دنیا متمرکز است.) [۵۷]

در ارتباط با سرمایه‌داران نیز مشکل بتوان چنین حکمی‌داد. به‌ویژه اگر ثروت جامعه را خلاصه نکنیم به آنچه تحت مالکیت مستقیم و فردی و خانوادگی سرمایه‌داران قرار دارد. ثروت یک جامعه شامل منابع و امکانات طبیعی (مانند جنگل‌ها، مراتع، دریاها، رودخانه‌ها و معادن) و زیرساخت‌های اقتصادی (مانند بندرها، فرودگاه‌ها، بزرگراه‌ها، راه‌آهن‌ها، جاده‌ها، تأسیسات فضایی و نظامی ...) است. که بخش اصلی آن‌ها تحت مالکیت مشترک و تصاحب خصوصی سرمایه‌دارانه قرار دارند. اغلب پروژه‌ها در مقیاس بزرگ را که غالباً سرمایه‌داران منفرد قادر به تأمین اش نیستند دولت انجام می‌دهد. به تعبیر مارکس این‌ها بخشی از سرمایه پایا در سطح اجتماعی هستند که کلیه سرمایه‌داران به "رایگان" و به شکل جمعی و به‌مرور از آن سود می‌برند.

---

[۵۷]. برای مثال در جامعه فرانسه فقیرترین نیمه جمعیت مالک هیچ چیز نیست اما طبقه متوسط میراث بری موجود است که بین یک چهارم تا یک سوم کل ثروت های موروثی جامعه را مالک است و ثروتمند ترین ده درصد جامعه، مالک دو سوم کل ثروت جامعه هستند. به نقل از کتاب «سرمایه در قرن بیست و یکم» توماس پیکتی، ترجمه ناصر زرافشان انتشارات اگاه، صفحه ۵۳۹.

منابع و امکانات طبیعی و زیرساخت‌های اقتصادی که عمدتاً در شکل جمعی و مشترک - مشخصاً دولتی - تصاحب‌شده‌اند اساساً از طریق ارث منتقل نمی‌شوند. به نظر نمی‌رسد نقش و جایگاه کمی و کیفی این بخش از "سرمایه مشترک" یا "سرمایه دولتی" که به طریقی غیر از ارث به نسل بعدی سرمایه‌داران می‌رسد به لحاظ حجم و اندازه قابل قیاس با سرمایه‌هایی باشد که از طریق خانواده‌های سرمایه‌داران به نسل بعدی‌شان منتقل می‌شوند.

۲ – تاریخا انتقال ثروت از طریق ارث پدیده‌ای به‌جامانده از نظام‌های ماقبل سرمایه‌داری است. امتیاز و حقی "کهنه" (با ویژگی‌ها و محرک‌های خاص خود از زاویه حقوق مالکیت) است که در چارچوب شیوه تولید سرمایه‌داری به کارکرد خود تاکنون ادامه داده است. اما انتقال ثروت از طریق ارث در ذات سرمایه نیست. در کشورهای بلوک شرق سابق به ویژه شوروی در دوره‌ای که سرمایه‌داری در آن احیا شد، ارث نقش چندانی در انتقال ثروت جامعه نداشت. از این زاویه علیرغم اهمیت وابستگی اقتصادی زنان به مردان، نباید ستم بر زنان و اقتدار مردان بر زنان را به ارث پیوند زد. حتی غیرقابل‌تصور نیست که روزی نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی به‌جایی رسد که از طریق ارث انتقال ثروت صورت نگیرد. همانطورکه مدام از نقش تولیدی خانواده کاسته شد و عمدتاً به نهاد تنظیم‌کننده مصرف بدل شد، از کارکرد خانواده به‌عنوان نهادی برای انتقال ثروت نیز کاسته شود. هرچند نمی‌توان مسیر از قبل تعیین‌شده‌ای برای چگونگی تحول خانواده و نقش و جایگاه ارث) تحت شیوه تولید سرمایه‌داری ترسیم کرد. تاریخ نشان داد که مسیر تکامل نهاد خانواده در سرمایه‌داری تحت تأثیر گرایش‌ها و ضد گرایش‌های مختلف و با افت‌وخیز همراه است.

۳ - روشن است که امروزه ارث نقش مهمی در انتقال ثروت در جامعه آمریکا و حتی کل جهان دارد. اما نمی‌توان این امر را به کل تاریخ و در همه

دوره‌ها تعمیم داد. تا جایی که به تاریخ بشر برمی‌گردد، جوامع طبقاتی اشکال متنوعی از انتقال ثروت را از سر گذراندند. حتی دوره‌ای که نظام مالکیت خصوصی بر جوامع اولیه بشری سیطره یافت، زمان برد تا به لحاظ حقوقی و آئینی ثروت از طریق ارث منتقل شود. در مصر دوران فراعنه و یونان قبل از میلاد، از نظر حقوقی حاکم یا شاه مالک تمامی ثروت‌های جامعه بود و حتی پس از مرگ رئیس خانواده، حاکم حکم می‌داد که چگونه انتقال ثروت صورت گیرد. طول کشید تا این حق به لحاظ حقوق مالکیت به فرزندان مشخصاً پسر ارشد واگذار شود. [۵۸] در بسیاری از جوامع شرقی بین حق بهره‌برداری با حق مالکیت شکافی موجود بود. البته حق بهره‌برداری می‌توانست از طریق ارث منتقل شود یا نشود. این شکاف در برخی جوامع فئودالی و عشیره‌ای تا قرن ۱۹ به‌ویژه در ارتباط با ابزار اصلی تولید یعنی زمین باقی ماند. برای مثال تا اوایل نیمه دوم قرن ۱۹ در ایران شاه بود که مالک تمام زمین‌ها بود و در هر دوره او تصمیم می‌گرفت که زمین‌های مناطق مختلف را به چه کسانی واگذار کند. (امری که در ایران بدان سیستم تیولداری می‌گفتند.) همین مناسبات به‌نوعی میان مالکین زمین با بخش مهمی از توده‌های روستایی که بر روی زمین‌های مالکان بزرگ کار می‌کردند، نیز وجود داشت.

*****

به‌درستی در مقاله "پایه مادی برای انقلاب کمونیستی و روش انجام آن – باب آواکیان ۲۰۱۴" تأکید شد که: «تضادی حول ستم بر زن که قبل از سرمایه‌داری (به‌طور مثال در جوامع بزرگ فئودالی اروپا) وجود داشته است و

---

۵۸. مارکس در یادداشتی پیرامون رابطه قانون ازدواج با قانون مالکیت در روم باستان به نکته جالبی اشاره می‌کند. اینکه چگونه به دلیل تضاد میان خانواده سنتی اشرافی و قدرت فزاینده دولت به قشر نازکی از زنان طبقه حاکمه (تحت عنوان باکره‌های رومی) حق وصیت نامه نویسی و حقوق ارث بری اعطا شد.

ریشه در آغاز تقسیم جامعه به ارباب و برده، استثمارگر و استثمارشونده دارد که دچار تغییر شده و شکل‌های مختلف به خود گرفته است. واضح است که در سراسر تاریخ، تغییرات در شیوه تولید بر روی شکل‌های ستم بر زن تأثیر گذاشته است. اما برخی شاخص‌ها و عناصر پایه‌ای که قابل تقلیل دادن به هیچ شیوه تولیدی خاص نیستند را نیز حفظ کرده است. درک این موضوع بسیار مهم است.»

ارث را نمی‌توان شاخص و عنصر پایه‌ای تشکیل نهاد خانواده و ستم بر زن دانست. این نظر که در کتاب «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» انگلس طرح شده، تاریخا توسط برخی از فمنیست‌ها موردنقد قرار گرفته که باید بدان توجه شود و نکات درست آن نقادانه جذب بدنه سنتز نوین شود.

معضل صرفاً درک درست از نقش و جایگاه ارث و تأثیراتش بر نهاد خانواده در تاریخ گذشته نیست. تأکید بر نقش ارث می‌تواند به برخی یک‌جانبه نگری های بورژوا دمکراتیک رایج دامن زند که به‌هیچ‌وجه مدنظر کمونیست‌ها نیست. مشخصاً گرایش‌هایی که ستم بر زنان را صرفاً پدیده‌ای باقیمانده از نظام‌های ماقبل سرمایه‌داری می‌دانند و آن را در اساس مسئله‌ای بورژوایی قلمداد می‌کنند و برابری حقوقی را راه‌حل آن می‌دانند. هرچند در مناطقی از جهان برای اعمال ستم بر زنان از مناسبات ماقبل سرمایه‌دارانه در زیربنا یا روبنا سود برده می‌شود. اما در دنیای امروز، ستم بر زن بیان استفاده از نابرابری‌های اجتماعی از قبل به‌جامانده نیست بلکه اساساً بیان شکل جدیدی از نابرابری‌هاست که توسط قوانین حاکم بر نظام سرمایه‌داری – امپریالیستی تعیین و مشروط می‌شود. امروزه حاکمیت قانون ارزش است که می‌تواند (یعنی پتانسیل آن را دارد) هر نوع تفاوت (سنی، ملی، قومی، زبانی، نژادی، جنسیتی، گرایش جنسی و ...) را به نابرابری، تبعیض و ستم بدل کند. به‌عبارتی‌دیگر ستم بر زنان علیرغم ویژگی‌هایش اساساً در چارچوب تضاد اساسی عصر (تضاد میان مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی) تولید و بازتولید می‌شود.

مقاله "پایه مادی ..." به‌درستی جمع‌بندی کرده است که: «این تضاد (تضاد ستم بر زن و کلیه روابط اجتماعی مرتبط با آن و کلیه افکاری که وابسته به آن است) امروزه، در چارچوب و بستری گسترده‌تر که اساساً توسط حرکت تضاد اساسی تعیین می‌شود، شکل‌ها و تبارزات خاص خود را پیدا می‌کند، هرچند که هم‌زمان دارای جدایی، هویت و دینامیک نسبی خودش بوده و تضاد مشخصی است. این است راه درک مسئله. این پدیده‌ها دارای ویژگی هستند (اما همچنین، موجودیتشان در درون چارچوبی بزرگ‌تر است. باز تأکید می‌کنم که این رابطه‌یک رابطه ایستا نیست، رابطه‌ای است در حال حرکت و تغییر. درک صحیح روابط مهم است.»

مسئله زنان: دوران گذار؛ افق‌ها!

بهمن ۱۳۸۵

این سلسله نوشتار ها از منظر کمونیستی به جنبه‌های گوناگون مسئله زنان و جنبش زنان می‌پردازد. به امید آن که این مقاله‌ها بتوانند به بحث و جدل بیشتر در مورد مسئله زنان دامن زنند و به نوسازی جنبش کمونیستی ایران و بازسازی رابطه آن با جنبش زنان یاری رسانند.

چندی پیش یک رفیق زن از فعالین سابق یکی از سازمان‌های کمونیستی از تغییرات مهمی که در روحیه زنان در ایران – به‌ویژه روحیه زنان متعلق به اقشار میانی جامعه - به وجود آمده و اهداف و روش زندگی آن‌ها صحبت می‌کرد. سخنان او حاوی نکات جالبی بود. او می‌گفت در میان زنان کمتر زنی را می‌توان دید که هدف او همچون هدف زندگی عموم مادران ما باشد. مادرانی که زندگی خود را وقف شوهران خود می‌کردند و تمام تلاش زندگی آنان این بود که به اشکال گوناگون به همسر خود خدمت **می** کردند و از هرگونه فداکاری برای او فروگذاری نمی کردند و علیرغم نارضایتی‌های پنهان و آشکار، همیشه تابع او بودند.

این رفیق می‌گفت اما چیزی که عجیب است این است که بیشتر این زنان به شکلی - حتی افراطی - امروزه همه زندگی خود را وقف فرزندان خودکرده‌اند. او از بروز پدیده‌ای به نام "فرزند سالاری" به‌جای "شوهر سالاری"

اسم می‌برد. می‌گفت دیگر شوهر جایگاه سابق خود را در ذهن زن ایرانی ندارد اما به‌نوعی فرزند جای شوهر را گرفته است. تمام هم‌وغم زنان این شده که به شکل افراطی فرزندان خود را تر و خشک کنند و تمام تلاش خویش را برای موفقیت فرزندان جهت دهند.

نکته جالبی که این رفیق بر آن تأکید می‌کرد این بود که بسیاری از این زنان وقتی که به میان‌سالی می‌رسند و فرزندانشان به‌اصطلاح موفق می‌شوند (یا نمی‌شوند! چراکه آینده روشنی برای جوانان در این نظام موجود نیست.) به ناکارآ بودن این هدف پی می‌برند و خواهان آن هستند که درگیر فعالیت‌های اجتماعی گوناگون – به‌طور مثال بر سر مسئله زنان - شوند و زندگی خود را در جهت اهداف عالی‌تری سازمان دهند.

هنگام شنیدن حرف‌های این رفیق یاد قهرمان رمان «جان شیفته» اثر رومن رولان افتادم که ماجراهای آن در کشور فرانسه اتفاق افتاده است. رُمانی که در زمانه خویش نگاه پیشرفته‌ای نسبت به مسئله زنان داشت. قهرمان این رمان، در اوایل قرن بیستم زنی به نام آنت است. زنی فمنیست که مسئله وابستگی به مرد را برای خود حل کرده بود. آنت حتی حاضر به تشکیل خانواده و ازدواج با مردی که دوستش داشت و از او حامله شده بود، نشد. اما زندگی خود را وقف بزرگ کردن فرزند خود نمود.

هدف از این نوشتار، بررسی دلایل شکل‌گیری پدیده "فرزند سالاری" و اینکه چرا این پدیده خود نیز چکیده و بازتاب مناسبات اجتماعی ناعادلانه میان زن و مرد در جهان است، نیست.

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که ناگزیر بار عمده مسئولیت فرزند بر دوش زنان قرار دارد یا بهتر است گفته شود بر دوش آنان انداخته می‌شود. علاوه بر نابسامانی اقتصادی جامعه و مهاجرت‌های گوناگون و اجباری نیروی کار (از روستا به شهر، از یک منطقه به منطقه دیگر و یا به خارج از کشور) موجب شده که درعمل بار اصلی تعلیم و تربیت و نگهداری فرزند بر عهده زنان قرار گیرد و

از نقش مردان به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای کاسته شود. پدیده بی‌مسئولیتی مردان در برابر خانواده رشد فزاینده‌ای یافته است.

درنتیجه هدفم در اینجا بررسی تأثیر این قبیل کارکردهای نظام نیست. بلکه نقد آن ایده‌های کهنی است که به اشکال گوناگون تولید و بازتولید می‌شود و مانع رهایی زنان می‌گردد و مانع از آن می‌شود که زنان تمام انرژی و توان خویش را برای رهایی خود به‌کارگیرند تا به رهایی انسان یاری رسانند.

بسیاری از زنان هدف زندگی خود را با فرزند یا فرزندان خویش معنا می‌کنند و همان‌طور که زمانی سرنوشت آن‌ها با زنجیری دائمی به خواست شوهر قفل شده بود امروزه به خواست فرزند قفل شده است. حتی زنانی که از همسران خویش جداشده‌اند و به خارج از کشور مهاجرت کرده‌اند و می‌خواهند زندگی جدیدی را آغاز کنند دوباره با این بند روبرو هستند. در بسیاری از مواقع آنان مسئله فرزند را به اهرمی برای سرکوب خویش تبدیل می‌کنند، می‌توان گفت بخشی از زندگی را همه زندگی می‌پندارند و بدین طریق قادر نیستند اهداف عالی-تری را دنبال کنند.

اما شباهت سرگذشت آنت با زن ایرانی، انسان را به فکر وامی‌دارد. به‌یقین از نظر اقتصادی – اجتماعی، کشور فرانسه در ابتدای قرن بیستم که در حال گذار به یک کشور امپریالیستی قدرتمند بود با شرایط ایران امروز چندان قابل‌مقایسه نیست. اما مشترک بودن پدیده "فرزند سالاری" قابل‌توجه و بررسی است. اگرچه در فرانسه، انقلاب بورژوایی ۱۷۸۹ ضربه تعیین‌کننده‌ای بر مناسبات فئودالی وارد آورد، اما تحولات بورژوا - دمکراتیک در ارتباط با زنان بسیار کند و آهسته به‌پیش رفت. باید توجه داشت که در فرانسه، بعد از جنگ جهانی دوم یعنی در سال ۱۹۴۵، زنان دارای حق رأی شدند.[۵۹] آنت در دوره‌ای

---

[۵۹]. قابل توجه است که در ابتدا حق رأی به همه مردان نیز تعلق نگرفت. این حق ۷۵ سال پس از انقلاب شامل همه مردان شد.

زندگی می‌کرد که جامعه فرانسه در حال گذار به تحولات پیچیده‌تر و عمیق‌تر سرمایه‌داری و گذار به امپریالیسم بود. رمان «جان شیفته» به‌نوعی به تغییراتی که در روحیه و روش زندگی زنان فرانسه در حیطه مناسبات خانوادگی و روابط میان زن و مرد در آن دوره می‌پردازد.

بدیهی است که قوانین ویژگی‌های دوران گذار در کشوری همچون فرانسه با قوانین ویژگی‌های دوران گذار در کشورهای تحت سلطه بسیار متفاوت است و این تفاوت‌ها کیفی است. در کشورهای تحت سلطه این تحولات بسیار کندتر، دردآورتر و برای توده‌ها کشنده‌تر است. علیرغم تغییراتی که در ساختارهای اقتصادی اجتماعی این کشورها به‌واسطه ورود امپریالیسم و گسترش نظام سرمایه‌داری صورت گرفته، بخشی از روابط فئودالی به عناوین گوناگون حفظ گشته یا به صورت تغییر شکل یافته مورد استفاده قرار می‌گیرد.

این مسئله مانع از آن گشته که به‌طورقطع از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری گسست شود. به همین دلیل جامعه در حالت برزخی قرارمی‌گیرد. سنت‌ها با تغییراتی حفظ می‌شوند و با اشکال مدرن‌تر، ستم و استثمار در هم می‌آمیزند. در واقع زندگی مردم به‌واسطه تضاد میان مناسبات سنتی با مناسبات مدرن، تباه می‌شود. هرچقدر این کشمکش و تضاد شدیدتر باشد زندگی مردم دچار بحران‌های بیشتری خواهد شد. بی‌جهت نیست که امروزه نهاد خانواده در ایران در جریان "گذر از سنت به مدرنیته" به یکی از بحرانی‌ترین نهادهای اجتماعی بدل شده است. واقعیت بزرگ‌تر این است که زنان بیش از اقشار دیگر جامعه از این بحران و از این کشمکش میان "سنت و مدرنیته" رنج می‌برند. جایگزین نمودن فرزند به‌جای شوهر و "فرزند سالاری"، بازتابی از این دوران گذار است.

باوجوداینکه طی صدسال گذشته تغییرات مهمی در موقعیت اقتصادی، اجتماعی زنان در ایران انجام‌شده اما زنان جامعه ایران از آزادی فردی برخوردار نیستند. هنوز مردان برای زندگی فردی زنان تصمیم می‌گیرند. هنوز زندگی

بیشتر زنان توسط دیگران – به‌طور اساسی مردان - معنا و مفهوم می‌یابد. این خود نیز یکی از مشخصه‌های مناسبات ماقبل سرمایه‌داری است.

در یک جامعه ماقبل سرمایه‌داری، زن در دوران کودکی تابع پدر، در دوران جوانی تابع همسر و در دوران پیری تابع پسر است. انقیاد زن به مرد بخشی از انقیاد کلی‌تری است که بر چنین جوامعی حکم‌فرماست. یعنی عدم به رسمیت شناختن آزادی‌های فردی برای همه افراد جامعه. هر فرد به درجاتی، تابع قوم، قبیله، عشیره، طایفه و یا خانواده‌ای گسترده است. همه تصمیم‌های زندگی به نوعی تابع ملاحظه‌ها و فرهنگ قوم، قبیله، طایفه و خانواده است. در بستر این نوع مناسبات از آزادی عشق، آزادی ازدواج، آزادی شغل و پیشه و حتی آزادی انتخاب محل سکونت خبری نیست. امری که هنوز در مورد بیشتر زنان روستایی ایرانی صدق می‌کند که به‌ناچار باید به همان تکه زمین متعلق به همسر (یا دار قالی) پایبند باشند.

با غلبه سرمایه‌داری، "فردیت" در مرکز ایدئولوژی و فرهنگ جامعه قرار می‌گیرد. چراکه سرمایه‌داری نیازمند خریدوفروش آزاد نیروی کار است و هر قیدوبندی که مانع از انجام این کار شود را از سر راه برمی‌دارد. رشد مناسبات سرمایه‌داری در کشور ایران برای زنان عوارض دوگانه‌ای به بار آورد. از یک‌سو آنان را تا حدی از قیدوبندهای سنتی رهانید و از سوی دیگر به شکل دیگری وابستگی زن به مرد را تولید کرده است. زن به شکل پیچیده‌تر و متناقض تری به ملک خصوصی مرد بدل شده است. این مسئله در موقعیت زنان میانی شهری جامعه که بیش از زنان دیگر اقشار جامعه درگیر مناسبات سرمایه‌داری شده‌اند، بیشتر به چشم می‌خورد. زنانی که کماکان اسیر جو سنتی در خانواده و کل جامعه هستند، جوی که توسط مردان – حتی مدرن – (و مهم‌تر از آن قوانین و مقررات دولت مذهبی) اعمال می‌شود. این یکی از پایه‌های مشکل‌آفرین مسئله زنان در اقشار میانی جامعه شهری است. امری که طی این ۲۷ سال با توجه به

درهم‌آمیزی دین و دولت و ایدئولوژی و فرهنگ مذهبی اشکال حادتری به خود گرفته است.

زنان در زدودن قیدوبندهای سنتی منفعت دارند. زدودن قیدوبندها توسط مناسبات سرمایه‌داری پایه شرایط عینی است که موجب تقویت افق‌های بورژوا دمکراتیک در میان زنان و جنبش زنان در ایران می‌گردد. افقی که به‌ظاهر نویدبخش حل مسئله زنان است. اما با نگرشی واقع‌بینانه درمی‌یابیم که این مسئله بسیار پرتناقض است. از یک‌سو زنان به‌طور روزمره می‌بینند که مناسبات سرمایه‌داری در برخورد به مسئله زنان، پیشرفته‌تر از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری است و از سوی دیگر محدودیت‌هایی که زنان در نظام پیشرفته سرمایه‌داری با آن روبرو هستند را نیز مشاهده می‌کنند.

از یک‌سو زن ایرانی، نگاهی به‌پیشرفت زنان کشورهای امپریالیستی در دستیابی به حقوق برابر با مردان دارد و از سوی دیگر نظاره‌گر شکل‌گیری اشکال دیگری از ستم بر زنان در همین کشورها هستند.[٦٠]

این دو موقعیت متفاوت - یعنی موقعیت زنان در کشورهای امپریالیستی و شرایط زنان در کشورهای تحت سلطه - موجب سردرگمی‌های گوناگون شده است. برخی در مقابله با سنت به امپریالیسم امید می‌بندند یا به آن امتیاز می‌دهند و برخی در برابر امپریالیسم، سرنوشت خود را با حفظ سنت‌ها گره می‌زنند. روندی که در بسیاری از کشورهای تحت سلطه مانند ایران به چشم

---

[٦٠]. خشونت و بی‌رحمی در کشورهای امپریالیستی در اشکال جدیدتری تولید می‌شود. اگرچه هنوز از بسیاری جهات قابل‌مقایسه با زندگی زنان در کشورهای تحت سلطه نیست اما به اندازهٔ کافی دهشتناک است. در آمریکا هرچند دقیقه یک زن مورد تجاوز قرار می‌گیرد و هرچند ثانیه یک زن مورد ضرب‌وجرح قرار می‌گیرد. در فرانسه هر ۵ روز یک زن در اثر خشونت خانگی جان می‌سپارد و در ۱۵ کشور عضو اتحادیه اروپا درمجموع هرروز دو زن در اثر خشونت‌های خانگی جان می‌دهند.

می‌خورد. اگر کسی نخواهد بین مار و افعی، یکی را انتخاب کند و در ارتباط با این تناقض سؤال‌برانگیز کنجکاو و پیگیر باشد، می‌تواند افق دیگری در پیش رو داشته باشد. اگر کسی نخواهد فقط بر مبنای قیاس حال با گذشته قضاوت کند بلکه نگاهی به آینده نیز داشته باشد و به روشی علمی برای آفریدن روابطی متفاوت‌تر با کیفیتی رشد یابنده‌تر باور داشته باشد، بدون شک به افق دیگری روی خواهد آورد: افق سوم. افقی که از پایه عینی مشخص و قدرتمندی در جهان کنونی برخوردار است. افق سوسیالیسم و جامعه کمونیستی.

اما پیش از پرداختن به این افق و اینکه چگونه خواسته‌های به‌حق زنان در چارچوب آن پاسخ می‌گیرند و چرا مسئله زنان یکی از محرک‌های مهم تکامل و پیشرفت جامعه سوسیالیستی است، باید بیشتر به محدودیت‌های بورژوازی درزمینه حل مسئله زنان پرداخت و فهمید که چرا حتی رادیکال‌ترین بخش بورژوازی قادر نیست مسئله زنان را حل کند. امری که ریشه تاریخی دارد و در بخش بعدی این نوشتار بررسی می‌شود.

مسئله زن و محدودیت‌های تاریخی بورژوازی!

بهمن ۱۳۸۵

چندی پیش کتابی مطالعه کردم به نام «زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب» که حاوی نکات جالبی است. اصلی‌ترین نکته این کتاب مقابله با فلسفه طبیعت بشر (در فلسفه افلاطون، ارسطو و ژان ژاک روسو) است، فلسفه‌ای که تحت عناوینی چون «طبیعت زن این است و با مرد فرق می‌کند»، نابرابری اجتماعی میان زن و مرد را توجیه می‌کند.

باوجوداینکه درک نویسنده از افق ایده‌آل‌های بورژوایی فراتر نمی‌رود، در فصل‌هایی از کتاب به انتقاد از نظریه‌های ژان ژاک روسو (۷۸ - ۱۷۱۲) می‌پردازد. ژان ژاک روسو ایدئولوگ انقلاب فرانسه و الهام‌بخش آن بود. اگرچه روسو خود شاهد انقلاب نبود اما پایه‌های تئوریک شعار «آزادی - برابری — برادری» را که انقلاب ۱۸۷۹ فرانسه منادی آن بود، پی ریخت.

در فلسفه سیاسی روسو، از حقوق زنان خبری نیست. او لزومی ندید تا هنگام بحث درباره انسان، موضوع زن را مطرح کند. برای او نابرابری زن و مرد و بسیاری از تبعیض‌هایی که بین آن‌ها وجود دارد، ریشه طبیعی دارد. از نظر او وظایف غریزی زن مانعی برای پیشرفت او محسوب می‌شود اما مرد که عاری از این وظایف غریزی است می‌تواند با گام‌های بلند به‌پیش رود.

به همین دلیل او بر این باور بود که بنا بر فطرت و طبیعت زنان، آزادی و برابری عناصری بی‌ارتباط و نامناسب در مورد زنان است.

روسو معتقد بود که عقل زنان، عقلی عملی و تجربی است. او این عقل را نسبت به کشف و درک حقایق امور ناتوان ارزیابی می‌کرد. از نظر او زنان هرچند جزئیات را بهتر درک می‌کنند اما برخلاف مردان قادر نیستند که به اصول و قوانین کلان دست یابند. به همین خاطر تحقیق و بررسی محض و نظری قضایای بدیهی و قواعد کلی در علم به‌طورقطع در حوزه فکری زنان نمی‌گنجد.

روسو فرودستی زن و پیروی زن از مرد را این‌گونه فرموله می‌کند:

«مرد می‌فهمد، زن احساس می‌کند.»

«مرد دارای قوه استدلال است و زن از فریبندگی برخوردار است.»

«قانون مقدس و جاودان طبیعت حکم می‌کند که زنان شرایط لازم را برای کسب قدرت سیاسی و حتی نمایندگی نداشته باشند و این حقوق به‌طورکلی متعلق به مردان باشد.»

«قانون طبیعت به زنان حکم می‌کند که از مردان پیروی کنند.»[۶۱]

بدیهی است، انقلابی که ایدئولوگ‌هایش دارای چنین افکار و عقایدی نسبت به زنان بودند نمی‌توانستند مبشر رهایی زنان باشند. به همین دلیل، زنان فرانسه علیرغم شرکت فعال خویش در انقلاب، سهمی نبردند و در قانون اساسی در کنار مهجورین و دیوانگان قرار گرفتند و از حق رأی و دخالت در سرنوشت سیاسی خود محروم شدند. در کشاکش‌های سیاسی پس از پیروزی انقلاب، زنانی

---

[۶۱]. ژان ژاک روسو در ادامه افکار پدرسالارانه خود می‌گوید:

«باید اقتدار فردی در خانواده وجود داشته باشد و طبیعی است که آن اقتدار، اقتدار مرد است؛ زیرا گاهی اوقات زنان به علت وظیفه بارداری آمادگی چنین اقتدار و تسلطی را ندارند.»

«هویت مردان با میزان برخورداری آن‌ها از آزادی تعیین می‌شود اما هویت زنان شامل عفت و نجابت آنان است.»

«زن عنصری مهلک است و گمراه‌کننده، او را هم دوست می‌دارم و هم از او متنفرم زن مرد را به بردگی می‌کشاند!»

که مدافع حقوق سیاسی برابر بودند بی‌رحمانه سرکوب شدند. نمونه برجسته آن «المپ دو گوژ» بود که در سال ۱۷۹۳ به گیوتین سپرده شد. به قول یکی از روزنامه‌های آن دوران: «جرم او این بود که فضایل مربوط به جنسیت را فراموش کرده بود.» یا به قول یکی از ژاکوبن ها: «او زن بی‌شرمی‌بود که از انجام وظایف خانگی خویش خودداری کرد و خواست سیاستمدار شود.»

عقاید و آرای متفکرانی همچون روسو در بستر شرایط خاص تاریخی خود قابل بررسی است. با اشاره به اینکه عمر چندانی از رشد مناسبات بورژوایی در بطن مناسبات فئودالی نگذشته بود و بورژوازی نوپا در حال خیز برداشتن برای کسب قدرت و سرنگونی فئودالیسم بود. روسو یکی از متفکران اولیه بورژوازی بود که علیرغم موضع ترقی‌خواهانه خویش در مخالفت با سلطه کلیسا برمقوله آموزش‌وپرورش و دخالت کلیسا در امر ازدواج، درزمینه برخورد به مسئله زنان از عقاید فئودالی گسست نکرده بود.

باوجوداینکه مقوله‌های مقدسی چون مالکیت خصوصی و ارث چندان مورد تصدیق روسو نبود اما وی هیچ‌گاه حاضر نشد اصل مالکیت مرد بر زن را زیر سؤال ببرد. به همین خاطر نظارت مرد بر زن را همواره ضروری می‌دانست، تا مرد مطمئن شود فرزندانی که او مجبور است از آن‌ها نگهداری کند متعلق به دیگران نیستند.

باوجوداینکه متفکران بعدی بورژوازی همراه با رشد مناسبات سرمایه‌داری ورود اجتناب‌ناپذیر بیش‌ازپیش زنان به عرصه بازار کار و مهم‌تر از آن پیوند مبارزات زنان و طبقه کارگر، چندان به افکار روسو وفادار نماندند و ایده‌ها و افکار دیگری را ارائه کردند. اما هیچ‌کدام قادر به گسست از ایده مالکیت مرد بر زن نشدند. این محدودیت تاریخی، مربوط به طبقه‌ای بود که کماکان بقا و منافع خویش را در حفظ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید می‌دید.

اما طنز اینجاست که بعد از گذشت نزدیک به ۳۰۰ سال، آن دسته از نظریه‌پردازان طبقات حاکم در ایران که می‌خواهند رنگ و لعاب "مدرنیستی" به خود بزنند افکار و عقایدشان اگر از روسو عقب‌تر نباشد جلوتر هم نیست.

به‌طور نمونه افرادی چون عبدالکریم سروش پس از سال‌ها تبلیغ دین و خرافه وقتی "مدرن" می‌شود و می‌خواهد اهمیت یک مسئله فلسفی را نشان دهد آن را مردافکن می‌خواند. یعنی هرگز به ذهن این آقا که خود را طرفدار پوپر (فیلسوف پوزیتیویست اتریشی-بریتانیایی) هم می‌داند خطور نمی‌کند که زنان هم می‌توانند به فلسفه بپردازند. عقاید او در مورد زنان از مثنوی مولوی و افکار ضد زن عارفان ایرانی فراتر نمی‌رود. بی‌جهت نیست که دانشجویانش در دفتر تحکیم وحدت میان حوزه و دانشگاه در ابتدای قرن بیست و یکم هنوز عقیده دارند که حقوق زن و مرد مساوی نیست بلکه مشابه است.

با نگاهی به فصل پایانی کتاب «زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب» به افکار جان استوارت میل می‌پردازیم که در نیمه اول قرن نوزده زندگی می‌کرد. جان استوارت میل یکی از اولین متفکران مرد بورژوا بود که از حقوق زنان دفاع کرد و خواهان حق رأی برای زنان شد. او مدافع آزادی زنان و حق انتخاب شغل و حرفه برای زنان بود. او اصل آزادی فردی بورژوائی را به زنان گسترش داد و خواهان فرصت‌های شغلی برابر برای آنان شد.[٦٢]

نکته برجسته در آرای جان استوارت میل، زیر سؤال بردن "حق طبیعی سلطه مرد بر زن" بود. او گفت: «آنچه به نام "طبیعی بودن" قلمداد می‌شود، در واقع ابزاری عمومی برای جلوه دادن غیرطبیعی امور است.» اما استوارت میل به‌طورقطع نتوانست از فلسفه طبیعت بشر گسست کند. برای همین نتوانست

---

[۶۲]. «انقیاد زنان» نام کتابی است که جان استوارت میل در سال ۱۸۶۹ منتشر کرده است. این کتاب به فارسی ترجمه‌شده است. می‌گویند جان استوارت میل این کتاب را تحت تأثیر همسر خود که از فعالین جنبش زنان بود به نگارش درآورد.

به‌طور عمیق مسئله ستم بر زن و بی‌عدالتی‌هایی که در مورد این بخش از جامعه انجام می‌گیرد را درک کند. دفاع او از نظام خانواده سنتی و تقسیم‌کار سنتی میان زن و مرد برابری خواهی وی را محدود کرد.

استوارت میل باوجودی که از استقلال اقتصادی زن دفاع می‌کرد، می‌گفت اگر زنان آزاد باشند بین انتخاب واقعی برای کار یا ازدواج، ازدواج را ترجیح می‌دهند و او این کار را مترادف با انتخاب یک شغل از طرف مرد می‌دانست. از نظر او بزرگ‌ترین شغل زن «زیباسازی زندگی و افشاندن طراوت است، چراکه زنان (به‌طور طبیعی) دارای این لطافت‌ها و ذوق‌های برتر هستند.» جان استوارت میل نتوانست تغییرپذیری نهاد خانواده را ببیند و به همین جهت دفاع او از خانه‌داری زن به‌عنوان یک شغل، شکاف عمیقی را در اندیشه‌های او در زمینه برابری حقوقی میان زن و مرد به وجود آورد.

این شکاف در تفکر بورژوازی – نسبت به خانواده و کار خانگی زنان - هیچ‌گاه پُر نشده هرچند که شکل‌های تکامل‌یافته‌تری به خود گرفت. چراکه بورژوازی از نظر تاریخی نهاد خانواده را از فئودالیسم به ارث برد و آن را برای بالا بردن بهره‌وری سرمایه به کار گرفت. اگرچه تحت سرمایه‌داری پیشرفته برخلاف فئودالیسم نهاد خانواده دیگر نقش تولیدی ایفا نمی‌کند. (مانند نقشی که خانوارهای دهقانی در تولید داشتند.) اما نهاد خانواده کماکان برای بورژوازی از نقطه نظر مناسبات تولیدی نقش مهمی در تنظیم مصرف سرانه جامعه و پرورش نیروی کار دارد. علاوه بر آن در روبنای جامعه نقش مهمی در تولید و بازتولید امتیازهای مردان جامعه نسبت به زنان دارد. امتیازهایی که از نظر ایدئولوژیک-سیاسی اهمیت زیادی برای بورژوازی دارد برای اینکه کنترل نیمی از جامعه توسط نیمی دیگر کنترل کل جامعه را برای او آسان‌تر می‌کند.

قابل‌توجه است که جان استوارت میل تحت تأثیر ایده‌های برابری‌طلبانه زنان آزادیخواه و ایده‌های عدالت‌خواهانه سوسیالیست‌های تخیلی آن دوره، ایده‌های خود را ارائه داد. او به‌طور مشخص از کسانی چون سن سیمون و شارل

فوریه تأثیر گرفت و خود نیز بدان اذعان داشت. این شارل فوریه بود که برای نخستین بار اعلام کرد که هراندازه زنان یک جامعه از آزادی بیشتری برخوردار باشند، آن جامعه پیشرفته‌تر است.

اما نکته جالب‌تر اینکه، باوجوداینکه افرادی چون جان استوارت میل در ابتدای قرن نوزده مسئله حق رأی زنان را طرح کرده بودند، بیش از صدسال طول کشید تا بورژوازی این حق را به رسمیت بشناسد. معلوم نیست که اگر مبارزات زنان و همچنین تحولات بزرگ انقلابی در تاریخ – به‌طورمشخص، انقلاب اکتبر روسیه - نبود، بورژوازی تا کی این مسئله را ادامه می‌داد. آن‌گونه که امروزه برابری دستمزد زن و مرد که در بسیاری از کشورهای امپریالیستی از نظر قانونی رسمیت یافته، کش‌دار شده است. به قول مقاله‌ای (از لوموند دیپلماتیک)، اگر اوضاع به همین روال بخواهد پیش برود رسیدن به برابری دستمزد زن و مرد در نظام سرمایه‌داری چند صدسال به طول خواهد انجامید.

تمام مسئله در این است که با افق بورژوا دمکراتیک نمی‌توان به برابری میان زن و مرد و مهم‌تر از آن رهایی زنان از ستم دست‌یافت. اما تناقض جامعه ایران این است که بسیاری از زنان هنوز در تحقق خواسته‌های بورژوا دمکراتیک، منافع اساسی دارند. این تناقض را چگونه باید پاسخ داد؟ چگونه می‌توان افق عالی‌تر و بالاتری را پیش روی خود قرارداد؟ ارتباط آن افق عالی‌تر با شعارها و خواسته‌های امروزی چیست و چه تأثیری در اهداف و روش‌های مبارزاتی خواهد داشت؟ و مهم‌تر از همه چرا تنها با افق کمونیستی می‌توان به رهایی دست‌یافت؟ و در این راه تجارب مثبت و منفی جنبش کمونیستی نسبت به مسئله زن آنچه جایگاهی دارد؟

سخنی با جنبش چپ!

آیا وقتش نرسیده؟

بهمن ۱۳۸۵

قتل صبیه، ماجراهای آقای چگینی[۶۳] و به میان آمدن نام برخی جریان‌های سیاسی چپ به دلیل روابطی که با آقای چگینی داشتند بار دیگر موجب طرح پرسشی اساسی در اذهان شد.

آیا زمان آن نرسیده که احزاب و سازمان‌های چپ، چگونگی برخورد به مسئله زنان را به‌عنوان معیاری برای عضویت در تشکیلات خویش قرار دهند و رفتار با زنان به یکی از محک‌های مهم برای عضویت افراد در سازمان‌های آن‌ها تبدیل شود؟

---

[۶۳]. صبیه از فعالان فمنیست در تهران بود که در روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۶ با ضربات چاقو توسط همسرش علی چگینی به قتل رسید. علی چگینی از فعالین سیاسی بود که مقالاتی از او در نشریه آدینه به چاپ می‌رسید. علی چگینی پس از ارتکاب قتل متواری شد و به کردستان عراق رفت و در پناه برخی گروه‌های سیاسی چپ قرار گرفت و مدتی به همکاری با آنان پرداخت. متأسفانه کسانی که از این ماجرا باخبر بودند در این مورد سکوت کردند. تا زمانی که تعدادی از فعالان فمنیست ایران با انتشار بیانه‌ای تحت عنوان«سرکوب‌شده‌ها همواره بازمی‌گردند» سکوت را شکستند و علی چگینی را افشا کردند. اسناد و مباحث مربوط به این ماجرا من‌جمله نامه علی چگینی در دفاع از خود در نشریه هشت مارس (شماره ۱۱ بهمن ۱۳۸۳) قابل‌دسترس است.

آیا زمان آن نرسیده که هنگام پیوستن یک مرد به یک تشکیلات، درک و عملکرد او نسبت به مسئله زنان مورد توجه قرار گیرد؟

آیا زمان آن نرسیده که گُسست از عقاید و رفتارهای سنتی و تغییر جهان‌بینی نسبت به مسئله زنان به معیاری برای انقلابی‌گری بدل شود؟ به معیاری برای تشخیص انقلابیون راستین از انقلابیون دروغین؟

آیا زمان آن نرسیده که در اساسنامه‌های احزاب و سازمان‌های چپ چگونگی برخورد به مسئله زنان جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد؟ با رفتارها، ارزش‌ها و فرهنگ‌های کهنه و ستمگرانه مرزبندی شود، رفتار و فرهنگ نوینی در سطح جامعه و مناسبات میان زن و مرد تبلیغ شود؟

چگونه فردی به فرد دیگر می‌تواند ستم کند و خود آزاده باشد؟ مردی که به زنی ستم روا می‌دارد، چگونه می‌تواند ادعا کند که مبارز پیگیر و مداوم علیه همه اشکال ستم و استثمار است؟

زمانی بود که بخش‌های زیادی از جنبش چپ ایران اهمیت مسئله زنان را درک نمی‌کردند؛ مسئله زنان جای چندانی در برنامه‌های سیاسی آنان نداشت؛ بهای لازم را به شور، انرژی و پتانسیل انقلابی زنان برای تغییر جهان نمی‌دادند؟ درنتیجه آنان نه‌تنها خود را از یک پتانسیل انقلابی محروم کردند بلکه به دست خود زمینه‌های شکست انقلاب ۱۳۵۷ را نیز فراهم کردند. جنبش چپ خود را از نیروی انقلابی که می‌توانست نقش مهمی در گسست از افکار و عقاید سنتی و ایده‌های کهنه در سطح جامعه ایفا کند محروم کرد. جنبش چپ از انگشت نهادن بر مسئله‌ای که می‌توانست نقش مهمی در طرح ایده‌های رادیکال و نواندیشی مبارزان و انقلابی کردن آنان و کل جامعه داشته باشد طفره رفت. درنتیجه این امر خود به یکی از موارد پسرفت‌های جدی چپ در جامعه تبدیل شد.

زمانی بود که برخی از سازمان‌های چپ تا بدان حد اسیر افکار سنتی بودند که نادانی و برخورد غلط به مسئله زنان را به یک فضیلت بدل ساختند. از نظر

آنان انگشت گذاشتن بر مسئله زن یعنی تفرقه انداختن در صفوف طبقه کارگر و تفرقه انداختن در صفوف مبارزه ملی و ضد امپریالیستی بود. آنان عمل کارگری که همسرش را کتک می‌زد، توجیه می‌کردند زیرا از نظر آنان مقصر کارفرمایی بود که به کارگر مرد فشار می‌آورد. آنان زن کُردی را که لباس پیشمرگان مرد را می‌شست، تشویق می‌کردند و از آن به‌عنوان یک وظیفه مبارزاتی یاد می‌کردند. آنان، زنان انقلابی را به سازش و مدارا و تسلیم در مقابل رفتارهای زشت مردسالارانه دعوت می‌کردند. بدین گونه روحیه انقلابی زنانی که گام برداشته بودند و علیه سنت‌های ارتجاعی در خانواده و جامعه شوریده بودند و به جنبش انقلابی پیوسته بودند را تضعیف می‌کردند.

مگر می‌توان مخالف تفرقه میان کارگران بود اما به پدرسالاری و مردسالاری به‌عنوان عامل اصلی تفرقه میان زنان و مردان کارگر بی‌تفاوت بود؟ عاملی که نظام سرمایه‌داری با تمام توانش از آن محافظت و تبلیغ می‌کند و سعی دارد با دادن امتیازهای پیش‌پاافتاده به مردان آنان را به ستمگرانی کوچک بدل کند که نیمی از جامعه را کنترل کنند تا کنترل کل جامعه راحت‌تر انجام گیرد.

مگر می‌توان مخالف تفرقه در صفوف مبارزه ضد امپریالیستی بود اما کاری به نیروهای ارتجاعی نداشت که به‌زور حجاب را بر زنان تحمیل می‌کردند و بر صورتشان تیغ می‌انداختند.

مگر می‌توان مخالف بورژوازی بود و اما به قول انگلس کاری به نقشی که مرد در خانه به‌عنوان یک بورژوا ایفا می‌کند، نداشت؟

مگر می‌توان مخالف مالکیت خصوصی و مناسبات اجتماعی و ایده‌ها و رفتارهای ناشی از آن بود اما از مبارزه با یکی از عناصر تولید و بازتولید این مناسبات یعنی مالکیت مرد بر زن خود را کنار کشید؟

مگر می‌توان با تسلیم شدن در مقابل ارزش‌ها و معیارهای سنتی حاکم بر جامعه به مبارزه علیه قدرت‌های حاکم پرداخت؟

زمانی بود که بخش‌های زیادی از جنبش چپ از مبارزات زنان فاصله گرفتند، اما زنان در صحنه ماندند و در عرصه‌های مختلف به مبارزات خود ادامه دادند. زنان در مقابل اشکال گوناگون ستمگری به اشکال مختلف مقاومت کردند. سال‌ها ایستادگی کردند و جنبشی را به ثبت رساندند که امروزه کسی یارای انکار آن نیست.

یکی از دستاوردهای این ایستادگی، تغییرات مشهود در برنامه‌های سیاسی بیشتر سازمان‌های چپ نسبت به مسئله زنان است. هر یک به فراخور دیدگاه، جایگاه و سابقه خویش از جنبش زنان تأثیر گرفتند. برخی آگاهانه، برخی خودبه‌خودی، برخی واقعی و جدی، برخی ظاهری و مصلحتی، برخی روشن‌تر، برخی مبهم‌تر، برخی عمیق‌تر، برخی سطحی‌تر؛ هر یک به‌گونه‌ای این تأثیر مثبت را منعکس کردند. می‌توان گفت بیشتر احزاب و سازمان‌های چپ، مسئله زنان را (حداقل در حرف) به رسمیت می‌شناسند و بر حقانیت آن تأکید می‌ورزند.

علیرغم این تأثیر مثبت، همچنان شاهد موارد مبهم در برنامه‌های سیاسی و رفتار آن‌ها هستیم. هنوز چپ‌هایی وجود دارند که در مقابل خواسته‌های عادلانه زنان به‌طور مثال حق سقط‌جنین، شرط و شروط می‌گذارند؛ یا درک برخی دیگر از رهایی زنان فقط برابری دستمزد میان زن و مرد است و چشم خویش را بر تمامی اشکال موذیانه آشکار و پنهان ستم بر زن می‌بندند.

برای بسیاری از آنان رفع ستم بر زنان و مبارزات زنان نه یک محرک قدرتمند انقلاب سوسیالیستی و پیشرفت جامعه سوسیالیستی بلکه تنها تحقق چند بند حقوقی و قانونی پیش‌پا افتاده دمکراتیک است که آن نیز از سر منت به زنان اعطا می‌شود. درنتیجه، بی‌جهت نیست که بسیاری از فعالین جنبش

زنان این قبیل بندهای برنامه‌ای و عبارت‌های آتشین را تزیینی و شعاری قلمداد کرده و اعتماد آن‌ها نسبت به سازمان‌های چپ جلب نمی‌شود.[٦٤]

ماجرای آقای چگینی بار دیگر نشان داد که این بی‌اعتمادی‌ها از پایه‌های عینی معینی برخوردار است و نمی‌توان فقط به سخن و تبلیغات احزاب و سازمان‌ها اکتفا کرد. متأسفانه کسانی که به‌طور مستقیم درگیر این ماجرا بودند پس از مدت‌ها سکوت به توجیه برخوردهای غلط خویش پرداختند. حتی اهمیتی به درخواست‌های افشاکنندگان قتل صبیه و دیگر فعالین جنبش زنان نکردند و اطلاعاتی را که این زنان خواهان آن بودند منتشر نساختند. این حداقل کاری بود که می‌توانستند انجام دهند و علیرغم اشتباهاتی که شد، فرصت خوبی بود که معیارهای خود را در برخورد به مسئله زنان پالایش دهند.

این ماجرا نشان داد که مسئله زنان به‌راحتی در بیشتر احزاب و سازمان‌های چپ جا نمی‌افتد. این امر نیازمند دامن زدن به مبارزه آگاهانه است. این وظیفه بر دوش فعالین جنبش زنان و زنانی که در صفوف احزاب و سازمان‌های چپ مبارزه می‌کنند سنگینی می‌کند. همچنین بر دوش احزاب و سازمان‌هایی است که در تئوری و پراتیک به اهمیت مسئله زنان در جامعه ایران پی برده‌اند. بدون شک این مبارزه خود بخشی از دستیابی به درک عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر از مسئله زنان و فراتر از آن درک عمیق‌تر از سوسیالیسم و

---

[٦٤]. علیرغم چنین محدودیت‌هایی حدود دو سال پیش بیانیه‌ای تحت نام «اصول پایه‌ای در مورد برابری و آزادی زنان ایران» منتشر شد. این بیانیه که به همت یکی از فعالین جنبش زنان تهیه شد و امضای چندین حزب و گروه چپ را با خود به همراه داشت، امیدی در جنبش چپ و همچنین میان فعالین جنبش زنان دامن زد. برای نخستین بار جنبش چپ ایران سعی کرد معیارهای حداقل خود را نسبت به مسئله زنان بیان کند و استانداردهای حداقلی که شاخص جنبش چپ در ایران است را پیش رو داشته باشد، هرچند این امید چندان پا نگرفت و تقویت نشد. اما این امر یکی از مسائل بسیار عاجل جامعه ایران، جنبش کمونیستی و جنبش زنان است و هنوز پاسخ می‌طلبد.

کمونیسم در جامعه و در صفوف جنبش چپ است. نمی‌توان بدون مبارزه علیه پدرسالاری در همه ابعاد (در جامعه، در خانواده و حتی در مناسبات میان مردان و زنان انقلابی) به‌طور مؤثری علیه نظام حاکم و نظام سرمایه‌داری مبارزه کرد. هرگونه سازش‌کاری در زمینه مبارزه علیه پدرسالاری به سازش‌کاری در مقابل کل نظام حاکم منتج خواهد شد. همان‌طور که سازش با نظام حاکم به ناگزیر به سازش باارزش‌های کهنه این نظام در ارتباط با زنان منجر خواهد شد، برخورد نادرست به مسئله زنان نیز به ناگزیر به پذیرش بخشی از ساختار نظم کهنه منجر خواهد شد. مبارزه برای رهایی از ستم جنسیتی با مبارزه برای رهایی از ستم و استثمار طبقاتی همچون حلقه‌های یک زنجیر درهم‌تنیده‌اند. نمی‌توان هیچ حلقه‌ای از این زنجیر را دست‌نخورده باقی گذاشت چراکه هر حلقه‌ای از ستم که بقا یابد، امکان می‌یابد که دیگر حلقه‌های ستم را بازتولید کند.

این حقیقتی است رهایی‌بخش. عمل کردن بر پایه این حقیقت، هم به شکوفایی جنبش زنان یاری می‌رساند و هم به نوسازی و شکوفایی احزاب و سازمان‌های چپ که خواهان مبارزه همه‌جانبه علیه نظام طبقاتی مردسالار حاکم بر جهان هستند، کمک می‌کند. از همین روی زمان آن رسیده که برخورد به مسئله زنان به یک معیار مهم در برنامه و اساسنامه‌های سازمان‌های چپ در گفتار، کردار و رفتار آنان بدل شود. این نیاز زمانه است! آن را دریابید!

در نقد یک شعار! در نقد یک دیدگاه!

مهر ۱۳۸۶

رابطه جنبش کمونیستی و جنبش زنان را می‌توان با نقد شعار "جنبش زنان، متحد جنبش کارگری" آغاز کرد. شعاری که در هشت مارس ۲۰۰۷ در برخی دانشگاه‌های ایران طرح شد.

در مورد انگیزه مثبتی که در پس این شعار قرار دارد، بحثی نیست. بی‌تردید طرح این شعار تلاشی است برای تأکید بر اتحاد میان جنبش‌های توده ای؛ مرزبندی با گرایش‌های راست و لیبرالی درون جنبش زنان و شاید تأکیدی است بر ضرورت انقلاب سوسیالیستی. اما چرا جنبش دانشجویی در روز جهانی زن، به‌جای برجسته کردن وظیفه خود در برابر جنبش زنان، برای این جنبش تعیین تکلیف می‌کند که با کدام جنبش متحد شود؟ پرسیدنی است چرا جنبش دانشجویی شعار "جنبش کارگری، متحد جنبش زنان" را پیشنهاد نمی‌کند؟ آیا عناصر فعال چپ دانشگاه به همان میزانی که تلاش می‌کنند این شعار را در جنبش زنان درونی کنند؛ بر همراهی کردن کارگران با جنبش زنان نیز تأکید می‌کنند؟ آیا جنبش دانشجویی به همان میزان که در تعیین شعار برای جنبش زنان پافشاری می‌کند، در مورد جنبش کارگری نیز این روش را به کار می‌برد؟

هدف از گشودن این بحث به چالش کشیدن برخی ایده‌های غالب و رایج در جنبش‌های اجتماعی است. ایده‌های نادرستی که در ارتباط با جنبش زنان،

آشکارا خصلت پدرسالارانه به خود می‌گیرند و از سابقه تاریخی معینی در جنبش کمونیستی برخوردار هستند.

امروزه‌روز، جنبش کارگری برای بسیاری از فعالان چپ، به کعبه مقدسی بدل شده که جنبش‌های توده‌ای باید در مقابل آن سر تعظیم فرود آورند، سوگند وفاداری یاد کنند تا از "گناهان بورژوا دمکراتیک" خود پاک شوند تا خصلت "سوسیالیستی" به خود گیرند. باید مشخص شود چرا فقط جنبش کارگری است که در میان دیگر جنبش‌های توده‌ای موجود در جامعه، از این مقام شایسته برخوردار است؟ چرا جنبش کارگری آن "کلیتی" است که دیگر "اجزا" را باید دربرگیرد؟ کیفیت ویژگی جنبش کارگری چیست که در مقام "کل" باید آن را به رسمیت شناخت؟

تا آنجا که به‌واقعیت مربوط می‌شود شکل‌گیری جنبش کارگری (درک بیشتر عناصر چپ از جنبش کارگری، مبارزات کارگران در عرصه خواسته‌های اقتصادی است) مانند سامانیابی دیگر جنبش‌های توده‌ای، واکنش عادلانه‌ای است به ستمی که به‌طور روزمره توسط نظام سرمایه‌داری بر کارگران اعمال می‌شود. این جنبش که در مدار خریدوفروش بهتر نیروی کار جریان دارد مانند دیگر جنبش‌های توده‌ای از نقاط قوت و ضعف مشخصی برخورداراست و گرایش های سیاسی مختلفی را در برمی‌گیرد. به این معنا، جنبش کارگری نیز مانند دیگر جنبش های توده‌ای می‌تواند از جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک ـ سیاسی متفاوتی پیروی کند. این جنبش کارگری به‌طور خودبه‌خودی، نه از کیفیت سوسیالیستی برخوردار است و نه نسبت به سایر جنبش‌های توده‌ای کیفیت ویژه ای دارد که آن را در جایگاه "کل" و موقعیت برتر قرار دهد.

حتی اگر بخواهیم در شرایط کنونی مقایسه‌ای بین جنبش‌های توده‌ای مختلف با یکدیگر انجام دهیم، آشکارا پیداست که جنبش زنان و جنبش دانشجویی نسبت به جنبش کارگری، سیاسی‌تر و به‌مراتب رادیکال‌تر هستند؛ این جنبش‌ها نسبت به جنبش اقتصادی کارگری، بیشتر دورنمای جامعه آینده

را به صحنه اجتماعی می‌کشانند و بیشتر بر خواسته‌هایی تأکید دارند که امکان دستیابی به آن‌ها در چارچوب نظام جمهوری اسلامی بسیار کمتر است. جنبش زنان به‌طور مستقیم عصب حساس حکومت دینی را نشانه گرفته‌اند و در شرایط کنونی نقش مهمی در قطبی کردن فضای سیاسی کشور ایفا می‌کند. چراکه موضوع زنان یکی از مسائل مورد اشاره و مهم در درگیری میان جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکاست. این دو قطب ارتجاعی، قیم مآبانه مدعی تعیین سرنوشت برای زنان ایران هستند. به همین جهت قرار گرفتن خواسته‌های زنان در رأس مبارزات توده‌ای می‌تواند نقش مهمی در افشای هر دو طرف این درگیری داشته باشد و صحنه سیاسی کشور را بیشتر به نفع مردم و نیروهای انقلابی متحول کند.

می‌دانیم که مسئله ستم بر زن، همانند استثمار طبقاتی به مالکیت خصوصی گره خورده و از قدمت بیشتری نسبت به تضاد میان کارگر و سرمایه‌دار برخوردار است. به همین دلیل بدون زیر سؤال بردن کلیت ساختارهای طبقاتی و مردسالارانه، بدون شخم عمیق و زیرورو کردن همه‌جانبه روابط اجتماعی حاکم بر جامعه و جهان، مسئله زنان حل نخواهد شد.

بحث بر سر انتخاب یا تعیین برتری یک جنبش بر دیگر جنبش‌ها نیست. ما با کلیتی به نام جامعه روبرو هستیم که از اجزا یا بخش‌های متفاوتی تشکیل شده است. هر یک از این بخش‌ها ویژگی‌های خاص خود را دارد که آن را از بقیه و نیز از خصلت‌های کلی جامعه متفاوت می‌کند. کلیت را نمی‌توان جمع جبری اجزا یا بخش‌های متفاوت دانست. خواص کلیت نیز حاصل جمع خواص اجزای آن نیست. یک بخش را هر قدر هم که مهم و تعیین کننده باشد نمی‌توان جایگزین کلیت کرد. فصل مشترک مبارزه همه اقشار و طبقات ستمدیده در یک جامعه در مبارزه‌ای است که برای تغییر این کلیت صورت می گیرد. از درون ستم‌های خاصی که بر هر یک از بخش‌های جامعه روا می‌شود، نخست، محکومیت کل نظام است که رخ می‌نمایاند. به همان اندازه که از ستم بر زن، می

توان کل نظام جامعه طبقاتی را محکوم وآن را به مصاف طلبید، از ستم بر دیگر بخش‌های جامعه نیز می‌توان چنین نتیجه‌ای گرفت. وانگهی هر بخشی از جامعه در قالب جنبش‌های توده‌ای متفاوت به روش و شکل خاصی ضرورت ایجاد یک کلیت نوین را بیان می‌کند. بدون تأکید بر جایگاه هر یک از این جنبش‌ها در ساختار کلی، نمی‌توان به درک همه‌جانبه واقعیت نائل آمد و پیوند مشترک واقعی میان آنان را به درستی فهمید.

پیوند مبارزه کارگران با مبارزه زنان به دلیل فقر یا ستم مشترک نیست، بلکه به‌طور اساسی درگیری و مواجهه با یک کلیت واحد است که سرنوشت این مبارزات را به یکدیگر گره‌زده است. در نظر نگرفتن این کلیت مشترک، پایه بسیاری از تحلیل‌های محدودنگرانه است. برای مثال بسیاری فکر می‌کنند که اگر جنبش زنان به جنبش کارگری متصل شود و یا در جنبش زنان بر خواسته های اقتصادی زنان زحمتکش و کارگر تأکید شود می‌توان به این جنبش خصلت طبقاتی و سوسیالیستی بخشید. این نگرش و روش، نه طبقاتی است و نه سوسیالیستی. خصلت طبقاتی و سوسیالیستی جنبش زنان توسط کلیت نوینی که برایش مبارزه می‌کند، تعیین می‌شود. در واقع تفاوت مبارزات زنان با مبارزات کارگران در این است که هر کدام مبارزه خویش را برای برقراری یک نظام نوین، اما از دریچه‌ای خاص و به روشی خاص به پیش می‌برند. هر اندازه این مبارزه خاص ـ در اینجا مبارزه برای رهایی زنان ـ رادیکال‌تر، عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر به پیش برده شود، ما با جامعه‌ای انقلابی‌تر (یا با نظامی انقلابی‌تر) روبرو خواهیم شد. این امر حتی می تواند میزان سنجش ما از جامعه سوسیالیستی محسوب شود. برای جهت‌گیری سوسیالیستی نمی‌توان مدام تکرار کرد "بدون مبارزه برای سوسیالیسم، زنان رها نخواهند شد" برعکس، تأکید باید بر آن باشد که "بدون مبارزه برای رهایی زنان، سوسیالیسمی در کار نخواهد بود".

نیاز به سوسیالیسم و کمونیسم می‌تواند و باید از زبان قشرها و طبقات مختلف ستمدیده و به شکل جنبش‌های متفاوت بیان شود. بدون تلاش برای چنین امری، نمی‌توان سخن از تحول انقلابی‌جامعه به میان آورد. محدود کردن "سوسیالیسم" به جنبش کارگری، بیان کم بها دادن به نقش آگاهی کمونیستی در تحول توده‌ها و تغییر همه‌جانبه جامعه در همه عرصه هاست.

گفتنی است که گرایشی قوی در میان فعالان چپ موجود است که جنبش کارگری و جنبش کمونیستی را یکسان ارزیابی می کنند و تفاوتی میان این دو قائل نیستند.[٦٥] این گرایش، نقشی را که جنبش کمونیستی در ارتباط با تغییر کلی جامعه و متحول کردن دیگر جنبش‌ها دارد را به جنبش کارگری واگذار می‌کند. اما واقعیت این است که بین مبارزه روزمره کارگران (یا آنچه

---

[۶۵]. چنین گرایشی به‌طور مستقیم به پایین آمدن سطح توقع سیاسی و افق دید کمونیست‌ها از وظایف خود ارتباط دارد. شکست‌های جنبش کمونیستی در قرن بیستم و کارزار ضد کمونیستی بورژوازی بین‌المللی علیه کمونیسم نقش مهمی در تقویت این گرایش ایفا کرده است. ایده امکان تغییر بنیادین جهان تضعیف‌شده است. تحت عنوان اینکه نمی‌توان انقلاب کرد و کل را تغییر داد، یک نوع نگرش رفرمیستی که در پی اصلاح اجزا است، ظهور کرده است. پرداختن به "جزء" به‌جای مبارزه برای تغییر "کل" نشانده شده است. به زبان ساده، رفرم جای انقلاب را گرفته است. جانشین ساختن جنبش کارگری به‌جای جنبش کمونیستی شکلی دیگر از همین گرایش است.

شاید طنزآمیز به نظر آید که نگرش برخی از این مارکسیست‌ها که خود را ناقد پست‌مدرنیسم می‌دانند، به لحاظ سیاسی بیشتر تحت تأثیر آن قرار دارند و در عمل با پست‌مدرنیست‌ها در یک صف قرار می‌گیرند. یکی از استدلال‌های کلیدی پست‌مدرنیست‌ها این ادعاست که عمل کردن بر مبنای هرگونه "کلان روایت" (که مارکسیسم نیز یکی از آنهاست) به شکست و فاجعه می‌انجامد و بهتر است به‌جای تغییر کلی جامعه و جهان، اصلاح این یا آن جزء جامعه را هدف قرار دهیم. پست‌مدرنیست‌ها نیز فعالیت‌هایی را ایده‌آلیزه می‌کنند که هدف از آن‌ها نه تغییر ساختاری بلکه جلوگیری از یک دگرگونی ریشه‌ای است.

به‌عنوان جنبش کارگری شناخته شده) با جایگاه وظیفه تاریخی طبقه کارگر در به سرانجام رساندن انقلاب کمونیستی و پایه‌ریزی جامعه عاری از ستم و استثمار بسیار فاصله است. کمونیسم در پاسخگویی به وظیفه تاریخی یک طبقه معین پا به عرصه جهان نهاد. طبقه‌ای که توانایی خود رهایی کارگران و بشریت را داراست.

درست است که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست بر "عدم جدایی منافع کمونیست‌ها از منافع کارگران" انگشت نهادند. اما هم‌زمان تأکید کردند که «کمونیست‌ها همواره و همه جا منافع کل جنبش را نمایندگی می‌کنند.» و برتری آن‌ها «بر بقیه توده عظیم پرولتاریا در آن است که از سیر جنبش پرولتری، شرایط و پیامدهای عام و نهایی آن درک روشنی دارند.» در طول حیات جنبش کمونیستی، با درک‌های محدود و برداشت‌های نادرستی از این جملات مانیفست روبرو شده‌ایم. معمولاً "منافع کل" و "پیامدهای عام و نهایی" جنبش، به منافع و مصالح خاص جنبش کارگری محدود شده است، به هم تنیدگی منافع این طبقه در رهایی کل بشر و از بین بردن تمامی اشکال ستم و استثمار در پرده ابهام قرار گرفته است و بر مبنای این درک‌های محدود، آگاهی طبقاتی که از خصلت تاریخی ـ جهانی برخوردار است با آگاهی خودبه‌خودی هم‌تراز قلمداد شده و سرانجام اینکه جنبش کمونیستی معادل جنبش کارگری قرار گرفته است. چنین درک‌هایی در عمل، مانع درک عمیق از مناسبات کلی جامعه طبقاتی و شکاف های اساسی آن می‌شوند. کم بها دادن به نقش سایر جنبش‌های اجتماعی در مورد دگرگونی کلی جامعه، راه را بر پیوند و آموزش متقابل طبقه کارگر و کمونیست‌ها با این جنبش‌ها می‌بندد. مارکسیسم فقط بر پایه نیازهای جنبش کارگری پدید نیامده است. مارکسیسم به‌عنوان عالی‌ترین مرحله شناخت بشر در قرن ۱۹ میلادی بر پایه مطالعه و فرآیند آخرین دستاوردهای دانش بشری در زمینه‌های گوناگون ـ از جمله مسئله زنان ـ متولد شد.

کم بها دادن به جنبش زنان فقط محدود به گرایشی که نقش جنبش کارگری را در جامعه مطلق می‌کند، نیست. حتی در میان کسانی که بر تمایز میان جنبش آگاهانه کمونیستی و جنبش خودبه‌خودی کارگری تأکید دارند نیز گرایش کم اهمیت دادن به جنبش زنان مشاهده می‌شود. کم نیستند کسانی که مبارزه زنان را در قیاس با مبارزه طبقاتی، درجه دوم و غیرعمده ارزیابی می کنند. بر مبنای این گرایش، زنان باید مبارزه خود را به مثابه جزئی از مبارزه بزرگ‌تر و کلی کارگران به پیش ببرند. (جزئی که همواره قربانی کل شده است.) حاملان چنین دیدگاهی به جنبش زنان با تحقیر می‌نگرند. ارزشی برای دستاوردهای نظری و عملی جنبش زنان قائل نیستند و در بهترین حالت، معتقدند که مارکس و انگلس این مسئله را یک بار و برای همیشه حل کرده‌اند و دیگر نیازی به رویارویی، کنکاش، جذب نقادانه و سنتز دستاوردهای بشر در زمینه مبارزاتی مشخص، برای رهیافتی عالی‌تر نیست.

از آن هنگامی که مارکسیسم پا به عرصه وجود گذاشت، انقلابی در اندیشه ورزی بشر صورت گرفت. روش و بینشی ظهور کرد که با اتکا به آن می‌توان به تجزیه و تحلیل از پدیده‌های گوناگون اجتماعی پرداخت و جهت‌گیری تکامل آن‌ها را با توجه به نقش و جایگاه دخالت‌گر و فعال انسان روشن کرد. مارکسیسم، هرگز ادعا نداشته است که یک بار برای همیشه پاسخ همه مسائل را یافته و دیگر نیازی به بازبینی و نقد و تکامل خود ندارد. رهبران جنبش کمونیستی بارها بر خصلت نقادانه و علمی مارکسیسم تأکید داشته و خاطر نشان کرده‌اند که مارکسیست‌ها باید همواره آماده گسست از ایده‌های کهن و پذیرای ایده‌های نوین باشند. مارکسیست‌ها باید تغییرات جهان مادی را که مدام در حال تحول و حرکت است در نظر داشته باشند و تلاش کنند آن تغییرات را به درستی در آرای خود منعکس کنند. مارکسیست‌ها باید به ایده‌های نوینی که در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی از آزمون‌های علمی و هنری گرفته تا مبارزه

در عرصه‌های تولیدی و طبقاتی که به ظهور می‌رسد، برخورد دیالکتیکی داشته باشد و از آن‌ها برای پویایی و تکامل مارکسیسم سود جویند.

روش فوق در برخورد به تجربه‌های جنبش‌های توده‌ای مختلف نیز صادق است. بی‌جهت نبود که لنین بارها بر یادگیری از مبارزات توده‌ها در همه عرصه ها تأکید داشت. به‌ظاهر همه کمونیست‌ها قبول دارند که رابطه متقابلی میان جنبش کمونیستی و جنبش کارگری وجود دارد. اما زمانی که مسئله فراگیری از دستاوردهای نظری و عملی سایر جنبش‌های توده‌ای و به‌طور مشخص جنبش زنان به میان می‌آید، اما و اگرها آغاز می‌شود. بی‌تفاوتی و بی‌توجهی بخش بزرگی از فعالان چپ به نظریه‌های گسترده‌ای که طی چند دهه اخیر، توسط فمنیست‌ها در مورد ستم بر زنان در گوشه و کنار جهان تولید شده، اسفبار است. به ندرت می‌بینیم که مارکسیستی اعلام کند این یا آن نکته نظری یا دستاورد عملی جنبش زنان را به رسمیت می‌شناسد و یا قبول کند که جذب و سنتز این یا آن نکته نظری فمینیستی درک ما را از علم انقلاب افزایش داده است. کمتر مارکسیستی حاضر است نقادانه به تئوری و پراتیک جنبش کمونیستی در ارتباط با جنبش زنان بپردازد و راه را برای ارتقا و تکامل درک کمونیست‌ها از مسئله زنان هموار کند. خلاصه اینکه، کمتر مارکسیستی قبول دارد که بخش مهمی از آگاهی کمونیستی، آگاهی نسبت به مسئله زن است و ارتقای آگاهی فمنیستی بخشی جدایی‌ناپذیر از ارتقای آگاهی کمونیستی است.

باید خاطر نشان کرد که دلایل گوناگونی برای چنین رویکردهایی موجود است. در یک سطح کلی‌تر و عمومی‌تر می توان این مسئله را به درک نازل از مارکسیسم و تحول و تکامل بعدی آن و تغییرات انقلابی، ضرورتی برای ایجاد جامعه سوسیالیستی و همچنین نفوذ دیدگاه‌های مردسالارانه در جنبش کمونیستی ربط داد.

در اینجا به یک درک رایج از رابطه کل و جزء و نتایج آن در مورد رابطه جنبش کمونیستی که به درستی مدعی مشاهده نابرابری طبقاتی ـ اجتماعی و

لزوم تغییرات کلی در جامعه و جهان است، با جنبش زنان که به‌طور عمده بر حل یکی از مسائل خاص جامعه و جهان تکیه دارد، می‌پردازیم.

گروه‌های مختلف اجتماعی که هویت خود را بر مبنای فرهنگ، قومیت، نژاد و جنسیت مشخص تعریف می‌کنند و محور تلاش آن‌ها حل مشکلات خاص خودشان است، همواره مارکسیست‌ها را متهم می‌کنند که آن‌چنان مشغول مبارزه علیه کلیت مناسبات طبقاتی هستند که از پرداختن به مسائل مشخص آنان غفلت می‌ورزند. البته ما با اشکال متنوع چنین گرایشی در بیشتر جنبش چپ ایران روبرو بوده و هستیم. این امر به‌ویژه در نوع نگاه این دسته از "مارکسیست‌ها" به جنبش زنان مصداق می یابد. بسیاری تصور می‌کنند با تغییر حاکمیت سرمایه‌داری، اوضاع خودبه‌خود برای همه اقشار، از جمله برای زنان نیز روبراه خواهد شد. این افراد حمایت از مبارزات مختلف اجتماعی به‌طور مثال حمایت از جنبش زنان را منوط به این شرط پایه‌ای ـ به‌اصطلاح رفع استثمار طبقاتی ـ می‌کنند.

در صفوف جنبش زنان نیز گرایشی قوی موجود است که توجه چندانی به رابطه رهایی زنان و مبارزه برای دگرگونی در کل نظام حاکم ندارد. در واقع هر گروه یا قشر ستمدیده برای تحقق منافع ویژه خود به ناگزیر نیازمند داشتن چشم‌اندازی از کل نظام اجتماعی و جایگاه خود در آن است. زنانی که درصدد رهایی خود هستند نه‌تنها نیاز به فهم عمیق ساختار پدرسالارانه و چگونگی عملکرد آن دارند، بلکه به همان میزان ضرورت دارد درک روشن و درستی از نقش و جایگاه کلیه ساختارهای پدرسالارانه و مردسالارانه در کل نظام اجتماعی و همچنین نقش این ساختارها در تولید و بازتولید کلیه نابرابری‌های اجتماعی و طبقاتی کسب کنند.

به درستی بخشی از مشکل در هر دو گرایش (بی‌توجهی به مسائل یک بخش از جامعه تحت عنوان در نظر گرفتن کل و یا بی‌توجهی به ساختارهای کلی تحت عنوان درنظر گرفتن مسائل یک بخش معین) به فقدان درک درست

از رابطه میان جزء و کل و در این زمینه مشخص، به رابطه میان تغییرات در یک بخش یا جزء با تغییرات کلی مربوط می‌شود. این گرایش‌ها از رابطه دیالکتیکی، دائمی و متقابل میان جزء و کل غافلند، در حالی که مارکسیسم همواره بر رابطه دیالکتیکی بین جزء و کل تأکید داشته است. اجزا نمی‌توانند خارج از رابطه خویش با کل وجود داشته باشند و کل نیز نمی‌تواند خارج از اجزای تشکیل‌دهنده‌اش وجود داشته باشد. مبارزه برای تغییر در کل نظام، از مبارزه برای تغییر در اجزای آن جدا نیست. همان‌طور که مبارزه برای تغییر در اجزاء، از مبارزه برای تغییر در کل نظام جدا نیست. البته باید اشاره کرد که بدون تغییر در چارچوب‌های کلی، تغییرات در اجزاء، دوام چندانی نخواهند یافت و می توانند به سرعت تغییر ماهیت دهند.

پرسش مهم این است که آیا رابطه میان شکاف های جنسیتی و طبقاتی را می‌توان به سطح رابطه میان جزء و کل تقلیل داد؟ به‌ویژه آنکه می‌دانیم ستم جنسیتی و ستم طبقاتی به شکل پیچیده‌ای درهم‌تنیده شده‌اند و به‌دشواری می توان مسئله زنان را به یک جز تقلیل داد و جنبه‌های گوناگون این دو نوع ستم را به‌طور عینی و آشکار از یکدیگر تفکیک کرد. بسیاری از "مارکسیست ها" با تفکر به‌ظاهر کلیت گرایانه (اما به‌شدت تنگ نظرانه و تقلیل گرایانه) و با ارائه فرمول‌بندی‌هایی همچون "با ملغی شدن روابط کار مزدی ستم بر زن از بین می-رود" در واقع خیال خود را راحت می‌کنند. آنان با تأکید یک‌جانبه بر "مبارزه با کل" نظام سرمایه‌داری قادر به درک اهمیت جایگاه مبارزات زنان نیستند و بدون تردید تلاش‌های آنان حتی در زمینه مبارزه برای تغییرات کلی نیز ره به‌جایی نخواهد برد. این‌گونه "کلیت گرایی" در عمل راه را بر فهم ویژگی های مبارزات در "اجزا" می‌بندد و مهم‌تر از آن قادر به درک آن تأثیرهایی که تغییرات در یک بخش یا یک جزء بر کلیت تکامل یک پدیده می‌گذارد، نیست. حال آنکه همین تغییرات "جزئی" (که چندان جزئی هم نیستند) در مواقعی می تواند حتی موجب تغییرات مهم و کیفی در کل نظام آن پدیده شود. این مشکل

عمده‌ای است که امروزه در ارتباط با خط سیر کلی جنبش کمونیستی در مورد جنبش زنان با آن روبرو هستیم.

این نوع نگرش، کلیت یا تمامیت را به صورت یک مجموعه واحد و بی تضاد نگاه می‌کند. در صورتی که کلیت، همواره یک ساختار تضادمند است. ساختاری پرشکاف و پاره پاره. کل، یک قاب یا چارچوب خنثی و بی‌طرف برای مجموعه اجزا و محتوای آن‌ها نیست، بلکه در ذات خود تفرقه‌افکن است و حتی محتوای اجزای خود را تکه‌تکه می کند.

افزون بر این، هر جزء یک کل، پدیده کلی را از نو شکل می دهد و می تواند حتی به‌تنهایی، ویژگی کلیت یک ساختار را دگرگون کند. یک پدیده کلی، هرگز بدون "پس‌مانده" نیست. همیشه عنصری هست که از آن "بیرون می‌زند" و یکپارچگی کل را مختل می‌کند. همان جزئی که در عین حال بخشی از کل است، می‌تواند تحت شرایطی تعیین کننده پدیده کلی نیز شود.[٦٦]

---

[٦٦]. اسلاوی ژیژک در جدل با پست‌مدرنیست‌ها و مقابله با پیروان "سیاست ورزی مبتنی بر هویت‌ها" و با طرح «تمامیت هرگز بدون "پس‌مانده" نیست» و «همیشه عنصری هست که از کل بیرون می‌زند»، درک شفاف تری از رابطه میان کل و جزء ارائه داده است.
ازنظر او "سیاست ورزی مبتنی بر هویت" پدیده‌ای کاملاً تاریخی است و به لحظه تاریخی ویژه ای گره‌خورده است. منتها پدیده‌ای است که نسبت به شرایط اجتماعی ـ تاریخی ظهور خود، بی‌توجه است. ژیژک فمنیسم را مثال می‌زند و می‌پرسد چه اتفاقی رخداده که یک قرن پیش اغلب مردم متقاعد بودند که هویت جنسی، امری طبیعی و خدادادی است و امروزه به همان اندازه متقاعد شده‌اند هویت جنسی بر واقعیت ساختار جامعه استوار است؟ آیا این تغییر را می توان بدون درنظرگرفتن تغییرات مهم اقتصادی – اجتماعی که در قرن گذشته در ارتباط با زنان صورت گرفته، توضیح داد. پست‌مدرنیست‌ها و طرفداران "سیاست ورزی مبتنی بر هویت ها" به گونه-ای وانمود می‌کنند که مردم به ناگهان فاکت‌ها یا واقعیت‌ها را کشف کردند و گویا یک قرن پیش هم قادر بودند این فاکت‌ها را کشف کنند. او می‌گوید که "سیاست ورزی مبتنی بر هویت"، خود بخشی از یک تصویر بزرگ‌تر است و ما نیازمند به یک "کلان روایت" یا

استفاده از مفاهیم بالا برای ترسیم رابطه کنونی میان جنبش کمونیستی و جنبش زنان خالی از فایده نیست. با برداشت معینی از این مفاهیم می‌توان گفت که مسئله زنان همان"جزئی" است که مدت‌هاست از خط کلی جنبش کمونیستی "بیرون زده" است. چنانچه این "بیرون زدن" تداوم یابد می‌تواند در درازمدت آسیب‌های جدی به جنبش کمونیستی وارد آورد.

آسیب کم بها دادن به این مسئله فقط این نیست که مدام بر تنش میان جنبش کمونیستی و جنبش زنان افزوده خواهد شد و رابطه میان این دو جنبش را گسسته‌تر از آنچه هست خواهد کرد، مسئله اساسی بر سر این نکته است که اگر جنبش کمونیستی درک خود را در مورد مسئله زنان تصحیح نکند، آن را تکامل ندهد، شفاف و عریان به آن نپردازد و بر مبنای آن عمل نکند، یکپارچگی خود را از دست می‌دهد. به عبارت روشن‌تر ماهیت خویش را به‌عنوان جنبشی که مخالف هرگونه ستم و استثمار است، دچار ابهام می‌کند و به‌عنوان

داستانی کلیت بخش هستیم که آن را توضیح دهد. ازنظر ژیژک چنین روایتی می‌تواند شکل های زیادی به خود بگیرد، اما نسخه مطلوب این "کلان روایت" همچنان مارکسیسم است.
ژیژک درعین‌حال می‌گوید تأکید بر یک دیدگاه جزئی یا خاص لزوماً تأکید بر یک دیدگاه کلی را نیز در پی دارد. هر یک از مواضع یا طرز تلقی‌های جزئی یا خاص، شکل یا دریافت کلی خود از سیاست ورزی را مسلم می انگارد. او ضمن تائید اینکه "سیاست ورزی مبتنی بر هویت" عرصه سیاست ورزی را به حوزه‌های جدید گسترش داده، درعین‌حال انتقاد می-کند که با این کار مفهوم "سیاسی" آن را نیز تضعیف کرده است. چراکه به‌قدر کافی سیاسی نیست و خود را در چارچوب و بستر اجتماعی طرح می‌کند که گویی ربطی به مناسبات کلی‌تر اقتصادی ندارد. این‌گونه سیاست ورزی تنها در پی آن است که در حد امکانات موجود به موقعیتی دست یابد. "سیاست ورزی مبتنی بر هویت" درون پارامترهای سرمایه‌داری و درون مرزهای امکانات آن عمل می‌کند، اما به دنبال تغییر آن‌ها نیست. به این معنا هدف واقعی سیاست ورزی را فراموش می‌کند.

جنبشی رادیکال که باید آینده را نوید دهد و در رأس پیشروترین افکار زمانه خود قرار گیرد، زیر سؤال می‌رود.

نتیجه اینکه بدون نگاه انتقادی به درک و عملکرد گذشته جنبش کمونیستی در سطح ملی و بین‌المللی، بدون پذیرش دستاوردهای مثبت و کنار زدن جوانب منفی آن قادر نخواهیم بود بر این "بیرون زدن" فائق آییم، جنبش کمونیستی را نوسازی کنیم و به بازسازی رابطه‌ای روشن، درست و سرنوشت‌ساز با جنبش زنان، به امر انقلاب یاری‌رسانیم.

توضیح ضروری - افزوده‌شده در اسفند ۱۳۹۹

قصدم این بود که نوشتار «در نقد یک شعار! در نقد یک دیدگاه!" را به دلیل طرح نکته ای نادرست از این مجموعه حذف کنم. اما بهتر دیدم با این یادداشت خوانندگان را شریک این انتقاد کنم.

استفاده از تعابیر اسلاوی ژیژک در نوشتار فوق مهر زمانه خود را در بردارد و متکی بر برداشت‌های نادرست من از مطالعه برخی آثار محدود وی بود. ژیژک آن زمان ازنظر فلسفی به‌ظاهر یکه‌تاز مبارزه علیه پست‌مدرنیست‌ها بود و با تأکید بر مارکسیسم به‌عنوان "نسخه مطلوب روایت کلان" خدماتی نیز در این زمینه انجام داد. اما توجه بیشتر به نظرات وی و سیر تکامل نظری - سیاسی او نشان داد که برخورد و رویکرد او در نقد "سیاست هویتی" از پایه علمی چندانی برخوردار نیست و به میزان زیادی خود وی نیز به نسبی‌گرایی و التقاط آغشته است. نسبی‌گرایی که مانع از درک واقعی امور است. در زمینه‌ای که به وی رجوع شده، او تمایل دارد که موضوع کلیت را امری صرفاً ذهنی نشان دهد نه موضوعی که برخاسته از عینیت مشخص است. کلیت امری انتخابی نیست که در شرایط معینی با "پس‌مانده ها" و "عناصری که از آن بیرون می‌زنند" روبرو می‌شود.

"پس‌مانده ها و عناصر" خود بخشی از واقعیت عینی هستند. آن کلیت یا کلیت بخشی، واقعی است که این عناصر را در برگیرد. درست است که شناخت انسان نسبی است و این امر می‌تواند در هر مقطعی مانع همه‌جانبه نگری در دیدن واقعیت عینی شود. اما یک‌جانبه نگری و یا ندیدن "پس‌مانده‌ها و عناصر مازاد" بیان "یک‌جانبه بودن" خود واقعیت نیست. برای مثال جامعه طبقاتی مبتنی بر استثمار کلیتی از روابط تولیدی استثمارگرایانه، روابط اجتماعی ستمگرانه و ایده‌های سنتی حافظ این روابط است. مارکسیسم توانست روابط، ساختارها و فرایندهای اساسی و قوای محرکه‌ای که مبنای شکل‌بندی اجتماعی و تکامل تاریخی جوامع است را درست تشخیص دهد. مارکس توانست با کمک مفهوم‌سازی‌های علمی از کلیتی که مبنای عینی دارد شناخت صحیحی کسب کند و بر چگونگی تحول آن پرتو افکند.

تحول در کلیت جامعه صرفاً به معنای در نظر گرفتن تحول به تنهایی در کل یا تحول در رابطه میان کل با اجزا نیست. این تحول اساسا به راه‌حلی گره‌خورده که برخاسته از دینامیک های اساسی حاکم بر کلیت است. هر پدیده به هزار طریق نمی‌تواند دچار تغییر اساسی شود. راه‌های تغییر همواره به‌واسطه اجبارهای تکامل تاریخی پدیده، کانالیزه و محدود می‌شوند. به این معنا "اتخاذ کلان روایت‌ها و راه‌حل‌ها" اختیاری نیستند. ستم بر زن در تاروپود روابط حاکم حضور دارد. تغییر نظام سرمایه‌داری و از بین بردن ستم بر زن بدون راه‌حل کلان انقلاب کمونیستی میسر نیست. مسئله این است که این راه‌حل چگونه باید در تمامی تحولات خرد و کلان جامعه – من‌جمله در مبارزه روزمره علیه ستم برزنان - بازتاب یابد.

ژیژک از کلیت و ارائه "روایت‌های کلان" حرف می‌زند اما او به دنبال "داستانی کلیت بخش" است تا کشف حقیقتی که به‌درستی بازتاب واقعیت مادی باشد. می دانیم واقعیت و حقیقت عینی وابسته به روایت‌های متفاوت نیستند بلکه امری ابژکتیو بوده و طبق روایت‌های متفاوت تغییر نمی‌کنند.

برخلاف تصور ژیژک "مطلوب" بودن دلیل انتخاب یک روایت از میان روایت‌های دیگر نیست. مارکسیسم به این دلیل مطلوب است که به‌عنوان علم رهایی جامعه به‌درستی واقعیت‌های عینی جامعه را بازتاب می‌دهد. ژیژک به دلیل اتخاذ این رویکرد غیرعلمی نمی‌تواند راه‌حل واقعی و درستی برای تغییر در هیچ زمینه‌ای ارائه دهد. به قول باب آواکیان «اگر آدمی نتواند تعیین کند که چه چیزی حقیقت است آنگاه لازم نیست که کاری کند یا نمی‌تواند با قطعیت عمل کند، زیرا واقعاً نمی‌داند.»

باب آواکیان به‌درستی در بیانیه خود به مناسبت آغاز سال ۲۰۲۱ مندرج در سایت حزب کمونیست ایران (م ل م) تأکید کرد که: «باید از رویکردی گسست کرد که آدم‌ها صرفاً حقایق (یا مفروضاتی) را می‌پذیرند که با آن‌ها راحت هستند و حقایق واقعی‌ای که ممکن است ناراحت‌کننده باشند را رَد می‌کنند یا به آن‌ها بی‌اعتنایی کرده و فرار می‌کنند. باید به ورای چنین رویکردی رفت. یک بُعد مهم از این گسست، نقد روش‌شناختی نسبی‌گرایی فلسفیِ "سیاست هویتی" و رها شدن از سلطه آن است. زیرا "سیاست هویتی" نسخه دیگری است از فروکاست "حقیقت" به تجربه قسمی و غیر سیستماتیک و احساس شخصی ("حقیقت من"، ... "حقیقت ما") که لطمات زیادی زده است و در تقابل قرار دارد با حقیقت موجود و عینی که به‌طور صحیح، به‌طور علمی، از طریق فرآیندی به‌دست‌آمده که متکی بر شواهد است تا تعیین شود آیا یک ایده، تئوری، ادعا و غیره، منطبق بر واقعیت مادی هست یا خیر. "سیاست هویتی" اغلب توسط افراد "هویت‌های" مختلف که به دنبال اعمال "مالکیت" بر مبارزه با آن ستم مشخص هستند، به قهقرا برده می‌شود اما می‌تواند برخاسته از اشتیاق افراد به ضدیت با اَشکال مختلف ستم باشد. با این وصف، "سیاست هویتی" ازنظر معرفت‌شناختی (اپیستمولوژیک؛ رویکرد به درک واقعیت و رسیدن به حقیقت مسائل) وجه اشتراک زیادی با رویکرد تکیه‌بر "فکت های جایگزین" دارد و می‌دانیم که این از شاخص‌های فاشیست‌ها است.

درواقع "فکت های جایگزین" ادعاهایی هستند که در تضاد فاحش و گاه غلیظ با واقعیت قرار دارند. حتی باوجودآنکه تشخیص تمایزات سیاسیِ موجود در این زمینه مهم است اما اوضاع آن‌قدر وخیم و خطرات آن‌چنان بالا است که به‌هیچ‌وجه نباید به خود اجازه هیچ سطحی از سازش، با هر شکلی از رویکرد ضد روش علمی و تعلل در جستجوی حقیقت عینی در مورد واقعیت واقعی را بدهیم و خودمان به تله آن بیافتیم.»

در حاشیه پیام رفیق اشرف دهقانی

به مناسبت هشت مارس روز جهانی زن

اسفند ۱۳۸۴

تقدیم به شرکت کنندگان در راهپیمایی "کارزار زنان علیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی"

توضیح – در حال تهیه و تنظیم بخش‌های دیگر این سلسله مقالات بودم که در یکی از سایت‌های خبری با اعلامیه رفیق اشرف دهقانی به مناسبت روز هشت مارس مواجه شدم. از آنجائی که بخش مهمی از این پیام (در نقد شعار لغو قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی) است ترجیح دادم به برخی نکات آن بپردازم.

البته در این نوشته کوتاه قصد من نقد نظرات کلی‌تر ایشان که تاکنون در چند مقاله منعکس شده، نیست. همچنین قصد ندارم فعلاً نظرات و عملکرد طرفداران مشی چریکی را نسبت به مسئله زنان نقد کنم. امیدوارم در فرصت مناسب دیگری این کار را انجام دهم.

دلیل حساسیت من نسبت به این پیام از دو زاویه است یکم اینکه در این پیام برخورد نادرستی به شعارهای کارزار زنان علیه لغو قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی صورت گرفته که به‌هیچ‌وجه منعکس‌کننده حقیقت نیست.

دوم اینکه، سؤال‌برانگیز است که از جانب یک زن (آن‌هم با سابقه مبارزاتی چپ) یک مبارزه انقلابی که به ابتکار بخش‌های چپ و رادیکال جنبش زنان به راه افتاده، نفی شود. جای بسی تأسف است که رفیق اشرف دهقانی در پیامش کوچک‌ترین ابراز همبستگی با این کارزار نکرده است. کارزاری که شور و شوق زیادی را در میان زنان ایرانی در گوشه و کنار جهان به وجود آورده و تحرک سیاسی زیادی به جنبش زنان در خارج از کشور بخشیده است. تا آنجائی که می‌دانم جریان سیاسی که ایشان بدان تعلق دارند نیز جز انگشت‌شمار جریانات چپی است که تاکنون از این کارزار پشتیبانی سیاسی نکرده است. چگونه می‌توان مدعی چپ و کمونیسم بود اما به بخش چپ جنبش زنان یاری نرساند؟

و این هم جای تأسف است که رسالت رفیق اشرف دهقانی در برخورد به مسئله زنان این شده که هر از چند گاهی نسبت به خطر فمنیسم به زنان و جنبش چپ هشدار دهد. چراکه از نظر ایشان فمنیسم اساساً مبین دیدگاه بورژوائی در مورد زن می‌باشد.[۶۷] یعنی تکرار همان نظریه قدیمی چپ ایران که نتایج وخیمی را برای جنبش انقلابی ببار آورد و مانع از آن شد که چپ بتواند نقش پیشرویی در رابطه با جنبش زنان ایفا کند. آن اندازه که ایشان تابه‌حال نسبت به نقد فمنیسم از خود حساسیت نشان داده اند نسبت به نقد انحرافات و اشکالات جنش چپ در برخورد به مسئله زنان از حساسیتی از خود نشان ندادند.

لازم است تأکید کنم که بحثم در دفاع از این کارزار به معنای این نیست که کسی حق انتقاد نسبت به این کارزار ندارد. مسلماً هر فعالیت سیاسی و عملی برای ارتقا و تکامل خود نیاز به روحیه و فضای نقادانه دارد. اما تفاوت است بین نقد و متد دیالکتیکی با نقد و متد غیر دیالکتیکی. اولی زاینده است و به شرکت

---

[۶۷]. رجوع شود به نوشته رفیق اشرف دهقانی به نام «شمائی از فمینیسم و مسئله زن» (اردیبهشت ۱۳۷۴)

کنندگان در یک مبارزه الهام می‌بخشد و راه را بر تکامل امور می‌گشاید و دومی سترون و مخرب است و راه را بر هرگونه پیشرفتی می‌بندد.

برگردم به پیام مذکور. در این پیام سعی شده ضمن بازگویی تاریخ هشت مارس، بین مباحث و گرایشات سیاسی این دوره با دوره کلارا زتکین قیاسی صورت گیرد و نکاتی در نقد «کارزار زنان ...» گفته شود.

منطق قیاسی (یعنی قیاس یک پدیده با پدیده دیگر در این مورد قیاس بین خواست «حق رأی زنان» در ابتدای قرن بیستم در اروپا و آمریکا با خواست «لغو قوانین» در ایران امروز) برای پرتو افکندن بر برخی جنبه‌های حقیقت مفید است. اما این منطق جای استدلال و جای تحلیل مشخص از شرایط مشخص را نمی‌گیرد. و همواره با این خطر روبرو هست که هر کسی با گزینش این یا آن بخش از تاریخ و ارائه برداشت‌های قسمی و ناقص خود از کل یک واقعه به نتایج دلبخواه (و بسیاری مواقع نادرست) خود برسد.

مضافاً، منطق قیاسی تمایل به ساده‌نگری دارد و مانع از آن می‌شود که شخص به‌طور همه‌جانبه بر ماهیت تضادها و شرایط اجتماعی هر واقعه وقوف حاصل کند.

رفیق دهقانی این متد را بکار گرفته تا زمینه را برای انگ لیبرالی و بورژوائی زدن به خواست مشخصی که کارزار زنان جلو گذاشته، فراهم کند.

تا آنجائی که به تاریخ هشت مارس برمی‌گردد تصور ساده انگارانه و غلطی از مباحث درون جنبش بین‌المللی کمونیستی ارائه می‌شود. تحقیق نشده به تکرار یکسری احکام کلی بسنده می‌شود. گوئی طبق گفته رفیق اشرف دهقانی در آن دوره مسئله دفاع جنبش کمونیستی از حق رأی زنان صرفاً به خاطر این بود که هنوز امکان داشت منافعی برای طبقه کارگر از طریق پارلمان به دست آید و به "دمکراتیک‌تر کردن پارلمان" یاری رساند. حال آنکه در آن دوره مسئله حق رأی زنان یک گام مهم برای طرح مسئله زنان و به دست گرفتن پرچم رهایی زنان توسط جنبش کمونیستی بود. این شعار توجه طبقه کارگر را به یک

مسئله مهم اجتماعی جلب می‌کرد. و با به رسمیت شناختن حق رأی راه را برای فعالیت‌های اجتماعی سیاسی زنان باز می‌کرد. از این برابری حقوقی نه‌تنها زنان سود می‌بردند بلکه این مسئله به دمکراتیک‌تر کردن جامعه و افکار برابری طلبانه در میان کارگران یاری می‌رساند.

برخلاف تصورات رفیق دهقانی اوضاع جنبش کمونیستی در برخورد به مسئله زنان در آن زمان هم گل و بلبل نبود. مبارزات ایدئولوژیک سیاسی مهمی صورت گرفت تا جنبش کمونیستی آن زمان این حق را به رسمیت بشناسد. انترناسیونال اول و دوم نسبت به جنبش نیرومند حق رأی زنان موضع سکتاریستی اتخاذ کرد. بسیاری از رهبران و احزاب جنبش کمونیستی مخالف شعار حق رأی زنان بودند. انترناسیونال اول به دلیل مخالفت هیئت نمایندگی کارگران فرانسه نتوانست بند عضویت زنان در انترناسیونال را به رسمیت بشناسد. کمون پاریس به‌عنوان یک حکومت کارگری حق رأی به زنان نداد. حتی مارکس هم در جمع‌بندی تاریخی‌اش از کمون پاریس به این ضعف مهم کمون اشاره‌ای نکرد که حق رأی همگانی شامل زنان نمی‌شد. حتی در سال ۱۸۷۵ در زمان تنظیم «برنامه گوتا» در آلمان پیشنهاد ببل که در برنامه حق رأی زنان گنجانده شود، مورد مخالفت قرار گرفت و تصویب نشد. در برنامه ارفورت (۱۸۹۱) هم کمونیست‌های آن زمان آلمان به دفاع فعالانه از حق رأی زنان برنخاستند. بارها مبارزات زنان آگاهی چون کلارا زتکین با بی‌تفاوتی رهبران انترناسیونال دوم روبرو شد.[۶۸]

جوهر استدلالات مخالفین آن زمان چندان تفاوتی با استدلالات رایج کنونی در جنبش چپ ایران نداشته است. همه می‌گفتند «با دستیابی کارگران

---

[۶۸]. در این زمینه به مقاله «اولین دیکتاتوری پرولتاریا در تاریخ - کمون پاریس» از امید بهرنگ منتشرشده در دفتر چهارم مجموعه «نقد و پژوهش» و مقاله «زنان آتش‌افروز» از باربد کیوان در نشریه دانشجوئی بذر شماره ۱۳ ، ۱۳۸۵ رجوع کنید.

به حقوق شان زنان هم به حقوق شان دست پیدا می‌کنند.» یا همچون رفیق دهقانی می‌گفتند «آزادی زن در گرو نابودی سیستم سرمایه داری و لغو هرگونه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است.»[٦٩] و از این حکم درست یک نتیجه نادرست می‌گرفتند که «مسئله زنان با مسئله کارگران حل خواهد شد.» در این میان معلوم نبود که مالکیت مرد بر زن در این روابط مالکیت و کلیه روابط اجتماعی چه جایگاهی دارد و چرا ستم بر زن بدون مبارزه آگاهانه و از میان برداشتن تمام نابرابری‌ها و تمایزات و گسست آگاهانه از افکار سنتی از میان برداشته نمی‌شود.

دفاع از حق رأی زنان در واقع افکار و تفکرات سنتی درون جنبش کمونیستی را نیز نشانه گرفته بود و تنها به پشتوانه قهرمانی‌ها زنان در میدان‌های مبارزه طبقاتی و مبارزه آگاهانه رهبرانی چون کلارا زتکین و کولنتای، افکار سنتی به عقب رانده شدند. خوب است رفیق اشرف دهقانی در این زمینه هم قیاسی می‌کرد و به اهمیت بیشتر فعالیت‌های زنان کمونیست هم در جنبش کمونیستی هم در جنبش زنان پی می‌برد و نقش آنان را تضعیف نمی‌کرد.

وانگهی از نقطه نظر شرایط سیاسی نیز ما با اوضاع متفاوتی روبرو هستیم. شعار "لغو قوانین" در ایران امروز با شعار "حق رأی زنان" در اروپای اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست نقش متفاوتی در مبارزه طبقاتی ایفا می‌کنند. درست است آن زمان شعار "حق رأی زنان" لزوماً به معنای سرنگونی نظام‌های حاکم نبود و به همین خاطر کمونیست‌ها مدام مجبور بودند که به اشکال گوناگون بر پیوند دادن این شعار با سرنگونی سرمایه داری تأکید بورزند. اما شعار «لغو قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی» در شرایطی طرح شده که ما با یک حکومت مذهبی در ایران روبرو هستیم. تحقق بسیاری از خواست‌های اولیه زنان

---

[٦٩]. به نقل از اعلامیه رفیق اشرف دهقانی به مناسبت هشت مارس ۲۰۰۶ تحت عنوان"روز زن در پیوند با مبارزات طبقه کارگر و سوسیالیسم مفهوم واقعی می‌یابد!"

به جدائی دین از دولت گره خورده است. شعار «لغو قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی» راه را بر سرنگونی جمهوری اسلامی به‌عنوان یک حکومت مذهبی باز می‌کند.

من در اینجا نمی‌خواهم وارد بحث استراتژی و تاکتیک بشوم و بر اهمیت نقش این شعار در افزایش آگاهی زنان نسبت به ستم ویژه‌ای که بر آنان روا می‌شود، تأکید کنم.[۷۰] به نظرم مشکل، درک از رابطه استراتژی و تاکتیک نیست. نیست. مشکل اساسی، درک غلط از جایگاه جنبش زنان و ربطش با مبارزه طبقاتی است. مشکل دید کج‌وکوله‌ای است که در جنبش چپ ایران نسبت به جنبش زنان رایج است. دید کج‌وکوله‌ای که ساده‌ترین بدیهیات را انکار می‌کند و به تحریف حقایق می‌پردازد.

به یک نمونه از این تحریفات نگاهی بیندازیم. رفیق دهقانی می‌نویسد: «باید خواستار لغو قوانین نابرابر علیه زنان بود و به عبارتی دیگر به مبارزه بر علیه "قوانین تبعیض‌آمیز در ساختار حقوق ایران" (عبارتی که مهرانگیز کار به کار برده است) پرداخت.» ببینید چگونه با یک چرخش قلم موضوع عوض می‌شود. "قوانین تبعیض‌آمیز" جایگزین "لغو قوانین" می‌شود و مهرانگیز کار جایگزین زنان انقلابی و کمونیستی که این روزها در خیابان‌های آلمان و هلند صدای زنان ایران را فریاد می‌زنند. این برخوردی نارفیقانه و ناصادقانه است که برای تخطئه یک مبارزه انقلابی و ارج ننهادن بدان صورت می‌گیرد.

کسی که ذره‌ای با صحنه سیاسی جنبش زنان ایران آشنا باشد می‌داند که تفاوت بین این کارزار با فعالیت‌های خانم مهرانگیز کار در زمینه حقوقی تفاوت بین زمین تا آسمان است. یا واقعاً رفیق دهقانی این تفاوت را تشخیص نمی‌دهد

---

[۷۰]. اینکار به خوبی توسط فعالین کارزار زنان صورت گرفته است و همگان را به اسناد سیاسی آنان رجوع می‌دهم که در نشریه شماره ۱۲ هشت مارس (صدای سازمان زنان هشت مارس ایرانی افغانستانی) درج شده است.

یا واقعاً درک و توقعاتش از مبارزه علیه قوانین نابرابر از درک‌های مهرانگیز کار فراتر نمی‌رود و ناخودآگاه در ذهنش به خانم مهرانگیز کار امتیاز می‌دهد. البته این مشکلی است که اکثر چپ‌های دگماتیست ایران بدان دچارند. آنان یا مخالف جنبش زنان هستند یا زمانی که می‌خواهند این جنبش را به رسمیت بشناسند برای بخش‌های لیبرالی و بورژوائی آن هورا می‌کشند.

خانم مهرانگیز کار کتاب‌های معینی در زمینه نابرابری حقوقی میان زن و مرد در سیستم قضائی ایران منتشر کرده که مطالعه‌شان مفید است. اما نقد او و راه‌حلی که ارائه داده از اصلاح این قوانین در چارچوبِ ساختار حقوقی حاکم بر ایران فراتر نمی‌رود. به همین خاطر او زمانی امید داشت که با تکیه بر اصلاح‌طلبان حکومتی و در چارچوب قانون اساسی این کار را انجام دهد و امروزه فکر می‌کند از طریق طرح رفراندوم و با تکیه بر دولت آمریکا می‌تواند این کار را صورت دهد. هیچ ارتباطی بین اهداف و راه و روش مبارزاتی مهرانگیز کار با اهداف و راه و روش مبارزاتی زنان کارزار موجود نیست. کارزاری که اساساً متکی بر بسیج توده‌های زن از پائین است.

تفاوت فقط در اهداف و راه و روش مبارزاتی نیست. حتی در تبیین از این قوانین هم اختلافات مشهود است. کار آگاهگرانه فعالین این کارزار طی چند ماه گذشته در خور تحسین است. برای نخستین بار در جنبش چپ ایران زنان کمونیست تبیین مارکسیستی از نقش قوانین نابرابر میان زن و مرد (حتی در جزئی‌ترین زوایای زندگی اجتماعی) ارائه دادند. رابطه آن را با روابط اقتصادی اجتماعی حاکم بر جامعه و سلطه طبقات حاکمه و سلطه مرد بر زن برملا کردند. رابطه خشونت علیه زنان را با اعمال دیکتاتوری و قهر طبقات حاکمه نشان دادند

و ....[71] همه این‌ها دستاوردی برای جنبش کمونیستی ایران است که بهتر است آن را به رسمیت شناخت و آن‌ها را فراگیر کرد.

حرف‌های رفیق دهقانی مرا به یاد برخورد رفیقی انداخت که وقتی خبر کارزار زنان را به او دادم و اهمیت نقش آگاهگرانه این کارزار نسبت به قوانین نابرابر را برایش توضیح دادم فوری گفت این کارها را که مهرانگیز کار کرده است نیازی نیست که کمونیست‌ها سر این مسئله دوباره وقت بگذارند. همان موقع به نظرم آمد که چقدر درک فعالین کمونیست از افشاگری از روابط و مناسبات حاکم نازل و محدود است. این مسئله وقتی پای مسئله زنان به میان می‌آید ابعاد فاجعه باری به خود می‌گیرد و از دیدگاه‌های اصلاح‌طلبانه مهرانگیز کار (هرچند که بر جوانبی از واقعیات انگشت می‌گذارد) فراتر نمی‌رود.

برگردم به یک حکم دیگر رفیق دهقانی. او می‌گوید: «مبارزه در جهت لغو قوانین زن‌ستیز را باید به‌گونه‌ای سازمان داد که "نیروهای مان را در مبارزه برای سوسیالیسم متحد گرداند" و هرگز نباید شعارها و خواسته‌های مبارزاتی زنان کارگر را در حد زنان بورژوا تقلیل داد.»

تا آن جائی که به این مبارزه مشخص برمی‌گردد خوب بود رفیق دهقانی تناقضات مبارزه در جهت لغو قوانین را با مبارزه برای سوسیالیسم نشان می‌داد که ما هم درک ایشان از رابطه «مطالبات دمکراتیک با سوسیالیستی» را بهتر

[71]. برای نمونه به سخنرانی هائی که فعالین کارزار تحت عناوینی چون «نقش قوانین در زندگی روزمره زنان»، (آذر درخشان) «از روابط اجتماعی نابرابر تا قوانین نابرابر»، (آناهیتا رحمانی) «نقش قوانین دولتی در اعمال خشونت بر زنان» (آذر درخشان) تاکنون ارائه داده‌اند، رجوع کنید. این سخنرانی‌ها در سایت کارزار زنان و نشریه هشت مارس شماره ۱۴ موجود است.

می‌فهمیدیم هم درک کلی‌شان را از نقش و جایگاه مسئله زنان تحت سوسیالیسم.[۷۲]

مضافاً خوب بود که ایشان حداقل رهنمودهای خود را مبنی بر "چگونگی سازمان دادن این مبارزه در خدمت به سوسیالیسم" طرح می‌کردند تا می‌فهمیدیم که چرا این کارزار خدمت نمی‌کند. مگر غیر از این است که هرچقدر مبارزه برای خواست‌های دمکراتیک رادیکال‌تر و جدی‌تر، عمیق‌تر و گسترده‌تر، توده‌ای‌تر و سازش‌ناپذیرتر پیش رود بیش از همه راه برای سوسیالیست‌ها و سوسیالیسم گشوده می‌شود. این یکی از اولیه‌ترین اصول برخورد کمونیست‌ها به‌پیشبرد تحولات دمکراتیک است. اینکه سرنوشت این مبارزات به کجا ختم شود اساساً وابسته به نقشی است که کمونیست‌ها در تکامل این مبارزات ایفا می‌کنند.

رفیق دهقانی تحت لوای "سوسیالیسم" تلویحاً وانمود می‌کند که کارزار به راه افتاده «شعارها و خواسته‌های مبارزاتی زنان کارگر را در حد زنان بورژوا تقلیل داد.» این هم یک برخورد ناعادلانه است. معلوم نیست چرا شعار "لغو قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی" جزء شعارها و خواسته‌های زنان کارگر نیست یا نباید باشد. مگر زنان کارگر از لغو این قوانین بیش از همه سود نمی‌برند. مثلاً اگر حجاب اجباری که یکی از اهرم‌های کلیدی و مهم سرکوب

[۷۲]. به‌ویژه آنکه تاکنون جنبش سیاسی ایران شاهد بحثی از جانب «چریک‌های فدائی خلق ایران» در مورد سوسیالیسم نبوده است. معلوم نیست تجارب ساختمان سوسیالیسم در قرن بیستم چه جایگاهی در خط و برنامه این جریان دارد.

مضافاً در رابطه با دسته‌بندی مطالبات زنان تحت عناوینی چون مطالبات سوسیالیستی و دمکراتیک اغتشاش بزرگی در میان فعالین چپ موجود است که در نوشته‌های بعدی بدان می‌پردازم. این مسئله ریشه در درک‌های نادرست از ساختمان سوسیالیسم و برخی یک‌جانبه نگری‌های جنبش کمونیستی دارد.

ایدئولوژیک زنان در جامعه ما است، لغو شود به نفع زنان کارگر نیست. مگر با این قبیل سرکوب‌های ایدئولوژیک نیست که فرودستی زن کارگر را در مقابل نظام سرمایه داری و در مقابل مردان تضمین می‌شود. اغلب ستم‌هائی که بر زنان کارگر (به‌عنوان یک زن) اعمال می‌شود همان ستم‌هائی است که به بقیه زنان جامعه روا می‌شود.

این همان دیدگاه قالبی گذشته است که فکر می‌کند جنبش زنان برای اینکه بورژوائی نباشد باید به خواسته‌هایش چند بند اقتصادی مانند "مزد برابر در برابر کار برابر" و یا "ایجاد مهدکودک" تزریق شود تا جهت‌گیری کارگری‌اش حفظ شود. این نشانه درک محدود از وظایف جنبش زنان و درک نازل از سیاست، مبارزه سیاسی و آگاهی کمونیستی است.

پس از سال‌ها یک ابتکار عمل انقلابی گسترده توسط زنان رادیکال چپ در خارج از کشور سازمان داده‌شده است که می‌تواند راه را برای پیوند دوباره میان جنبش زنان و جنبش کمونیستی باز کند. جنبش زنان هوای تازه‌ای را برای جنبش کمونیستی به ارمغان آورده است. بدون شک استشمام از این هوای تازه و الهام از این نیروی تازه‌نفس می‌تواند نقش مهمی در بازسازی جنبش کمونیستی ایران داشته باشد. جای تأسف است که رفیق دهقانی نه‌تنها از این ابتکار عمل پشتیبانی نکرده بلکه به استدلالات غلطی دست یازیده که این عدم‌حمایت خود را توجیه کند. این امر صرفاً بیانگر منافع خاص گروهی نیست بلکه نشانگر قدرتمندی تفکرات پدرسالارانه در جنبش چپ ایران است. تأسف اینجاست که این‌ها از زبان یک زن بیان می‌شود.

آیا این سؤال‌برانگیز نیست که رفیق اشرف دهقانی و جریان سیاسی که بدان تعلق دارد این‌قدر شرط و شروط برای حمایت از یک مبارزه زنان رادیکال می‌گذارند در صورتی که به‌راحتی از دیگر مبارزات جاری درون جامعه بی‌قیدوشرط حمایت می‌کنند. بحثم را با پاسخی که یکی از فعالین کارزار به این مسئله داد به پایان می‌برم.

«آنچه موجب تعجب من است دل‌نگرانی برخی نیروهای منتسب به چپ از رفرمیست بودن یا شدن این مبارزات زنان است. این دوستان از مبارزه اقتصادی و سندیکایی و قانونی طبقه کارگر مثل کارگران شرکت واحد به درستی دفاع می‌کنند و هر چه در توان دارند برای پیشبرد آن کمک می‌کنند و نگران هم نیستند که این مبارزه در چارچوب نظام حاکم است و می‌تواند مبارزه‌ای به قول خودشان رفرمیستی باشد اما در مورد مبارزات زنان علیه قوانین آن هم با آماج و اهداف روشن و خط تمایزات مشخص اظهار نگرانی می‌کنند. در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توانم بگویم این یک نگاه مردانه و تبعیض‌آمیز به مبارزات زنان است. این نگاهی است که در سال ۵۷ مبارزه زنان علیه حجاب را بورژوائی خواند و امروز نیز همان حرف را با کلمات و جملات دیگری بیان می‌کند.»[۷۳]

---

[۷۳]. به نقل از سخنرانی آناهیتا رحمانی به نام «از روابط اجتماعی نابرابر تا قوانین نابرابر»

"فنومن" فمن

و "نومن" های حزب کمونیست کارگری ایران

اسفند ۱۳۹۲

جایگاه واقعی گروه فمن

نمایش‌های اعتراضی زنان گروه فمن و برهنه شدن آنان با عکس‌العمل‌های متفاوتی در جنبش زنان و جنبش سیاسی ایران روبرو شده است. بسیار مهم است که بررسی و تحلیل دقیق و همه‌جانبه از این حرکت اعتراضی زنان داشته باشیم و از زوایای گوناگون آن را مورد کالبدشکافی قرار دهیم. بدون رویکرد علمی به این پدیده نمی‌توان جایگاه واقعی آن را همان‌گونه که هست دریافت.

حرکت اعتراضی گروه فمن به دلیل تابوشکنی قابل دفاع است. زیرا تا حدی به ایده‌ها و افکار سنتی، به‌ویژه اخلاقیات سنتی دینی ضربه وارد می‌کند. می‌دانیم چگونگی نگاه و برخورد به بدن زن جزء لاینفک اخلاقیات دینی است. بخش مهمی از اخلاقیات تمامی مذاهب بر پیکره زن متمرکزند و خصلت آشکارا مردسالارانه دارند. تاریخا برهنگی زن به این اخلاقیات ضربه زده و می‌زند. برهنه شدن به‌عنوان شکلی از مبارزه گاها توسط مردم برای افشای افکار و رفتارهای دینی و سنتی مورد استفاده قرار گرفته است. از این زاویه نمایش‌های اعتراضی گروه فمن باید مورد حمایت قرار گیرد و در مقابل حملات مقامات مذهبی و

قشریون فناتیک از آن دفاع کرد. قابل‌ذکر است که اتخاذ این شکل از مبارزه امر جدیدی نبوده و نیست. در دهه شصت میلادی نیز بارها در گوشه و کنار جهان این شکل از مبارزه مورد استفاده قرار می‌گرفت.

اما برای ارزیابی از یک حرکت اعتراضی نباید مسئله را به بررسی شکل مبارزه محدود کرد. مانند ارزیابی از هر حرکت یا جنبش اعتراضی باید به افق؛ سیاست، برنامه و روش‌های حاکم بر آن مبارزه توجه کرد. در درجه اول باید به محتوی ایدئولوژیک – سیاسی هر مبارزه نگریست.

گروه فمن فعالیت اش را در کشور اوکراین در سال ۲۰۰۸ آغاز کرد. در کشوری که ستم بر زن و فرودستی زن ابعاد شنیع، تبهکارانه و بی‌سابقه‌ای به خود گرفته است. نزدیک به نیمی از تن‌فروشان این کشور را دختران دانشجو تشکیل می‌دهند. "آنا" رهبر گروه فمن ادعا می‌کند که گروه فمن مستقل است و "ورای سیاست و مذهب" عمل می‌کند. ولی می‌دانیم که این گروه در آوریل ۲۰۱۰ تلاش داشت با ثبت خود به‌عنوان یک حزب در انتخابات پارلمانی اکتبر ۲۰۱۲ اوکراین شرکت کند، ولی موفق نشد. این امر خود نشانه آن است که درک شان از آزادی زن به لحاظ سیاسی در چارچوب راه‌حل‌های پارلمانتاریستی و درون سیستمی قرار دارد. بعد از این ناکامی گروه دامنه فعالیت اش را گسترش داد و اکنون با ۳۰۰ عضو از دختران جوان با تکیه بر آکسیون های اعتراضی به شیوه برهنه شدن، فعالیت‌های خود را سازمان می‌دهد. پیوستن برخی از دختران از برخی کشورهای عربی به حرکت این گروه بعد تازه‌ای داده است. اما کماکان این حرکتی است در سطح محدود و نام نهادن به‌عنوان یک جنبش برای آن بیشتر کاربرد تبلیغاتی دارد.

به‌ویژه آنکه استراتژی و تاکتیک گروه، استفاده از بدن برای طرح در رسانه‌هاست. آنان سعی می‌کنند با تکیه به دختران جوان عمدتاً در امکانی که توجه رسانه‌ها بر آن متمرکز است نظرات را به خود جلب کنند. استفاده از

برهنگی روش عمده آنان برای جلب رسانه‌ها به خود است. قصدشان دامن زدن به جنبش توده‌ای زنان نیست.

درک آنان از مبارزه و سیاست برای پیشبرد مبارزات زنان نیز محدود است. یکی از رهبران گروه " اینا چنکو" می‌گوید «ما در تدارک جنگ برهنگی هستیم جنگی با کمترین خشونت و سلاح و تنها سلاح بدن ماست و این قدرتمندترین ابزار برای مبارزه با دنیای مردانه است.» آیا این تحلیل واقع‌بینانه است؟ آیا مناسبات نابرابر و ستمگرانه را می‌توان با سلاح برهنگی تغییر داد؟ آیا واقعاً استفاده از بدن "قدرتمندترین ابزار" مبارزه است؟ این اظهارات در بهترین حالت بیان توهمات رفرمیستی گروه است. کسانی که ذره‌ای با سیاست و قوانین حاکم بر سیاست آشنا باشند می‌دانند که نام نهادن بر بدن به‌عنوان "قدرتمندترین ابزار" شوخی بیش نیست. در دنیایی که به گفته آمار یونیسف سالانه حدود سه میلیون زن به قتل می‌رسند و در اروپا روزی ۱۸ زن در اثر خشونت‌های خانگی به قتل می‌رسند و ۸۰ هزار زن در برزیل رحم‌هایشان به خاطر سقط‌جنین غیرقانونی سوراخ شده، ۲۰۰ میلیون زن تحت عنوان ختنه ناقص می‌شوند، صحبت از "تدارک جنگی با کمترین خشونت و سلاح" و استفاده از بدن به‌عنوان قدرتمندترین سلاح بیهوده است. زنان با نظامی روبرویند به نام سرمایه‌داری که پدرسالاری و حق و امتیازهای مردانه جزئی لاینفک از تولید و بازتولید آن است و تنها با تدارک یک انقلاب واقعی می‌توان از شر آن رها شد. در مقابل این واقعیت برخی از نمایندگان گروه فمن ابراز داشتند که قصد دارند مانند کنشگران صلح‌جوی سبز فمینیست مورد توجه قرار گیرند. هدف گروه به‌هیچ‌وجه به راه انداختن جنبش انقلابی توده‌ای زنان نیست. باوجود این محدودیت‌ها می‌توان نمایش‌های گروه فمن را اعتراضی علیه ستم‌های شنیع بر زنان در دوران معاصر دانست.

استفاده ابزاری فمن از بدن

استفاده ابزاری گروه فمن از بدن زن از نقطه نظر تئوریک نیز حائز اهمیت است. کنکاش در این زمینه نیز نشان می‌دهد آیا اعتراض آنان به‌واقع از محتوایی جدیدی برخوردار است یا خیر؟

گروه فمن با تکیه به نقطه قوت خود یعنی آکسیونیسم می‌خواهد از کنار نقدهای تئوریکی که در جنبش زنان به آنان شده، بگذرد. آنان تحت عنوان اینکه فمنیست‌ها خانه‌نشین هستند و فقط حرف می‌زنند در حالی که ما عمل می‌کنیم، فقدان افق و برنامه گروه خود را توجیه می‌کنند. مسئله این نیست که گروه فمن به‌طور رسمی مدافع تئوری خاصی است یا خیر. می‌دانیم هر جنبش یا اعتراضی حتی در خودبه‌خودی‌ترین اشکال به ناگزیر از یک تئوری پیروی می‌کند.

به‌طور تاریخی در جنبش فمنیستی بحث‌وجدل‌های مهمی در مورد بدن زن، جایگاه آن و استفاده یا عدم استفاده از آن به‌عنوان ابزار مبارزه مطرح بوده که توجه بدان ضروری است. اغلب فمینیست‌ها معتقدند در جهانی که بدن زن به شئی و کالا بدل شده نباید به استفاده ابزاری از بدن خود پرداخت. چراکه به بازتولید همان مناسباتی پا می‌دهد که علیه اش مبارزه می‌شود. از نظر آنان بدن شئی خنثی نیست که هر طریقی بتوان از آن استفاده کرد. بدن با مجموعه‌ای از روابط اجتماعی، تاریخی و سابقه بیولوژیکی شناخته می‌شود. به همین دلیل درک از بدن، نگاه به آن و چگونگی برخورد به آن اساساً یک مسئله‌ایدئولوژیک سیاسی است. استفاده‌یا عدم استفاده از بدن به‌عنوان ابزار مبارزه مشروط به این فضای ایدئولوژیک سیاسی است.

بدن انسان – به‌ویژه بدن زن – از کودکی تا بزرگ‌سالی در معرض افکار و عقاید حاکم هست. در دنیای امروز این برخورد سیاسی را در دو پدیده به‌ظاهر متضاد می‌توان دید یکی در حجاب اجباری دیگری در پورنو گرافی. از نقطه نظر

ایدئولوژیک سیاسی حجاب اسلامی همان کاری را با بدن زن انجام می‌دهد که پورنو گرافی با بدن زن می‌کند. هر دو احساسات، ارزش‌ها و اخلاقیات زن ستیزانه را به جامعه منتقل می‌کنند. به این دلیل به‌خودی‌خود نه استفاده از برهنگی برای مبارزه بیان فرزانگی است نه پوشش آن.

بدن ابزار نیست بیان یک رابطه اجتماعی است. رابطه‌ای که مهر شرایط تاریخا مشخص بر آن خورده است. شرایطی که حاصل روابط اقتصادی سیاسی و اجتماعی فرهنگی معین است. در مرکز این روابط، مناسبات مالکیت قرار دارد. یعنی مالکیت مرد بر زن که به شکل تنگاتنگی با مالکیت خصوصی بر ابزار تولید (در معنایی عام‌تر شیوه تولید) در جامعه گره خورده و توسط آن رقم می‌خورد. "مالکیت مرد بر زن" را نباید به "مالکیت مرد بر بدن زن" تقلیل داد. تحت عنوان اینکه "بدن من حق من است" هرگونه استفاده از آن را عین آزادی قلمداد کرد. کم نیستند افرادی که تحت این عنوان از تن‌فروشی و پورنو گرافی دفاع می‌کنند و آن را اوج انتخاب و آزادی زن می‌دانند زیرا فرد آزاد است که هر کاری خواست با بدنش انجام دهد.

همه این تناقضات بیان آن است که ما با واقعیتی پیچیده و چندلایه روبرو هستیم. بدون در نظر گرفتن این واقعیت نمی‌توان دریافت که کدام راه و روش به رهایی زنان ختم می‌شود. بر پایه هدف وسیله را توجیه می‌کند نمی‌توان هر روشی را به کار گرفت. باید افق و چشم‌اندازهای رهایی‌بخش خود را در وسیله بازتاب دهد. هر وسیله‌ای را برای هر هدفی و در هر مقطع زمانی و مکانی نمی‌توان به کار گرفت. اگر اهداف و روش‌های مبارزات رهائی‌بخش فصل مشترکی با اهداف و روش‌های بورژوایی حاکم داشته باشد دیر یا زود زمینه جذب آن مبارزات به سیستم فراهم می‌شود. حتی اگر در ابتدا به راه مبتکرین این مبارزات چنین نیتی نداشته باشند. این درسی است که می‌توان از بسیاری از جنبش‌های آزادی‌بخش و مترقی گرفت که یا از توش و توان افتادند یا در تحلیل نهایی جذب سیستم شدند. فصل مشترک ایدئولوژیک - سیاسی نداشتن با

ارزش‌ها و روش‌های بورژوایی اهمیت زیادی دارد. از این زاویه نقد فمینیست‌ها مبنی بر اینکه روش گروه فمن به بازتولید همان چیزی خدمت می‌کند که علیه اش مبارزه می‌کند، بسیار مهم است.

زمانی مائوتسه دون تکیه کلام مهمی خطاب به دشمن داشت مبنی بر اینکه "تو به روش خود بجنگ، من به روش خود" این اصلی حیاتی در مبارزه انقلابی است. بسیار مهم است که روش مبارزان فصل مشترکی با روش و نرم‌هایی که بورژوازی مبلغ آن است، نداشته باشد. بورژوازی بدن زن را کالا کرده اما زنان نباید روش‌هایی را به‌کارگیرند که نهایتاً به بازتولید جهان‌بینی بورژوازی خدمت کند.

کمونیست‌های انقلابی همواره از شعار "بدن من حق من است" دفاع کرده و می‌کنند. این شعار عمدتاً برای دفاع از حق سقط‌جنین فرموله شد. شعاری است که "پرو چویسها" (طرفدارن حق انتخاب) در مقابل "پرو لایفها" (طرفداران زندگی) جلو گذاشته‌اند. این شعار بیان خواستی عادلانه است و مردسالاری را زیر ضرب می‌برد. اما محدودنگرانه است که امر رهایی همه‌جانبه زن به این شعار تقلیل داده شود و بر این پایه برای جنبش زنان استراتژی تاکتیک و شکل مبارزه تعیین شود. گروه فمن استفاده معوج و یک‌جانبه‌ای از این شعار می‌کند. آنان می‌گویند با نوشتن شعار بر بدن خود می‌توانند بدن را از شئی سازی نجات دهند. با فرمالیسم نمی‌توان افق و اهداف یک مبارزه را دور زد. سؤال اساسی این است که در چارچوب افق و اهداف بورژوایی از خود دفاع می‌کنیم یا بر پایه سرنگون کردن کلیه روابط اجتماعی اقتصادی سیاسی فرهنگی حاکم. به قول فمنیست روشن‌بینی چون سیمون دوبووار "هیچ‌کس نباید از بدنش ارزشی در خود بسازد. کسی نباید باور کند که بدن زن به او چشم‌انداز نوینی از جهان می‌دهد."

به همین دلیل بود که در ابتدای این نوشتار تأکید شد که این شکل از مبارزه تا حدی می‌تواند به افکار سنتی مردسالارانه ضربه وارد کند. کمونیست‌ها

ضمن دفاع درست از هر مبارزه عادلانه‌ای باید با محدودیت‌های آن نیز مبارزه کنند و تلاش کنند آن‌ها ارتقاء دهند نه اینکه آن محدودیت‌ها را حلوا حلوا کنند.

استفاده ابزاری "حزب کمونیست کارگری" از فمن

جانبداری بی‌قیدوشرط "حزب کمونیست کارگری" از گروه فمن یا به‌زعم آنان جنبش فمن به‌نوبه خود درس‌آموز است. به‌مانند همه موارد این حزب اصرار دارد که هر حرکتی را جنبش ارزیابی کند؛ هر اعتراضی را انقلاب بخواند؛ و هر مرحله‌ای در مبارزه را جدید و نو بنامد.

این نوع نام‌گذاری‌های دلبخواهی کمک چندانی به کشف حقیقت نکرده و بیشتر به کار تبلیغات یک‌بارمصرف این حزب می‌آید. بیشتر بیان استفاده ابزاری آنان از "فمن" است. این حزب قادر نیست با رویکرد علمی نشان دهد که چرا فمن یک جنبش است؟ آیا واقعاً جنبشی انقلابی است؟ چه خط و دیدگاهی بر آن حاکم است که بدان محتوایی انقلابی و نوینی می‌بخشد؟

"حزب کمونیست کارگری" با این نوع نام‌گذاری‌ها نه‌تنها دنباله‌روی‌اش را از این حرکت اعتراضی نشان می‌دهد بلکه تمایلات ایدئولوژیک سیاسی خود را نیز بیان می‌کند. این حزب مرز روشنی با خطی که گروه فمن جلو گذاشته، ندارد. حتی کلمه‌ای در مورد محدودیت‌های فکری و سیاسی آنان و رفرمیسم عریان شان نمی‌گوید. وظیفه حزبی که خود را کمونیست می‌داند این نیست که اعضا و رهبرانش، بر مبنای اتفاقات روزانه به رنگ آن روز درآیند. برای مثال خود برهنه شوند و عکس گیرند. دخالت گری کمونیستی یعنی جدل بر سر افق‌ها، سیاست‌ها و خط حاکم بر یک حرکت اعتراضی. آیا در برابر محدودیت‌های سیاسی نظری یک اعتراض یا جنبش سر فرود می‌آوریم یا عکس‌العمل نشان می‌دهیم. آنچه مورد ستایش "حزب کمونیست کارگری" است آکسیونیسم جریان فمن و طرح شدن در رسانه‌ها به هر قیمت است. این امر با دامن زدن به

جنبش توده‌ای و آگاهانه زنان برای رهایی و بحث و جدل جدی بر سر راه رهایی واقعی بسیار فاصله دارد.

جالب اینجاست که "حزب کمونیست کارگری" عمدتاً آن دسته از تحرکات گروه فمن را برجسته می‌کند که ضد دین اسلام است. به این می‌گویند استفاده ابزاری بیشتر از یک حرکت اعتراضی. گروه فمن از نقطه نظر دیدگاهی فقط به مبارزه علیه دین اسلام نمی پردازد. آکسیون های شان فقط علیه این نیست. بارها در فرانسه در دفاع از حقوق همجنسگرایان فعال بودند، علیه پاپ واتیکان و علیه جنگ‌طلبی‌ها نیز بارها آکسیون هایی سازمان داده‌اند. برخورد حزب کمونیست کارگری به گروه فمن همچون رسانه‌ای اصلی غربی است که از آنان برای دامن زدن به اسلام هراسی بهره می‌جویند.

حزب کمونیست کارگری با "سنتی" خواندن هر جریانی یا تفکری که برخوردهایشان را موردنقد قرار دهد، از زیر بار مسئولیت مبارزه تئوریک شانه خالی می‌کند. واقعیت این است این حزب تحت عنوان تضاد میان "سنت" با "مدرنیسم" به دفاع از آنچه "مدرنیسم" بر آن نام گذاشته‌اند، می‌پردازند. آنان ذره‌ای به مناسبات کهنه بورژوایی و اخلاقیات سنتی برخاسته از "مدرنیسم امپریالیستی"در جوامع غربی نمی‌پردازند و از میان دو قطب منسوخ امپریالیسم و بنیادگرایی دینی تنها بنیادگرایان دینی را آماج قرار می‌دهند. در گذشته نیز چنین تفکری موجب شد که رهبری این حزب به دفاع از لشکرکشی آمریکا به افغانستان بپردازد. حال آنکه در تجربه عراق و افغانستان و اخیراً دیگر کشورهای عربی – به‌ویژه در ارتباط با حقوق زنان – دیدیم که هرگونه کوتاه آمدن در مقابل یکی از این قطب‌های ارتجاعی در نهایت به تقویت قطب ارتجاعی مقابل منجر می‌شود.

دفاع این حزب از گروه فمن چندان صادقانه نیز نیست. به دلیل آنکه این حزب تاریخا با سقط‌جنین مخالف است. این حزب بر خلاف دستاوردهای علمی هنوز جنین را انسان حساب می‌کند و سقط‌جنین را قتل نفس می‌داند. از نظر

رهبری این حزب مرز میان "پروچویسها" و "پرو لایفها" مرزی قلابی بوده و هست. این تفکر عقب‌مانده مهر افکار سنتی و غیرعلمی بر خود دارد. افکار سنتی فقط در قالب دین بروز نمی‌یابد، اشکال "مدرن" نیز به خود می‌گیرد. این تفکر به درستی هم توسط فمنیست‌ها موردنقد قرار گرفت هم از جانب کمونیست‌ها. پاسخ رهبری این حزب به این نقدها یا حمله به فمنیست‌ها بود یا سکوت در مقابل کمونیست‌ها. [۷۴] چگونه می‌توان مخالف سقط‌جنین بود اما از شعار "بدن من حق من است" که مشخصه گروه فمن است دفاع کرد. تا زمانی که این تناقض پاسخ نگیرد نمی‌توان چندان به روی دفاع این حزب از گروه "فمن" حساب باز کرد. این حزب به جنبش کمونیستی و فمینیستی انتقاد از خود بزرگی بدهکار است.

خلاصه کنیم. با سر و صدای تبلیغاتی هیچ حرکتی به جنبش تبدیل نمی‌شود و با صفت انقلابی و نوین چسباندن به هر حرکتی محتوای آن انقلابی و نوین نمی‌شود. جدل در مورد محتوای جنبش‌هاست که تعیین کننده نوع برخورد به هر جنبش یا اعتراضی است. آیا این اعتراض بیان مخالفت با جنبه‌هایی از سیستم سرمایه‌داری مردسالار است یا بیان مخالفت همه‌جانبه با کلیت این نظام؟ آیا آینده را نوید می‌دهد یا در چارچوب افق، اهداف و ارزش‌های گذشته باقی می‌ماند؟ این است پرسش و معیار اساسی برای قضاوت.

"مالکیت مرد بر بدن زن" یا "مالکیت مرد بر زن"؟

برخی از گرایش‌های فمینیستی تلاش دارند عبارت "مالکیت مرد بر بدن زن" را جایگزین مفهوم مارکسیستی "مالکیت مرد بر زن" کنند. این واقعیت

---

[۷۴]. در زمینه نقد نظرات حزب کمونیست کارگری در زمینه موضوع سقط‌جنین به مقاله زیر رجوع کنید:"نگاهی مردسالارانه و رفرمیستی به مسئله سقط جنین – در نقد نظرات "حزب کمونیست کارگری ایران" – نشریه حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران)، دوره دوم، شماره ۲۸، اردیبهشت ۱۳۷۷.

دارد که اغلب مردان خود را مالک بدن زن می‌دانند و فعالین رهایی زن به‌درستی برای سلب مالکیت از مردان – به عبارت دقیق‌تر کنترل مردان بر بدن خویش - مبارزه می‌کنند. اما این امر به معنای آن نیست که زنان خود "مالک" بدن خویش می‌شوند. بدن، بدن است. پشت هر بدنی پیشا تاریخ، تاریخ و حافظه تاریخی قرار دارد. به‌واقع بدن را طبیعت و تاریخ در اختیار هر انسانی قرار داده و کسی نمی تواند ادعای مالکیت بر آن کند. بدن متعلق به فردی است که در آن زیست می‌کند. بین مفهوم تعلق (علاقه و پیوستگی) با مالکیت (تملک و حق داشتن و مصرف کردن شیئی خاص) تفاوت موجود است. اگر فرد در این زمینه به مفهوم مالکیت تکیه کند یعنی اینکه به‌عنوان مالک حق دارد بدن خود را اجاره دهد یا بفروشد. این به معنای آن است که فرد هنوز در چارچوب مناسبات طبقاتی و مناسبات سرمایه‌داری به بدن خود نگاه می‌کند و هنوز از بدن خویش بیگانه است. کسب آگاهی صحیح برای چگونگی برخورد به بدن (به‌عنوان محل زیست و پرورش فرد و فردیت) در گرو گسست از نظام‌های مبتنی بر مالکیت و مناسبات کالایی است.

همان‌طور که در طول تاریخ درک انسان از خود مدام در حال تغییر و تحول بوده، درک از بدن نیز مدام تغییر یافته است. بدن (به‌ویژه بدن زنانه) برساخته و محصول تاریخی، اقتصادی فرهنگی است. برساخته‌ای که توسط شیوه تولیدی (یعنی مالکیت بر ابزار اصلی تولید، توزیع و روابط انسان‌ها حین کار) متعین می‌شود و به‌نوبه خود ازلحاظ اجتماعی - ایدئولوژیک نقش مهمی در بازتولید آن شیوه تولیدی ایفا می‌کند. در نظام سرمایه‌داری است که برای نخستین بار توده کارکن به‌گونه‌ای مالک بدن خویش می‌شوند و "آزادی" آنرا به دست خواهند آورد که توان کارکردن خود را به فروش رسانند. اما فقدان مالکیت و کنترل بر منابع اصلی تولید در جامعه این آزادی را محدود ساخته است. تناقضی میان مالکیت بر بدن و اجبار برای فروش نیروی کار به وجود می‌آید. این تناقض در عرصه بدن، بیش از هرجایی در کنترل بر بدن زن – مشخصاً کنترل

بر بارداری – فشرده می‌شود. کنترل بدن زن مستقیماً به مسئله استثمار زنان (در خانه و کارخانه) و همچنین به دادن امتیازات مردانه مربوط می‌شود. امتیازی در روبنا که همچون چسبی بخش‌های مختلف جامعه را به هم می‌چسباند.

نمی‌توان منکر این واقعیت شد که برجسته کردن "مالکیت مرد بر بدن زن" می‌تواند بر زوایایی از مناسبات ستمگرانه میان مرد و زن پرتو افکند و اشکال خاصی از ستم را عریان کند اما این امر قادر به تبیین تئوریک درست اشکال گوناگون ستم بر زنان نیست. این عبارت، مناسبات مالکیت را به مالکیت بر شئی تقلیل داده و مانع از آن می‌شود که به مالکیت همچون رابطه‌ای اجتماعی نگاه شود. "مالکیت مرد بر زن" رابطه درهم‌تنیده‌ای با مالکیت خصوصی بر ابزار اصلی تولید دارد. تحول هر یک به تحول دیگری گره خورده است. جدایی این دو تحول از یکدیگر به جدا کردن رهایی زنان از انقلاب کمونیستی منجر می‌شود. این امر بیشتر بیان تمایلات کسانی است که مسئله زنان را یک مسئله بورژوا - دمکراتیک تلقی می‌کنند. نه مسئله‌ای که به‌طور عینی با حرکت، رشد و تشدید تضاد اساسی عصر سرمایه داری (یعنی تضاد میان تولید اجتماعی با تصاحب و کنترل خصوصی تولید) گره خورده است. به همین دلیل مبارزه برای رهایی زنان در کلیه جوامع بدون پیروزی انقلاب کمونیستی میسر نیست. کمونیست‌هایی که تحت لوای "مالکیت مرد بر بدن زن" از چنین تمایلاتی پیروی می‌کنند قادر نیستند بین یادگیری عمیق از آموزه‌های درست دانش فمنیستی با متد و بینش فمینیستی تفاوت گذارند. کمونیست‌ها برای ارائه تئوری‌های رادیکال‌تر در مورد رهایی زنان می‌توانند و باید نقادانه از دانش فمنیستی بهره گیرند اما مجاز نیستند از متد و بینش غلط و افق تنگ بورژوا - دمکراتیک در میان آنان دنباله‌روی کنند.

فمنیسم، فرمالیسم نیست!

در دفاع از یک کلیپ
پاسخ به یک رفیق

مرداد ۱۳۹۹

در مورد کلیپ «تاب خواهم آورد» که فرستاده بودم انتقاد کردی که سکسیستی است زیرا مردان را با آلات موسیقی و زنان را صرفاً خواننده نشان می‌دهد.

آیا این کلیپ بازتولید "نابرابری" میان زن و مرد و "تقسیم‌کار سنتی جنسیت زده" است؟ آیا به‌خودی‌خود نشان دادن مردان با آلات موسیقی نشانی از سکسیسم بر خود دارد؟

نیاز به تأکید است که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که ستم بر زن و فرودستی زن نهادینه است. در تمامی عرصه‌های اقتصادی – سیاسی – اجتماعی و فرهنگی تبعیض و نابرابری مشهود است. حتی بسیاری از آثار هنری خوبی که تولید می‌شود نیز متأثر از این شرایط است. هشیاری و نگاه انتقادی در همه زمینه‌ها داشتن – من‌جمله موضوع زنان - مهم است به‌ویژه در عرصه هنر که پوشیده‌تر است و به‌طور فشرده و غالباً پیچیده تر و پنهان تر در تولید و بازتولید این یا آن شکل از ایدئولوژی در جامعه نقش فعال ایفا می‌کند. نگاه انتقادی به ما

کمک می‌کند که به درک همه‌جانبه‌تر، عمیق‌تر صحیح‌تری از کلیت سیستم سرمایه‌داری که مبتنی بر مردسالاری است، دست پیدا کنیم.

اما نمی‌توان با این امر موافق بود که همیشه و همه جا نمایش مردان با آلات موسیقی همراه با زنان خواننده نشانه مردسالاری است. هم به دلایل تاریخی هم به دلایل خاص به‌ویژه در ارتباط با این کلیپ مشخص.

چند دلیل تاریخی که بر پایه آن می‌توان گفت که معیار صرف برای تشخیص مردسالاری نمی‌تواند ساز زدن یا ساز نزدن باشد.

در دوران برده‌داری عمده نوازندگان، زنان برده بودند. ساز زدن زنان موضوع مورد مشاجره نبود و بیان آزادی‌شان هم نبود.

در دوران فئودالی اروپا و حتی تا ابتدا قرن بیستم در میان خانواده‌های اشراف، دختران از حق تحصیل در دانشگاه برخوردار نبودند اما می‌بایست پیانو فرامی‌گرفتند.

هم اکنون شاهد گروه‌های موسیقی هستیم که مردی خواننده است و تمامی نوازندگان زن هستند. ولی محتوا و فرم‌های هنری بشدت زن ستیزانه ای را تولید می‌کنند.

در هیچ دوره از تاریخ ایران به اندازه دوران حاکمیت دینی آشکارا زن‌ستیز در ایران ما با این همه نوازنده زن روبرو نبوده‌ایم.

به‌جرئت می‌توان گفت که حرفه موسیقی زنانگی و مردانگی نمی‌شناسد. البته روشن است بر بستر نابرابری اجتماعی در این زمینه ما با اشکال زشتی از ستم بر زن روبرو بوده و هستیم. ما کمتر زن رهبر ارکستر داریم. ما کمتر موسیقیدان مطرح زن داریم و ..... مانند اغلب حیطه‌های اجتماعی دیگر این نابرابری مشهود است. کم نبودند زنان موسیقیدانی که به دلیل ازدواج حتی با مرد موسیقیدان مجبور شدند خلاقیت‌های هنری‌شان را کنار بگذارند. برای مثال آرمان همسر آرگوستاو مولر آلمانی که خود آهنگساز بود، بعد از ازدواج فعالیتش هنری‌اش محدود به پاکنویس کردن نت‌های همسرش شد. از این نمونه‌ها

می‌توان و باید هم نام برد. همان‌طور که در دیگر عرصه‌های هنری ما شاهد بروز این اشکال کریه بوده‌ایم. ستم‌های رودن مجسمه‌ساز فرانسوی بر کامی کلودن مجسمه‌ساز خلاق امروزه زبانزد همگان است.

این را هم می‌دانیم که امروزه در اثر مبارزات زنان در انتخاب اعضای ارکسترهای فیلارمونیک (که سنتا از مردان تشکیل می‌شده) تغییراتی صورت گرفته است. برای مثال در برلین هنگام انتخاب اعضای ارکستر هیئت ژوری از پشت پرده باید از نوازنده ساز آزمون بگیرند و انتخاب کنند. تا تحت تأثیر نگاه جنسیتی قرار نگیرند. همه این‌ها نشانه این است که راه درازی در پیش است که تا کلیه زمینه‌های ستم و تبعیض از میان برداشته شود. مشکل فقط دادن نمایشی ساز به دست زنان نیست. کل جامعه و جهان باید زیرورو شود و روابط اجتماعی که منشأ ستم بر زنان است باید به کلی تغییر کند تا تمامی اشکال ستم بر زن از میان رود.

حال به این کلیپ مشخص بپردازیم.

کلیپ در شرایط کرونایی امروز بر پایه شعر و آهنگی بازسازی شده که سال‌ها پیش در یکی از فیلم‌های آلمادوار کارگردان مترقی اسپانیایی بازخوانی شده بود. ترکیبی از خوانندگان زن و مرد در این کلیپ حضور دارند. شاید این نظر شخصی و سلیقه‌ای باشد اما آشکارا صدای زنان بهتر و حرفه‌ای‌تر است و صدای موسیقیایی مردان کمتر جلوه دارد. معمولاً در چنین کلیپ‌هایی آنچه جلوه می‌کند و برجسته می‌شود خواننده یا خوانندگان هستند نه نوازندگان. اگر این رابطه در این کلیپ برعکس بود، یعنی مردان می‌خواندند، عملاً زنان به حاشیه می‌رفتند. برای قضاوت نهایی در این زمینه باید به کلیت اثر هنری توجه کرد. نه به این یا آن جز آن. باید به کلیت خود کلیپ توجه کرد. کلیتی که ترکیبی از شعر، موسیقی، تُن صدا و تصاویر است. تصاویری که به‌نوبه خود شامل رنگ، نور، حرکات بدن و مناظر و حرکت دوربین است. همه این اجزا دست در دست هم یک نظم و هارمونی ایجاد می‌کنند تا قادر شوند پیام مشخصی به

بیننده القا کنند. آنچه مهم است این است که این مجموعه و کلیت چه تأثیری بر بیننده می‌گذارد. تأثیر اجتماعی یک اثر هنری است که یاری‌رسان قضاوت ما در مورد پیام اثر هنری است. پیام به این معنا که چه حسی را برمی‌انگیزاند، چه امری را تقویت می‌کند چه امری را تضعیف و به‌طور مشخص چه روحیه ای را در مقابل شرایط مشخصی که با آن روبرو هستیم ایجاد می‌کند. از این نقطه نظر کلیپ علیرغم محدودیت‌هایی فنی که به دلیل شرایط خاص دارد درمجموع مثبت و قوی است و به‌جرئت می‌توان گفت که تقسیم‌کار سنتی جنسیتی را به نمایش درنمی‌آورد.

خلاصه کنم. متدی که کلیت را در نظر نگیرد و به صورت شکلی اجزا را به هم ربط دهد، تقلیل گرایانه و فرمال است. اگر توجه را فقط بر اشکالی که بچشم می‌آیند تمرکز دهیم موجب می‌شود که هم کلیت تضادمند پدیده را از دست دهیم هم پیوندهای بین فرم و معنای متصور از آن‌ها را نادیده گیریم. نقد نگاه جنسیتی در یک اثر هنری زمانی امکان‌پذیر است که کلیت پدیده و پیوندهای درونی آن را زیر ذره‌بین قرار دهیم. در غیر این صورت به نقد منصفانه‌ای دست نخواهیم یافت. به این روش می‌گویند مته به خشخاش گذاشتن.

یک پرسش: ما برای غلبه بر نابرابری‌های میان زن و مرد معمولاً می‌گوییم باید تبعیض مثبت بکار برد. در زمینه خلق اثر هنری خوب و سطح بالا چون موسیقی که نیازمند حد اعلای تخصص و خلاقیت است چگونه باید امر تبعیض مثبت را بکار برد؟ که هم بازتاب تقسیم‌کار سنتی نباشد هم کیفیت اثر هنری پایین نیاید. چگونه این تضادها را باید حل کرد؟

جنبش دانشجوئی

و

"کمپین جمع‌آوری یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز"
پرسش‌ها و گرایش ها

از نشریه دانشجویی بذر شماره ۱۵، بهمن ۱۳۸۵

تلاطم ها و کشمکش‌های زیادی در جنبش زنان ایران در جریان است. این تلاطم ها و کشمکش‌ها به جنبش کارگری و دانشجوئی هم سرایت کرده و همگی در موردش حرف می‌زنند. یکی از محرک‌های این وضعیت، "کمپین جمع‌آوری یک میلیون امضا" است که حدوداً پنج ماهی از زمان آغازش می‌گذرد. در جنبش دانشجوئی به‌ویژه در میان فعالین چپ، بحث‌های هیجان‌انگیزی به راه افتاده است. موضوع اصلی بحث چگونگی برخورد به کمپین یک میلیون امضا و حمایت یا عدم حمایت سیاسی از آن است.

ما شاهد برخوردهای مختلف هستیم. عده‌ای به دفاع بی‌چون‌وچرا از این کمپین پرداختند. گروهی به مخالفت با آن برخاستند و بخشی علیرغم اینکه چندان از مضمون سیاسی آن دل خوشی ندارند می‌گویند "کاچی بهتر از هیچی است" و حداقل "فضائی برای افشاگری و اطلاع رسانی" در مورد مسئله زنان در جامعه به وجود آورده است.

دلایل طیف مدافع این کمپین در جنبش دانشجوئی (در رأس آن فعالین دفتر تحکیم وحدت) شبیه همان براهین متصدیان و سخنگویان کمپین است. (که در ذیل بدان‌ها می‌پردازیم) این طیف سنتا به گرایش راست درون جنبش

دانشجوئی تعلق داشته که عموماً دنباله‌رو هر جریان اصلاح‌طلبانه حکومتی و غیر حکومتی هستند که در جامعه به راه می‌افتد. آنان فاقد دیدگاه انتقادی و علمی‌اند و افق دیدشان از مبارزه و نقش جنبش دانشجوئی بسیار محدود است و نقش شان این است که هرازچندگاه جنبش دانشجوئی را به این یا آن سیاست اصلاح‌طلبانه و سازشکارانه وصل کنند و مانع از ایفای نقش سیاسی مستقل جنبش دانشجوئی در قبال دیگر جنبش‌ها شوند.

اما بخش‌های رادیکال جنبش دانشجوئی که به مخالفت با این کمپین پرداخته‌اند اگرچه از نظر سیاسی بر جنبه‌های درستی انگشت می‌گذارند و آن را سازشکارانه می‌دانند اما برخی دلایل آنان به‌ویژه از زاویه نگرش سوسیالیستی به مسئله زنان درست نیست.

بخش‌هایی از این طیف تحت عنوان "برخورد طبقاتی"، عملاً به مسئله زنان کم بهایی داده و نقشی برای مبارزه مستقل زنان نمی‌بینند. آنان تحت عنوان اینکه مطالبات زنان کمپین، اساساً مطالبات زنان قشر میانی جامعه است، به نقد آن می‌پردازند. این دیدگاه غلطی از تبیین مسئله زنان و مطالبات آنان است. آنان با تقلیل مسئله زنان به مسئله زنان زحمتکش (که معمولاً شامل خواست‌های صرفاً رفاهی و اقتصادی آنان است)، اهمیت مسئله زنان را کم‌رنگ می‌کنند. به چند دلیل:

یکم، زنان زحمتکش نیز همانند بسیاری از زنان دیگر از قوانین نابرابری که حکومت مذهبی بر همه زنان تحمیل می‌کند در رنجند. درنتیجه آنان نیز در تحقق این قبیل مطالبات منفعت دارند.

دوم، مبارزه علیه هرگونه تبعیض و نابرابری و احقاق حقوق زنان از حقانیت برخوردار است. حتی آن دسته از خواسته‌هائی که ظاهراً "ربط مستقیمی" به زنان زحمتکش ندارد و صرفاً افشاگر ستم‌هایی بر زنان اقشار میانی است. می‌تواند نقش زیادی در ارتقا آگاهی کلیه زنان نسبت به ابعاد گوناگون این ستم خاص داشته باشد. طی قرن بیستم در سطح جهانی، زنان زیادی که حتی تعلقی

نیز به طبقه کارگر نداشته‌اند - بر جنبه‌های آشکار و پنهان یا ریز و ظریف ستم بر زنان انگشت نهاده که از ارزش زیادی برخوردار بوده؛ این خدمت شان موجب ارتقا آگاهی همگان شده است. فعالین چپ باید از این مسئله استقبال کنند و همواره آماده یادگیری از آنان باشند و تلاش کنند این آگاهی‌ها را در سطح وسیع من‌جمله در میان زنان زحمتکش فراگیر کنند. ارتقا آگاهی فمنیستی هر فعال چپ بخشی از ارتقا آگاهی کمونیستی اوست. هرگونه کم بهایی به این مسئله عملاً موجب سپر انداختن در برابر ارزش‌های نظام کهنه مردسالارانه در برخورد به مسئله زنان می‌شود.

سوم، این واقعیتی است که امروزه جنبش و جوش اصلی بر سر مسئله زنان، در میان زنان اقشار میانی جامعه جریان دارد. این دلایل عینی و تاریخی مشخص خود را داراست که نیازمند بررسی و تحلیل جداگانه است. اما پرسش اصلی این نیست که چرا چنین است، پرسش اصلی آن است که فعالین چپ جامعه من‌جمله فعالین چپ جنبش دانشجوئی چه نقش و مسئولیتی در قبال آن دارند. مسئله زنان یک مسئله فرا طبقاتی است به این معنا که بر زنان تمامی اقشار و طبقات ستم مشترکی روا می‌شود. اما راه‌حل‌های ارائه شده برای از مقابله با این ستم از خصلت طبقاتی برخوردار است. بر خط‌مشی‌ها و راه‌حل‌های هر گروه از زنان مهر طبقاتی معینی خورده است. ما با یک جنبش واحد زنان و با یک راه‌حل واحد روبرو نیستیم.

بسیاری از فعالین چپ به‌گونه‌ای بحث می‌کنند که انگار جریان هایی از قبیل متصدیان کمپین یک میلیون امضا تنها نماینده واقعی و اصلی منافع و حقوق زنان هستند و نقش خودشان صرفاً نقد آن‌هاست. (آن هم نقدهایی که عمدتاً از دیدگاه صحیحی صورت نمی‌گیرد) این مسئله قبل از هر چیز امتیاز دادن به گرایشی اصلاح‌طلبانه درون جنبش زنان است که امروزه امکان بروز علنی دارد. چنین امتیاز دادنی نه‌تنها راه را برای تقویت گرایشات رادیکال درون

جنبش زنان باز نمی‌کند. بلکه حتی موجب تضعیف خود جنبش دانشجوئی می‌شود.

مسئله زنان، مسئله جنبش دانشجوئی هم هست. چه به لحاظ اینکه بیش از نیمی از دانشجویان دخترند و بخش حساس و پرشور جنبش زنان را تشکیل می‌دهند. بدون تبلیغ دائم در مورد ستم بر زنان انرژی این بخش از جنبش دانشجوئی به حداکثر شکوفا نمی‌شود. چه به لحاظ اینکه جنبش دانشجوئی می‌تواند نقش سیاسی مؤثری در تقویت جناح رادیکال جنبش زنان داشته باشد. با دیدگاه‌های تقلیل گرایانه، نقش جنبش دانشجوئی به نظاره‌گر منفعل در قبال تحولات جنبش زنان کاهش می‌یابد.

بخش‌های رادیکال‌تر جنبش دانشجوئی (و همچنین بخش‌هایی از جنبش زنان) که دیدگاه نسبتاً صحیح‌تری نسبت به مسئله زنان دارند، در ارائه تجزیه و تحلیل درست از این حرکت مشکل دارند. گرایشی در میان آنان موجود است که با ساده کردن موضوع این حرکت را به بخش‌هایی از حکومت (با همدستی جریانات سازش‌کار و اصلاح‌طلب غیر حکومتی) نسبت دهند. کسانی که آگاهانه این حرکت را به راه انداخته تا اوضاع را امتحان کنند و ببینند در مقابل آن چه چیزی رو می‌آید؛ سپس به قلع‌وقمع بخش‌های مستقل و رادیکال جنبش زنان بپردازند. از همین رو این حرکت از نظر آنان پیشاپیش محکوم است.

این واقعیتی است که بعد از دوم خرداد یکی از سیاست‌های اصلاح طبان حکومتی به یاری اصلاح‌طلبان غیر حکومتی این بوده که با به راه انداختن جریانات "موازی" به مهار و کنترل جنبش‌های توده‌ای بپردازند و نگذارند این جنبش‌ها از محدوده‌های تعیین‌شده پا فراتر گذارند. همانند نقشی که دفتر تحکیم وحدتی‌ها طی ده سال اخیر، در مقابل حرکت‌های مستقل دانشجوئی ایفا کرده‌اند. بدون شک ما بازهم شاهد این‌گونه تلاش‌ها در رابطه با جنبش‌های مختلف خواهیم بود. اما واقعیت بزرگ‌تر این است که حنای این قبیل تاکتیک‌ها از جانب حکومتی‌ها در میان مردم رنگی ندارد. نکته آن است که "جریان

موازی" راه انداختن را نباید با "تئوری توطئه" در هم آمیخت. و آن‌ها به توطئه این یا آن نیروی حکومتی یا فلان و بهمان نیروی سیاسی ربط داد. با تشخیص مؤلفه‌های سیاسی مختلف در شکل دادن به اوضاع سیاسی مشخص و شکل‌گیری ائتلافات سیاسی طبقاتی معین برای پیشبرد اهداف و افق‌های معین در این اوضاع (یا به عبارتی خصلت خط سیاسی رهبری کننده یک حرکت) است که ماهیت سیاسی هر حرکت و رنگ و بوی خاص آن تعیین می‌شود.

دست‌یازی به "تئوری توطئه" مانع از انجام یک مبارزه سیاسی آشکار و صحیح در مقابل گرایشات سیاسی مختلفی که در جامعه مشخصاً جنبش زنان به راه افتاده می‌شود؛ مانع از ارتقا آگاهی همگان نسبت به اهداف و سیاست‌های مختلف در جنبش زنان می‌شود؛ و مهم‌تر از آن به لحاظ عملی صحنه را به نفع سیاست‌ها و گرایشات راست خالی می‌کند.

گرایشی که تحت عنوان "اطلاع رسانی مثبت" به حمایت از کمپین می‌پردازد، اگرچه بر یک واقعیت کوچک اشاره می‌کند اما چشم بر یک واقعیت بزرگ‌تر می‌بندد. از زاویه اطلاع رسانی هم باید به کمپین برخورد نقادانه داشت. کمپین فقط "اینفورمیشن" نیست بلکه "دیس اینفورمیشن" هم هست. زمانی که در بیانیه کمپین تأکید می‌شود که "خواسته‌های این طرح ضدیتی با اسلام ندارد" یک دروغ بزرگ به زنان جامعه تحویل داده می‌شود. همین نکته مانند ریختن یک قطره زهر در یک کوزه عسل است! اگرچه کلیت این طرح هم اصلاً عسل نیست اما حتی اگر هم می‌بود وجود همین بند کافی است تا خرابش کند. اینکه مبارزه برای رفع ستم بر زن (هر شکلی از ستم) در کشور ما مغایرتی با اسلام ندارد یک دروغ و فریب بزرگ است و در بهترین حالت توهمی بزرگ.

۲۷ سال است که قوانین ضد زن فرودستی مطلق را به زنان تحمیل کرده است. این قوانین ضد زن از ستون‌های بنیادین حکومت دینی است. جمهوری اسلامی یک حکومت دینی است که به اشکال مختلف روح و جسم زنان را به بند کشیده است.

زمانی که فعالین اصلی کمپین اعلام می‌کنند که «ما سر جنگ با کسی نداریم.»" (به نقل از مقاله نوشین احمدی خراسانی به نام "با مطالبات ما مشکلی ندارند باور کنید!) یا اعلام می‌کنند که «فارغ از دوست و دشمن ورای همه چیز باید این حرکت را کرد.»!! در واقع دروغ بزرگ بیشتر اشاعه می‌یابد. شاید واقعاً خودشان به این مسئله باور داشته باشند اما نه عوامل رژیم و نه حتی اکثریت مردم اعتقادی به این مسئله ندارند و نمی‌توانند داشته باشند. در دنیای واقعی دوست و دشمن و جنگی در کار است. واقعیات زمینی سرسخت‌تر از این خیال‌بافی‌های آسمانی است. این خیال‌بافی بیان یک سیاست سازشکارانه و خطرناک است. اکثریت مردم می‌دانند که سیاست یعنی سر جنگ داشتن با این‌وآن نمی‌توان "فارغ از دشمن" حرکت کرد.

ممکن است بگویند این‌ها مقالات افراد است و ربطی به چارچوبِ کمپین ندارد. باید گفت اگر این‌طور است پس کمپین مرز خود را با این نظرات روشن کند. اما واقعیت این است که دقیقاً این‌گونه اظهارنظرها منطبق بر چارچوبِ سند اصلی کمپین است. مغایرت نداشتن حقوق زنان با اسلام و چسباندن ملاها به این کارزار یعنی همان "فارغ از دشمن"!

فعالین کمپین برخی جنبه‌های بی حقوقی زنان را طرح می‌کنند اما بدترین چیز در سیاست کنار هم چیدن راست و دروغ در کنار یکدیگر است. ضرب‌المثلی است که می‌گوید "نصف حقیقت را گفتن بدتر از دروغ گفتن است."

دل‌خوش کردن به این‌گونه "اطلاع‌رسانی‌ها" خود را گول زدن است؛ قضاوت کردن در مورد کل بر پایه مشاهده یک جز از واقعیت است. آن هم در صحنه سیاسی پیچیده‌ایران که هر اشاره یا عدم اشاره‌ای مفاهیم سیاسی بزرگی در بردارد.

کل واقعیت چیست؟

کمپین اساساً از طرف جریانات اصلاح‌طلب جنبش زنان به راه افتاده است. متصدیان کمپین طیفی متشکل از زنان اصلاح‌طلب و برخی زنان حکومتی (حتی اگر امروزه برخی از آن‌ها از قدرت رانده‌شده‌اند) هستند. مسئله صرفاً در این نیست که به دلیل رشد جنبش زنان، این جریانات می‌خواهند بر این جنبش مهار زنند و یا سوار بر موج آن شوند. البته مسئله برخی‌ها از آن‌ها به‌ویژه وابستگان به حکومت این جنبه هم هست. اما موضوع اصلی این است که این حرکت بیانگر خط و بینش طیفی از زنانی است که قادر نیستند فراتر از این افق و این حد از مبارزه جلوتر بروند. با توجه به اینکه این طیف از زنان نقش فعالی در جنبش زنان ایفا می‌کنند، نقد خط و بینش آن‌ها از اهمیت زیادی برخوردار است. نقطه عزیمت یک نقد جدی و علمی آن است که نشان دهد با این خط و بینش نمی‌توان به دستاورد تعیین کننده‌ای دست‌یافت تا چه رسد به پیروزی قطعی بر دشمن.

روشن است که مبارزه علیه ستم بر زن در هر سطحی که صورت گیرد محقانه است و باید مورد حمایت همگان قرار گیرد. در شرایط سیاسی امروز جامعه‌این مبارزه را بدون تأکید بر دو شرط پایه‌ای زیر نمی‌توان به طرز مؤثری به پیش برد:

شرط اول، این مبارزه باید مستقل از حکومت باشد.

شرط دوم، این مبارزه باید مستقل از امپریالیست‌ها و گزینه‌های امپریالیستی باشد.

بسیاری از فعالین کمپین خود را مستقل می‌دانند. اما منظور فقط استقلال سازمانی نیست. بلکه استقلال سیاسی و ایدئولوژیک است. این استقلال معانی مشخصی دارد.

شرط اول:

خواسته‌ها و مطالبات زنان و مبارزه برای احقاق حقوق نباید و نمی‌تواند حلقه اتصالی با اسلام و مذهب داشته باشد. متوسل شدن به "اسلام مترقی" و آخوندهای به‌اصطلاح "روشن‌بین"، از بیخ و بن نادرست است.

بسیاری از فعالین کمپین تلاش دارند بحث اسلام و آن دو سه تا آیت‌الله "مترقی" را به‌عنوان یک سیاست "تاکتیکی" توجیه کنند. البته این در مورد برخی از آنان صحیح است. زیرا بسیاری از آنان اگر خدانشناس نباشند، حداقل سکولار هستند. اما این امر صرفاً یک تاکتیک پوششی نیست زیرا برای حفظ اتحاد با برخی زنان حکومتی و "فمنیست‌های اسلامی" به چنین امری تن داده شد.

مضافاً، اگر هم این یک سیاست تاکتیکی باشد, تاکتیکی بسیار سخیف و عقب‌مانده و نادرستی است. آن هم‌زمانی که جنبش زنان در سطح گسترده رشد کرده و می‌رود که مبارزه برای مطالبات خود را در رأس مطالبات حق‌طلبانه مردم قرار دهد. اوج فضاحت در آن است که برخی از کمپینی‌ها به دنبال این یا آن آخوند افتاده‌اند که برای شروع کار کمپین فتوای شرعی دست‌وپا کنند.

برخی دیگر تحت عنوان اینکه "ما که نمی‌توانیم به مذهب علناً فحش بدهیم و ...." به توجیه این سیاست می‌پردازند. اما این نیز سفسطه است. بحث بر سر این نیست که در شرایط کنونی در فراخوان چنین کمپین‌های علنی علیه مذهب موضع‌گیری شود. مسئله بر سر آن است که حداقل مذهب مورد تائید و حمایت قرار نگیرد و خاک بچشم مردم ریخته نشود. اینکه در جامعه ما بسیاری از زنان به طریقی مذهبی هستند و در عین حال پتانسیل آن‌ها دارند که در یک حرکت مردمی شرکت کنند با اینکه بر اسلام و مذهب صحه گذاشته شود، دو موضوع متفاوت است. یک فعال صادق جنبش زنان در نهایت باید بتواند به آن توده‌های زنی که از ناچاری مذهبی هستند بیاموزد که نقش مذهب و اسلام در ارتباط با سرکوب و فرودستی زنان چیست و برای رهایی کامل چرا باید از این تفکرات گسست کنند. اما زمانی که برخی زنان فعال که خود را سکولار نیز

می‌دانند با چسباندن فراخوان‌های خود به مذهب عملاً به تحکیم آن یاری می‌رسانند؛ زیر پای خود را خالی می‌کنند. تازه مجبورند که افتخار کنند که تاکنون بیشترین امضاها را از درون روضه‌خوانی‌ها و مجالس مذهبی زنانه جمع‌آوری کرده‌اند. مسئله مخالفت با اسلام، صرفاً از زاویه تبلیغ روشنگری علمی نیست. هرچند که این کار برای پیشرفت جامعه ما امر ضروری است. بلکه مسئله آن است که احقاق هر حقی در رابطه با زنان به‌طور عینی در مقابل اسلام و حکومت مذهبی قرار دارد. از این امر گریزی نیست. یعنی کلیه قوانین نابرابر و تبعیض ها در کشور ما یا ریشه در اسلام دارد یا متاثر از آن است.

دنبال این رفتن که ثابت شود که برخی از این قوانین ناشی از روایت‌ها و احادیثی است که از قول امام محمدباقر بوده و او از قول پیغمبر نقل کرده درنتیجه جزو نص صریح اسلام نبوده و نیست؛ یا دنبال تفاسیر متفاوت از آیه‌های قرآن گشتن؛ دنبال نخود سیاه فرستادن زنان است. این امر هم بیان خودفریبی است هم مردم‌فریبی. زیرا

یکم، بسیاری از قوانین مطابق نص صریح قرآن است و آن‌ها همراه با آن احادیث و روایات تبدیل به قوانین مدنی و یا قوانین مجازات‌های اسلامی در کشور ما شده‌اند. تفاوتی نمی‌کند که سرمنشأ این قوانین احادیث باشند یا آیه‌های قرآن.

دوم، هیچ تأویل و تفسیر مترقی و عدالت‌جویانه‌ای از قرآن و احادیث نمی‌توان کرد. در رگ و پی ایدئولوژی اسلامی زن‌ستیزی و مردسالاری نهفته است.

امروزه هر دولتی در جهان بنا بر اینکه کدام شکل حکومتی را دارا باشد، قوانین نابرابر یا ضد زن منطبق بر آن شکل را اتخاذ می‌کند. ویژگی مهم حکومت ایران دینی بودنش است. مسئله جدایی دین از دولت یکی از مهم‌ترین و اولیه‌ترین خواسته‌ها و نیازهای کل مردم و زنان است. رفع این قوانین ضد زن ربط مستقیم به جدایی دین از دولت دارد. تا زمانی که حکومت ایران این شکل

را دارد این قوانین پابرجا خواهد بود. بدون توجه به این واقعیت بزرگ جامعه، زنان نمی‌توانند به مطالبات عادلانه خود دست یابند. گفتن اینکه «خواسته‌های زنان ضدیتی با اسلام ندارد.» و چسباندن خود به اسلام تنها آب به آسیاب دشمنان جنبش زنان - هم در کوتاه‌مدت هم در بلندمدت - می‌ریزد. این تاکتیک نیست! این زیرآب ارزش‌های آزادیخواهانِه جنبش زنان ایران زدن است. فراخوانی به زنان است که بجای اینکه خواهان لغو دیه (به‌عنوان یک قانون قرون‌وسطایی) باشند خواهان برابری در دیه باشند؛ یا بر سر آزادی حق پوشش و لغو حجاب اجباری کوتاه بیایند و فعلاً به خاطر مصلحت اسلام و اتحاد با "فمینیست‌های اسلامی" آن را طرح نکنند و ......

البته برخی‌ها تحت عنوان اینکه جنبش زنان ایران در موقعیت ضعیفی قرار دارد به توجیه این سیاست می‌پردازند. آنان می‌گویند بیش از این نمی‌توان کاری انجام داد و بهتر است جنبش زنان به خرده‌ریزهایی قانع باشد و دچار بلندپروازی نشود. یا برخی دیگر برای اینکه دل جباران ضد زن را به رحم آورند می‌خواهند هر طور شده ثابت کنند که زنان مخالف خشونت هستند و با مسالمت‌جویی خواسته‌های خود را پیش می‌برند. انگار این رژیم این چیزها حالی‌اش هست و تجربه ۲۷ سال گذشته کافی نبوده تا معلوم شود که برخورد رژیم حتی به ابتدایی‌ترین خواسته‌های مردم و مسالمت‌جویانه‌ترین روش‌ها چه بوده است.

این دلایل نیز غلط اندر غلط‌اند. ضعف‌های خود را به گردن توده‌های زن انداختن است و اساساً بیان توهمات راست و رفرمیستی متصدیان کمپین است. اما وقتی این توهمات اسلامیزه نیز می‌شود دیگر نور اعلی نور می‌شود!

شرط دوم:

با توجه به سیاست‌ها و نقشه‌های امپریالیست‌های آمریکایی در رابطه با ایران و به‌اصطلاح دلسوزی‌شان برای زنان ایران، هیچ حرکت مردمی و عدالت‌جویانه‌ای نمی‌تواند در مورد امپریالیست‌ها و آلترناتیوهایی که آنان می‌خواهند به مردم ایران حقنه کنند موضع سکوت اختیار کند. یکی از

حداقل‌ترین (و البته مهم‌ترین) مسائل این است که امروزه هر جنبشی مرزبندی خود را با این دشمنان نیز مشخص کند. فراموش نکرده‌ایم که دولت بوش لشگر کشی‌اش به افغانستان را با استدلال آزادی زنان انجام داد و امروزه نیز برای زنان ایران اشک تمساح می‌ریزد. روشن است که لبه تیز و اصلی مبارزه زنان مانند دیگر بخش‌های جامعه باید علیه ارتجاع داخلی باشد. اما افشای طرح‌های امریکا در قبال ایران (که حتی اشکال مشخصی برای نفوذ در هر یک از جنبش‌های توده‌ای به خود گرفته است) بخش مهمی از آماده‌سازی زنان برای آن است که نگذارند سرنوشت جامعه را قدرت‌های امپریالیستی رقم زنند که تاریخا مدافع مرتجعین ضد زن در گوشه و کنار دنیا بوده و هستند و خواهند بود. بدون جهت‌گیری سیاسی روشن نمی‌توان افکار عمومی مترقی را به خود جلب کرد و یک جنبش توده‌ای قدرتمند و سازمان داد. در شرایط سیاسی امروز این قبیل موضع‌گیری‌های مستقیماً به تکامل و پیشرفت جنبش زنان و پیوند اصولی و صحیح آن با دیگر جنبش‌های توده‌ای دارد.

برخورد دوپهلو سازشکارانه کمپین نسبت به مسائل اساسی جنبش زنان یا به‌عبارتی‌دیگر "فارغ از دوست و دشمن حرکت کردن" است که احساس خوبی را در میان فعالین جنبش دانشجوئی به وجود نمی‌آورد. هیچ فرد مترقی رادیکالی با نفس مبارزه علیه نابرابری مخالف نیست؛ با نفس رفتن به میان مردم شهر و روستا و آشنا کردنشان با این مسئله، مخالف نیست. آنچه سؤال‌برانگیز است چارچوبِ سیاسی و نظری این کمپین است. فعالین کمپین در سایتشان به این نکته اشاره کرده‌اند که برخی‌ها نسبت به این کمپین منفعل‌اند و می‌گویند "فایده‌ای ندارد". باید گفت ممکن است برخی این‌طور باشند. اما اکثریت فعالین دانشجوئی که مخالف‌اند، منفعل نیستند. مخالفت شان به خاطر آن است که حداقل‌ترین موضع سیاسی که ربط مستقیم به مسئله ستم بر زن و تبعیض و نابرابری دارد یا طرح نشده یا بدتر اینکه برعکس طرح شده است. مانند اینکه خواسته‌های زنان مغایرتی با اسلام ندارد. یا در برابر نقشه‌های قدرت‌های

امپریالیستی برای زنان ایران سکوت شود. سیاست کمپین نه‌تنها در جهت تقویت سیاست قطب سوم (قطب سومی که بر تارک آن آزادی زنان بدرخشد) نیست بلکه با به هم ریختن مرزهای سیاسی آن‌ها تضعیف می‌کند. این سیاست است که نمی‌تواند مورد حمایت قرار گیرد.

اما عدم حمایت سیاسی نسبت به این کمپین (تا زمانی که بر مبنای سیاست‌ها فوق به پیش برده شود) به معنای بی‌تفاوتی نسبت به این فعالیت در جامعه نیست. فعالین چپ جنبش دانشجوئی باید از فضای سیاسی که این کمپین به وجود آورده سود جویند. هر چه بیشتر به بحث و مناظره بر سر مسئله زنان و جهت‌گیری‌های ضروری جنبش زنان در دانشگاه‌ها و جامعه دامن زنند. بجای شعار " تغییر قوانین تبعیض‌آمیز" شعار لغو کلیه قوانین ضد زن را تبلیغ کنند. درگیر بحث و جدل با علاقه‌مندان به این کمپین شوند و سیاست‌های غلط حاکم بر این کمپین را به‌طورجدی و علمی نقد کنند و با بردن آگاهی به میان زنان آنان را به مبارزه برای رفع تبعیض و دست‌یابی به آزادی و برابری تشویق و ترغیب کنند. اما به‌هیچ‌وجه مجاز نیستند که این دروغ را بر زبان آورند که "خواست‌های زنان ضدیتی با اسلام ندارد". این موضع در برابر حرکت رشد یابنده جنبش زنان حرکتی بسیار عقب‌مانده است. جنبش زنان نمی‌تواند و نباید گامی به عقب بردارد. شعار ما همان شعار تاریخی هشت مارس ۱۳۵۷ است: "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!"

ایدئولوژی‌ها و جدال‌ها!

به مناسبت صدمین سالگرد هشت مارس روز جهانی زن

از نشریه حقیقت شماره ۳۹ اسفند ۱۳۸۶

صدسال از مبارزه شجاعانه زنان کارگر نساج در شهر نیویورک در آمریکا می‌گذرد. انترناسیونال دوم به یاد این روز، هشت مارس را روز جهانی زن اعلام کرد. این ابتکار عمل به‌سرعت در میان زنان و مردان آزادیخواه جهان جا باز کرد و به سمبل مبارزه برای رهایی زن تبدیل شد.

مبارزات بی‌امان میلیون‌ها زن در سراسر جهان برای کسب آزادی و برابری، نقش پیشرو جنبش کمونیستی و در رأس آن زنان کمونیست در این مبارزات، هشت مارس را به‌عنوان روز زن تثبیت کرد. اعلام روز جهانی زن اعلام مبارزه جهانی زنان علیه ستم و استثمار زنان بود. برای اولین بار زنان اعلام کردند مبارزه‌ای جهانی برای سرنگونی مناسبات طبقاتی مردسالار در پیش رو دارند.

هنگامی که احزاب سوسیالیست شرکت کننده در انترناسیونال دوم در سال ۱۹۱۰ به پیشنهاد کلارا زتکین رأی مثبت دادند چند دهه از مبارزات زنان برای حق رأی، بهبود شرایط کار و حقوق برابر می‌گذشت. جنبش کمونیستی عزم کرد پرچم رهایی زنان را در دست گیرد و اعلام کند که رهایی زنان بخشی از رهایی

طبقه کارگر است؛ طبقه‌ای که رسالتش رهایی همه ستمدیدگان و کل بشریت است. تثبیت هشت مارس دستاورد بزرگ جنبش کمونیستی بود.

این روز با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و به پشتوانه تولد اولین دولت پرولتری، در سطح جهانی فراگیر شد. اکتبر انقلابی بود که بر سرلوحه‌اش نگاشته بود، "رهایی زنان بدون کمونیسم قابل تصور نیست، کمونیسم هم بدون رهایی زنان قابل تصور نیست." اگرچه این انقلاب در برآورده کردن اهداف خود موفق نشد و در میانه دهه پنجاه میلادی کاملاً به ضد خود بدل شد اما نقطه عزیمت نوینی در جنبش رهایی زنان بنا نهاد؛ نقطه عزیمتی که در انقلاب سوسیالیستی چین به‌ویژه در دوران انقلاب فرهنگی اوج تازه‌ای گرفت.

معرفی هشت مارس به زنان ایران با تلاش و فعالیت آگاهگرانه زنان وابسته به حزب کمونیست ایران در دهه ۲۰ میلادی میسر شد.

در دهه‌های پرفرازونشیب قرن بیستم که گاه با پیروزی‌های بزرگ انقلاب سوسیالیستی و گاه با شکست‌ها و عقب‌گردهای تعیین کننده آن رقم خورد، نقش کمونیست‌ها در ارتباط با جنبش زنان نیز بالا و پائین داشت.

مسئله زنان در انقلاب ایران نقش مهمی در جدال طبقاتی داشت. نیروهای مذهبی حول خمینی حتی قبل از کسب قدرت خصلت ایدئولوژی زن‌ستیزانه خود را به نمایش گذاشته بودند و درست در آستانه هشت مارس ۱۳۵۷ با طرح حجاب اجباری علیه زنان شمشیر کشیدند. آنان نوید جامعه‌ای را دادند که سرکوب و فرودستی بیمارگونه زن شاخص اصلی آن بود. اما جنبش کمونیستی ایران نه‌تنها در جریان انقلاب و سرنگونی شاه به افشای ایدئولوژی زن‌ستیزانه خمینی و اعوان و انصارش نپرداخت بلکه پس از آن نیز پاسخ درخوری به یورش ارتجاعی حکومت علیه زنان نداد. این امر قبل از هر چیز بیان سیر قهقرائی سیاسی و ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی بود. نشانه کم بهایی به ایدئولوژی کمونیستی و مقابله نکردن با نفوذ ایده‌ها و افکار مردسالارانه در جنبش کمونیستی بود؛ امری که بی‌ارتباط با گرایشات سازش طبقاتی با قدرت سیاسی

جدید نبود. اگرچه بخش‌هایی از جنبش کمونیستی ایران از این مسئله جمع‌بندی کرده‌اند (مشخصاً حزب ما) اما بدون نوسازی کلی مشی جنبش کمونیستی در قبال مسئله زنان، کمونیست‌ها قادر نخواهند شد نقش پیشرو گذشته خود را احیا کنند و فراتر از آن بروند.

سرکوب‌های جمهوری اسلامی نتوانست شعله‌های سرکش زنان را خاموش کند. زنان به مقاومت خود در قبال رژیم اسلامی ادامه دادند. جامعه ما شاهد مقاومتی سرشار از غرور و افتخار از جانب زنان بوده است؛ مقاومتی که از ۸ مارس ۱۳۵۷ آغاز شد و طی سی‌ساله اخیر به اشکال مختلف ادامه یافت.

جمهوری اسلامی نیز همانند رژیم شاه، در مقابل هشت مارس، روز دیگری را به‌عنوان روز زن علم کرد. هم‌زمان با کشتار وسیع نیروهای انقلابی و کمونیستی برگزاری هشت مارس نیز ممنوع شد. جمهوری اسلامی با پشتوانه قدرت دولتی و هزینه‌های تبلیغاتی سنگین تلاش کرد روز تولد فاطمه دختر پیغمبر و همسر علی امام اول شیعیان را به‌عنوان روز زن به جامعه حقنه کند. قرار شد فاطمه زهرا الگوی زن در جامعه ما باشد؛ زنی سربه‌زیر، مطیع و بنده که تنها هنرش همراهی با پدری بود که زن را ابزار شهوت مرد می‌دانست یا دفاع از خلافت شوهری که با شمشیرش مخالفین را از وسط دونیم می‌کرد و در نهج‌البلاغه‌اش زنان را مدام تحقیر می‌کرد.

جمهوری اسلامی برای تحمیل این الگوی اسلامی نیاز داشت که رسماً به زنان ایران اعلان جنگ دهد. برای سرکوب زنان بودجه دولتی اختصاص دهد. گله‌های حزب‌الله را روانه کوی و خیابان کند تا بر روی زنان تیغ کشند و اسید بپاشند. حجاب اجباری نقش کلیدی در این سرکوب‌ها بازی کرد و قوانین ویژه‌ای برای مجازات زنان تصویب شد.

اما کوشش مرتجعین اسلامی در تحمیل روز تولد فاطمه به‌عنوان روز زن با شکست روبرو شد. این شکست قبل از هر چیز نشانه ورشکستگی اسلام به‌عنوان یک ایدئولوژی ارتجاعی و مردسالارانه است. سی سال سرکوب سیاسی

ایدئولوژیک زنان جایی برای طرح الگوهای زن اسلامی در مبارزات زنان ایران باقی نگذاشته است. بعلاوه کوتاه شدن دست دین از کلیه حیطه‌های زندگی زنان که از مطالبات کلیدی زنان است پیشاپیش هر نوع الگوی اسلامی را محکوم به شکست کرده است. مبارزات زنان علیه حکومت اسلامی نه‌تنها منبع مهمی برای تحولات انقلابی جامعه است بلکه تأثیرات ایدئولوژیک سیاسی مهمی در جنبش‌های منطقه و جهان ایفا می‌کند. پیشروی این جنبش به معنی تضعیف هر چه بیشتر ایدئولوژی اسلامی است.

در چنین شرایطی نیروهای طبقاتی گوناگون به میدان آمده‌اند تا نگذارند زنان ایران پیگیرانه و تا به آخر راه، مبارزه را ادامه دهند. از امپریالیست‌های آمریکایی و اروپائی که دنبال اسلام معتدل‌اند و می‌دانند بدون استفاده از این ایدئولوژی قادر به کنترل و سرکوب مردم به‌ویژه زنان نیستند تا اصلاح‌طلبان حکومتی و غیر حکومتی در قالب "نواندیشان دینی" و "ملی – مذهبی" (و حتی برخی نیروهای لیبرال که مدعی سکولاریسم هستند) شدیداً دل‌نگران‌اند که مبادا این ایدئولوژی قرون‌وسطایی کاملاً درهم‌شکسته شود و "شیرازه" جامعه از هم بپاشد و کسی نتواند انرژی و خشم عظیمی که در زنان فشرده شده را مهار کند.

از همین رو هر یک از این نیروها در حد توان خود تلاش می‌کنند تا ایدئولوژی اسلامی را از ورشکستگی کامل نجات دهند و زنان عاصی جامعه را قانع کنند که هنوز می‌توان به اسلام امید بست. آنان در لابه‌لای قرآن به دنبال آیه هائی هستند که نشان دهند "اصول اسلام با حقوق زن تضاد ندارد"؛ می‌توان اسلام را فمنیزه کرد یا فمنیسم را اسلامیزه کرد؛ می‌توان همسران آیات عظام را قانع کرد که دل شوهرانشان را به رحم آورند و بر سر رنگ حجاب و تعداد ضربات شلاق بر پیکر زنان و اندازه سنگ برای سنگسار به مذاکره نشینند.

بی‌جهت نیست که دوباره شاهد ظهور روایت‌های به‌اصطلاح نو از زندگی فاطمه زهرا هستیم، یا شاهد تلاش‌های مصلحت گران برای همسنگ کردن روز

فاطمه و هشت مارس و برخی روزهای دیگر مانند ۲۲ خرداد (به عنوان شاخص حرکت اصلاح طلبانه) ؛ روزهایی که هر یک بیان اهداف و افق‌های متفاوت‌اند.

این جدال‌ها بر سر روز زن بیان جدال‌های بزرگ ایدئولوژیکی است که در جامعه ما جریان دارد. نظم حاکم به‌غایت کهنه و پوسیده شده و کلیه ارزش‌های سیاسی، ایدئولوژیکی و اخلاقی آن زیر سؤال رفته است. در چنین شرایطی توده‌های مردم به دنبال افق و دورنمای انقلابی و روشنی هستند. نسل جوان زنان (و مردانی) پا به صحنه مبارزه گذاشته‌اند که در جستجوی ایدئولوژی رهایی‌بخش هستند. این وضعیت محرک جدال‌هایی است که حول روز زن فشرده شده است؛ از یکسو روز جهانی هشت مارس که مهر انقلاب و ایدئولوژی کمونیستی را بر خود دارد؛ روز فاطمه که سمبل اسارت زن توسط ایدئولوژی اسلامی است؛ و عده‌ای که تحت عنوان انتخاب روز ملی و اسلامی زن در کنار روز جهانی هشت مارس می‌خواهند راهی برای آشتی دادن زنان با نظام حاکم و نظام حاکم با زنان بیابند. اما روز رهایی زن را نمی‌توان با روز بندگی زن آشتی داد!

برگزاری هشت مارس، روز جهانی زن، باید در دستور کار همه نیروهای انقلابی قرار گیرد. مبارزه برای برگزاری ۸ مارس، یکی از جبهه‌های نبرد با نظام حاکم است. جنبش کمونیستی نیز باید این روز را به‌عنوان روز نبرد برای رهایی زنان در دست گیرد و نقش پیشروی خود را در جنبش زنان بازیابد.

دختران خیابان انقلاب

اسفند ۱۳۹۶

قبل از هر چیز باید تأکید شود که موضوع حساس و پیچیده‌ای است. حساس است به این معنا که پای سرنوشت سیاسی نیمی از جامعه و حتی بهتر است گفته شود کل جامعه در میان است. هرگونه برخورد نادرست به این امر عواقب منفی بسیار در بردارد. در ثانی پیچیده است چراکه امروزه تضادهای مختلفی حول این مسئله گره خورده است. نیاز به متد و رویکرد درست است تا پیچیدگی‌ها درک شوند و بتوان از سطح به عمق مسئله رفت و بر راه‌حل درست پرتو افکند.

۱ – باید از این یک حرکت نمادین بسیار مترقی و پیشرو بدون اما و اگر دفاع شود و تلاش کرد آن را در اشکال فردی و جمعی فراگیر کرد. مانند هر حرکت پیشرویی نیاز به همدلی، مراقبت و حمایت فعال دارد. احزاب و سازمان‌های چپ باید از آن دفاع فعال کنند و تلاش کنند به این دستاورد مبارزه زنان، بیان سیاسی - نظری درست بخشند و آن را تبلیغ، ترویج و فراگیر کنند. یکی از وظایف مهم کمونیست‌ها برجسته کردن کیفیت‌های نوینی که در جریان زمبارزات توده‌ای ظهور می یابند.

باید به مردم به‌ویژه مردان نهیب زد که باید بی‌قیدوشرط از این حرکت پشتیبانی کنند. مردان جامعه باید فعالانه از این حرکت دفاع کنند. این یک وظیفه عملی است که نگذارند در کوچه و خیابان مأموران انتظامی به‌راحتی این دختران را بازداشت کنند. نباید بگذارند خطا سال ۵۷ دوباره تکرار شود. هر

بلایی که بر سر زنان آید شاخص بلاهایی است که بر سر جامعه خواهد آمد. دفاع فعال مردان از این حرکت اعتراضی، در عین حال نفی امتیازی است که حکومت دینی طی چهار دهه به مردان داده تا جامعه را راحت‌تر کنترل کند.

۲ - اهمیت چندانی ندارد که دنبال آن بگردیم که این دختران تحت تأثیر چه جریان‌های سیاسی یا افکاری دست به این اقدام جسورانه زده‌اند. این اقدام نقش عینی بسیار مثبت و انقلابی در فضای سیاسی کنونی دارد. ممکن است برخی جریانات سیاسی آگاهانه این جریان را به پروژه‌های بورژوا امپریالیستی چون آزادی‌های یواشکی یا چهارشنبه‌های سفید منتسب کنند که چندان درست نیست. اگر چنین باشد، بسیاری از مواقع برخی روندها و کارزارها برخلاف میل و اراده مبتکرانش می‌تواند موجب جاری شدن روندهای دیگر شود که کیفیتا با روندی که قبلاً موجود بود، متفاوت باشد. فزون بر این باید توجه کرد که برداشتن علنی و بی‌پرده حجاب در سطح عمومی و در خیابان و به‌عنوان یک حرکت اعتراضی نمادین با برداشتن "یواشکی" حجاب دو نقش و کارکرد متفاوت دارد.

۳ – آنچه ویژگی خاص به این حرکت بخشیده، همزمانی اش با خیزش دی‌ماه است. البته این همزمانی تصادفی نبوده و نیست. بیان دوران نوینی است که آغاز شده است. بیان تعرض عمومی جامعه به حکومت است. بیان ظهور و گسترش روحیه تعرضی در میان مردم نسبت به جمهوری اسلامی است. بیان گذر از جنبش‌های صرف مطالباتی به خیزش‌های سیاسی است که تا حدی بنیان‌های جمهوری اسلامی را نشانه رفته است.

زنانی که در خیابان حجاب از سر برمی‌دارند صرفاً بر یک مطالبه تاریخی و عادلانه زنان ایران انگشت نمی‌گذارند آن‌ها یکی از اصلی‌ترین مشخصه حکومت دینی را زیر سؤال می‌برند و به مشروعیت ایدئولوژیک حکومت دینی ضربه جدی وارد می‌کنند. سرپیچی و مقاومت در مقابل حجاب اجباری برای جمهوری اسلامی به معنای به مخاطره انداختن امنیت ملی و تضعیف حاکمیت اسلامی

است. وانگهی این حرکت صرفاً یک مطالبه یا شعار را بیان نمی‌کنند. عملی کردنش را به شیوه رادیکال نیز تبلیغ می‌کنند. از این نظر این حرکت به نفع کل زنان ستمدیده ایران از هر قشر و طبقه‌ای است.

هرگونه درک تقلیل گرایانه از این حرکت تحت عنوان اینکه ربطی به منافع زنان کارگر ندارد یا مخالفت با حجاب امری مربوط به زنان طبقات میانی است آشکارا نادرست است. باید به کسانی که از منظر چنین تقلیل‌گرایی‌هایی به این حرکت می‌نگرند. هشدار داد که مقابل حرکات پیشرو نایستند و تجارب تلخ دوران انقلاب را تکرار نکنند. حجاب اجباری نقش و کارکرد اساسی در سرکوب ایدئولوژیک همه زنان دارد. حجاب اجباری نقش خردکننده شخصیت، درهم شکستن حس غرور و سربلندی و بزدل کردن زن را بازی می‌کند. عبودیت و اطاعت را به زن آموزش می‌دهد و سلطه مرد بر زن را جاودانه می‌کند. زن کارگری که توسط حجاب اجباری شخصیتش خرد شود و سرکوب ایدئولوژیک شود به‌راحتی تن به استثمار شدیدتر هم خواهد داد. به این معنا می‌توان گفت که زنان کارگر و کلاً جنبش کارگری نه‌تنها ذینفع هستند بلکه امروزه خود باید پرچم‌دار چنین حرکاتی در محیط کار و جامعه شوند.

۴ – اما پیچیدگی قضیه این است که امروزه کسانی که خود از عاملین اصلی حجاب اجباری بودند. به درجات مختلف خود را مخالف با حجاب اجباری نشان می‌دهند و به ظاهر خواهان عقب‌نشینی حکومت در این زمینه هستند. در پاسخ به این دسته از عوام‌فریبان باید گفت خوب است اول از خود شروع کنند و بگویند زمانی که حجاب اجباری اعلام شد چه نقشی در اجباری کردن آن و سرکوب زنان داشتند و زمانی که زنان طی این چند دهه مقاومت می‌کردند کجای کار بودند. این را به‌ویژه باید در مورد بیانیه امثال سروش و برخی اصلاح‌طلبان حکومتی گفت که هنوز خواهان بازگشت به آرمان های انقلاب خودشان هستند. آنان در این زمینه زمزمه می‌کنند که باید در این زمینه عقب‌نشینی‌هایی کرد تا کل دین را نجات داد. یعنی همان دینی که این بلاها را

بر سر جامعه خصوصاً زنان آورد. آن هم درست زمانی که مردم آشکارا حکومت دینی را به ریشخند گرفته و در خیابان نمادها و سمبل‌هایشان را به آتش می‌کشند.

۵ - جنبه دیگر پیچیدگی مسئله آن است که جناح‌هایی از اصلاح‌طلبان حکومتی تمایل دارند یا حداقل وانمود می‌کنند که از طریق "حل" مسئله حجاب رفرمی در حکومت به وجود آورند. اینکه تا چه حد واقعاً خواستار این امر هستند یا نه را باید به آینده واگذار کرد به‌ویژه به چگونگی پیشرفت مبارزات مردم و مشخصاً زنان.

اما آن‌ها از این طریق چند هدف را دنبال می‌کنند: یکم، می‌خواهند برای خود و کل نظام فرصت بخرند. دوم، امید قلابی به وجود بیاورند و از این طریق دوباره توهماتی را در میان مردم دامن زنند. هرچند این بار کار برای شان سخت‌تر است زیرا چون روحیه ضدیت با کلیت جمهوری اسلامی در میان مردم رو به گسترش است.

اصلاح‌طلبان می‌خواهند در زمینه‌ای عقب‌نشینی کنند تا کلیت نظام را حفظ کنند. به‌ظاهر تغییری دهند تا چیزی تغییر نکند. در بهترین حالت رفرم ارتجاعی در زمینه حجاب به وجود آورند. به این معنا که ریشه‌های حکومت دینی دست نخورد. این واقعیتی است که حجاب پرچم ایدئولوژیک سیاسی جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی بدون حجاب دیگر جمهوری اسلامی مانند قبل نخواهد بود و نباید دگماتیستی و جزم گرایانه فکر کرد که در فردای تغییر و تحولات مهم آتی به‌هیچ‌وجه امکان ندارد که جمهوری اسلامی به چنین عقب‌نشینی‌هایی دست زند. گردانندگان نظام برای حفظ دولت ارتجاعی اگر لازم باشد به چنین اقداماتی دست خواهند زد اما در دورنمای کوتاه‌مدت چنین امری بعید است.

پیشنهادهای اصلاح‌طلبان یادآور آن دسته از فرم‌های ارتجاعی است که قصدش در درجه اول شکاف انداختن در میان مردم است (از این طریق مانع از

اتحاد زنان با خیزش انقلابی فرودستان شوند)، دوما کش‌دار، بطئی و دردآورتر کردن رفرم است. رفرمی که هر آن قابل بازگشت باشد. اینکه برخی از حکومتی‌ها عدم رعایت حجاب را به برخورد قانونی حواله می‌دهند و حداکثر می‌گویند جریمه دهند یا اینکه می‌گویند صبر کنید تا آرام آرام مسئله به‌طور قانونی حل شود، به این دلیل است که منتظر توازن قوا مساعد حال خود هستند تا دوباره فیلشان یاد هندوستان کند و به عقب برگردند. این خصیصه همه فرم‌های ارتجاعی بوده است که حتی نمی‌توان نام مسکن برای تخفیف درد بر آن نهاد.

واقعیت این است که حجاب می‌تواند وسیله‌ای برای دولت جمهوری اسلامی‌باشد تا در مقابله با خیزش عمومی مردم برخی تغییرات در ساخت قدرت سیاسی خود دهد یا اتحادها و ائتلاف‌های جدیدی در حکومت به وجود آورد. این موضوع است که مسئله حجاب را پیچیده می‌کند. یعنی سرنوشت زنان بازیچه سیاسی جناح‌های از بورژوازی در قدرت و خارج از قدرت شود. تا از این طریق دولت را به‌عنوان اهرم اصلی سرکوب همه مردم من‌جمله زنان حفظ کنند.

از این زاویه مهم است که هشیاری مردم – به‌ویژه زنان – را نسبت به این ترفندها بالا برد تا قادر شوند مبارزه علیه کلیت جمهوری اسلامی را تا به آخر پیش برند. رهایی زنان تنها از طریق انقلاب واقعی ممکن است. هرگونه توقف در ایستگاه‌های بین راه به معنای ادامه ستم و سرکوب زن آنچه بسا به اشکال بدتر است. اشکالی که می‌تواند ظاهر جدید داشته باشند یا ترکیب جدید و قدیم باشند یا بعد از مدتی همان اشکال قبلی را شنیع تر تکرار کند.

۶- جای تأسف است هنوز آن‌طور که بایدوشاید زنان متعلق به ملل تحت ستم در این زمینه نقش‌آفرینی نکرده‌اند. خیزش دی‌ماه ۹۶ حول گسل سراسری فقر و سرکوب سیاسی شروع شد و توانست در مناطق محل سکونت دیگر ملل مانند کرد و عرب پایه بگیرد و برخلاف خیزش ۸۸ مرکزگرا نباشد. حرکت اخیر دختران انقلاب نیز با تکیه به گسل اجتماعی زنان پتانسیل آن را دارد که زنان

متعلق به همه اقلیت‌های تحت ستم را در برگیرد. زنان این مناطق به‌ویژه کردستان باید آگاهی انقلابی و تجارب تاریخی خود را به میدان آورند و با ابتکار عمل‌های مبارزاتی خویش نقش فعالی در این حرکت بر عهده گیرند. باید به این حرکت به پیوندند و همبستگی و هم سرنوشتی خود با زنان سراسر جامعه را نشان دهند. پیشگامی در مبارزه سراسری از زاویه مقابله با شوونیسم فارس و همچنین مقابله با ناسیونالیسم بومی بسیار مهم است. انگشت نهادن بر مسئله زنان بالقوه هر شکلی از ناسیونالیسم را تضعیف می‌کند. نباید گذاشت این گسل اجتماعی مهم تحت‌الشعاع گسل ملی کم‌رنگ شود.

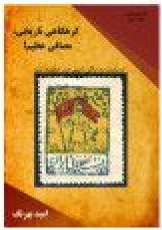
۷ - نباید فکر کرد در زمینه حجاب می‌توان صرفاً از طریق ارائه شعارهای تاکتیکی از پس رقابت با نیروهای بورژوایی در قدرت و خارج از قدرت برآمد. البته اتخاذ تاکتیک‌ها، شعارها و اشکال مبارزه مهم است. باید هر چه بیشتر به مبارزه‌ای رادیکال برای رفع حجاب اجباری از پایین روی آورد و روش‌های انقلابی‌تری برای توده‌ای کردنش در محله، کارخانه و خیابان پیش گذاشت. همه این‌ها مهم‌اند. اما این‌ها نمی‌تواند جایگزین افق و چارچوبی شود که خلاصی از حجاب اجباری و رهایی زنان را باید در برگیرد. اینکه امروزه چگونه و با چه سیاست و روشی علیه حجاب اجباری مبارزه می‌کنیم ربط دارد به افقی که جلوی روی خود قرار می‌دهیم. هرچقدر مصمم‌تر و جدی‌تر خواهان رسیدن به جامعه‌ای باشیم که در آن از ستم و استثماری خبری نباشد، مبارزه امروز برای رفع اشکال خاص ستم بر زنان را که از حکومت دینی برخاسته را بهتر و عمیق‌تر و رادیکال‌تر پیش خواهیم برد و راه را برای تغییر و تحولات اساسی بیشتر بازخواهیم کرد.

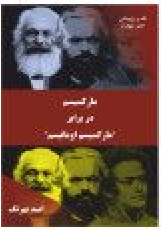
این بهترین طریق برای مقابله با نیروهای بورژوایی در میان مردم و جنبش‌های توده‌ای است. تنها طریق برای شکل دادن به اتحادهای طبقاتی درست و متحد کردن مبارزات مختلف اجتماعی برپایه بینش کمونیستی و انترناسیونالیستی است.

از این مجموعه منتشر شد











نشر ۵ بهمن

هنوز مسائل تئوریک زیادی هستند که باید پاسخ صحیح گیرند. هنوز کمونیست‌ها موظفند که به این پرسش‌های پایه‌ای پاسخ دهند که آیا سیستم سرمایه‌داری می‌تواند بدون اعمال ستم بر زنان امورات خود را به پیش برد و این ستم را از بین ببرد؟ چه نسبتی میان برخی خطاهای جنبش کمونیستی در این زمینه با برخی محدودیت‌های تاریخی موجود در بدنه علم کمونیسم برقرار است؟ چگونه و با چه متدی باید روشن‌بینی‌ها و دستاوردهای فمینیسم در زمینه تبیین ستم بر زن را جذب کمونیسم کرد و این علم را غنای بیشتری بخشید و به تئوری‌های رادیکال‌تر و عمیق‌تر در زمینه مسئله زنان و به‌طور کلی رهایی بشریت دست‌یافت؟

نشر ۵ بهمن